

تہذیب و تمدن حکما الاخوان

در بیان اصول فہم و آداب عقیدت

بمقدمہ و تفسیر و تعلیق

دکتر محمد و اماوی

استاد یار دانشگاہ جندی شاپور

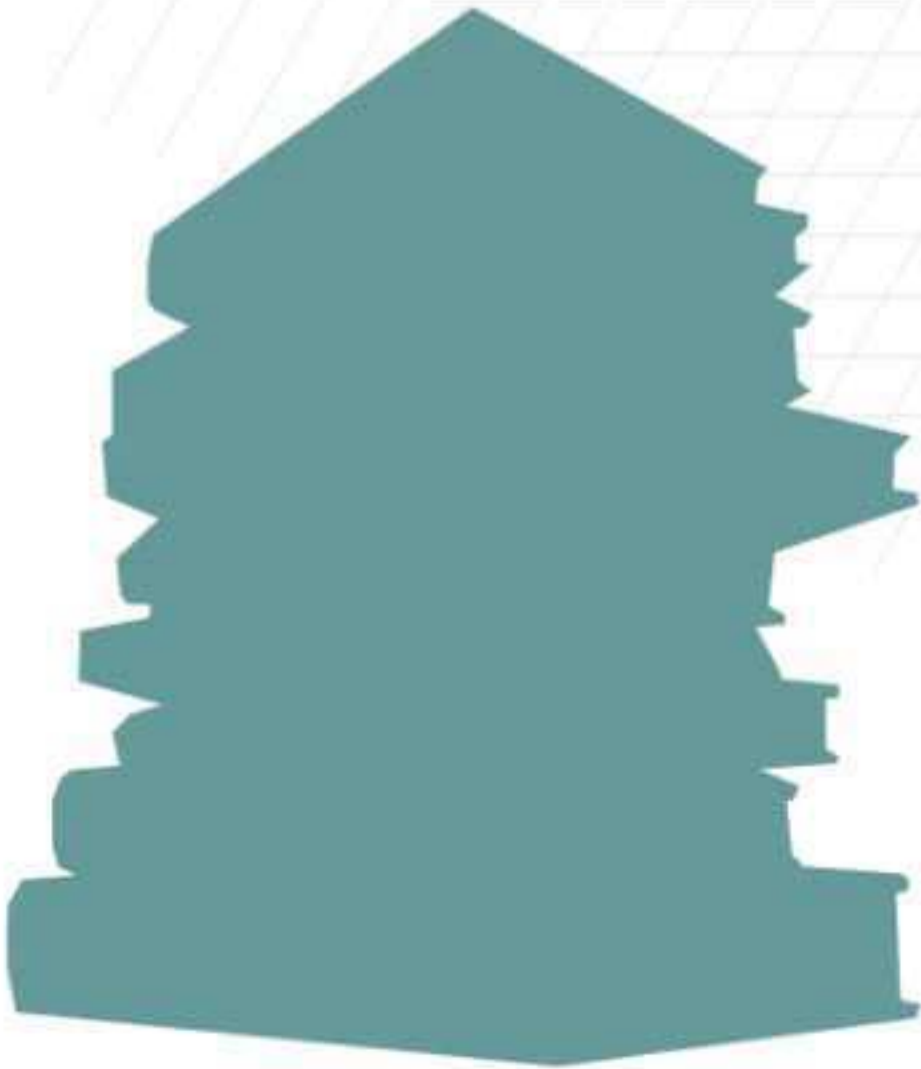


انتشارات پیام فرہنگ ایران

«۱۳۰»

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



بنیاد فرہنگ ایران

ریاست اقماری

علی حضرت فرح پھلوی شہبانوی ایران

نیابت ریاست

والا حضرت شاہدخت اشرف پھلوی



آداب و رسوم و عقاید و عادات اقوام و ملل نمایندگی شونده
تفکر و خصوصیات ذهنی ایشان است و روحیه خاص بهر ملت را از
مطالعه در این امور می توان دریافت .

از این رو « بنیاد فرهنگ ایران » که تحقیق در مسائل مربوط
به زبان و ادبیات و تاریخ و هنر ایران را بر عهده دارد مطالعه
پیشرویش در این رشته را نیز در برنامه کار خود قرار داده است .
در این زمینه آثاری که منتشر می شود دو نوع است : یکی طبع و نشر
کتابها و رسالاتی که در این باب تالیف شده و نسخه های خطی آنها
موجود است . دیگر تحقیق در آنچه امروز در شهرستانها و آبادیهای ایران
نزد عامه مردم جاری و معمول است و اعتقادات و آداب و رسوم که
از زمانهای کهن سرچشمه گرفته و هنوز باقی و زنده مانده است .

بنیاد فرهنگ ایران امیدوار است با انتشار این سلسله که
« فرهنگ عامه » خوانده می شود زمینه ای برای تحقیقات علمی
در باره جامعه شناسی ایران فراهم آورد .

دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز نائل خانری

فرہنگ عامہ «۵»

تہذیب الاخوان

در بیان اصول فنون و آداب قلم

بمقدمہ و تصحیح و تعلیق

دکتر محمد داماد

استاد یار دانشگاه جندی شاپور



انتشارات بنیاد فرہنگ ایران

«۱۳۰»

129741

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در کتابستان ۱۳۵۱ در چاپخانه داورپناه
چاپ شد

فہرست مطالب

۴۸ - ۱	مقدمہ مصحح
۱۸ - ۳	متن کتاب
۸ - ۵	مقدمہ مؤلف
۱۲ - ۹	فصل اول از مقدمہ : در بیان حقیقت فتوت
۱۶ - ۱۲	فصل دوم از مقدمہ : در بیان منبع ومظہر آن
۱۷ - ۱۶	فصل سوم از مقدمہ : در بیان ماخذ فتوت ومبداء این طریقت
۲۲ - ۱۹	فصل چہارم از مقدمہ : در مبادی و مبانی آن
۲۶ - ۲۳	باب اول : در توبہ
۳۰ - ۲۷	باب دوم : در سخا
۳۳ - ۳۱	باب سوم : در تواضع
۳۷ - ۳۴	باب چہارم : در امن
۴۰ - ۳۸	باب پنجم : در صدق
۴۵ - ۴۱	باب ششم : در ہدایت
۴۸ - ۴۶	باب ہفتم : در نصیحت
۵۲ - ۴۹	باب ہشتم : در وفا
۵۵ - ۵۳	باب نہم : در آفات فتوت و قوادح مروت
	باب دہم : در فرق میان فتی و مفتی و مدعی

۶۷ - ۵۶	خاتمه :
۵۹ - ۵۶	فصل اول : در طریق اکتساب فتوت
۶۴ - ۶۰	فصل دوم : در خصایص اصحاب فتوت و سیر و طرائق ایشان
۶۸ - ۶۵	فصل سوم : در خدمت و ضیافت
۹۰ - ۶۹	حواشی و تعلیقات
۹۱	فرهنگ نوادر لغات و فهرست ها و....

بنام خدا

مقدمه

هنگامی که نگارنده این سطور، بمنظور تهیه و تألیف پایان نامه دوره دکتری خود به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران - که صدف گوهر فضلاست - رفت و آمد می نمود و ساعات فراغت زندگی خود را يك سره بر انجام آن کار خطیر و استفاده از مظاهر اندیشه و فرهنگ ایران، مصروف می داشت - گاه بگاه برای تنشيط فکر و دفع ملال خاطر از کار مداوم - به تصفح در فهرست میکرو فیلم های کتابخانه مذکور می پرداخت. عنوان کتاب حاضر (= تحفة الاخوان) در فهرست مذکور - توجه او را به خود جلب کرد - درخواست مطالعه رساله مذکور را نمود - آن را قلیل الحجم و کثیر الفایده و متضمن بسیاری از نکات و دقایق مربوط به مسلك فتوت تشخیص داد. به توفیق الهی، خط امّانی از دیوان قضا نصیب او گردید. بدقت رساله مذکور را استنساخ کرد و سپس در صدد بر آمد نسخه یا نسخه هایی دیگر بدست آورد تا بتواند در نتیجه مقابله نسخ متعدد - از دقت نظر بیش تر در کار تصحیح بر -

خوردار گردد. اما هر چه بیش تر جست ، کم تر یافت.^۱
 در کتاب کشف الظنون ، ذکر «تحفة الاخوان» در چهارده فقره
 آمده است که همه در موضوعات مختلف دیگر - جز فتوت تألیف یافته
 است . بشرح ذیل :

- ۱- تحفة الاخوان فی آداب اهل العرفان.
- ۲- تحفة الاخوان فی اعراب بعض آی القرآن.
- ۳- تحفة الاخوان فی التفرقة بین الکفر والایمان.
- ۴- تحفة الاخوان فی حفظ صحة البدان.
- ۵- تحفة الاخوان فی الجلال والحرام من الحيوان.
- ۶- تحفة الاخوان فی الرد علی فقراء الزمان.
- ۷- تحفة الاخوان فی شرح عوامل المأهه
- ۸- تحفة الاخوان فی قراءة الميعاد؛
- ۹- تحفة الاخوان فی مناقب الشيخ رضوان.
- ۱۰- تحفة الاخوان من الصوفیه بالكشف عن حال من يدعی
 القطبية .

۱۱- تحفة الاخوان منظومة فی اسناد صحيح البخاری.

۱۲- تحفة الاخوان و هدية الصبيان.

۱۳ تحفة الاخوان فیما تصح به تلاوة القرآن.

۱- فصحت النسخة وبنيت الطبع عليها، فالمسئول من اهل
 العلم والفضل أن لا يؤاخذوني لو صادفوا في هذا الكتاب بعض الاغلاط
 لأنى قد بدا لغت فى التصحيح ولا يكلف الله نفساً الا وسعها .
 محمد دامادى

۱۴- تحفة الاخوان فی آداب صحبة القرآن.

«ص ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۳۶۱»

چنان که ملاحظه گردید، صاحب کشف الظنون هیچ گونه اشاره‌ی به موضوع کتاب حاضر نکرده است. بناچار نگارنده این سطور عزم را جزم نمود که با تأمل در نسخه حاضر به تصحیح کتاب تحفة الاخوان بپردازد.

مشخصات نسخه کتاب حاضر

در شمار نسخه‌های عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجموعه جنگ و رسایل مختلف و متنوع، مشتمل بر يك صد و شصت و هفت رساله به فارسی و عربی و منظوم و منثور در چهارصد و بیست و چهار ورق و در چهارمجموعه، از کتابخانه حمیدیه ترکیه عکس برداری شده است و به شماره فیلم يك صد و نود و پنج و شماره ثبت نسخه‌های عکسی از ۲۸۳۲ تا ۲۸۳۴ ثبت و نگاهداری می‌شود که نام و تفصیل مشخصات هر يك از آنها از صفحه چهارصد و بیست و دو تا چهارصد و سی و سه فهرست میکرو فیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران تألیف آقای محمد تقی دانش پروه، ثبت افتاده است.

از ورق ۳۶۳ تا ۳۷۲ مجلد چهارم مجموعه مذکور - رساله حاضر (= تحفة الاخوان) را در بردارد که به خط نسخ بسیار ریز به رشته تحریر درآمده است. رساله مذکور تاریخ کتابت ندارد، اما تاریخ کتابت دیگر رساله‌های مجموعه مذکور، در میان سال‌های ۷۵۰ تا ۸۱۱ هجری قمری است.

در تمام قوتها و صفات خود و موافقت برینست مسامحت است چه بقدر خود
که قوت ظاهر و باطن است و بدایت آن در این قوت و نهایت آن صاحب
ولایت نظر و عدت خلق تا همه آفرینش و وجود خویش است و نباتات اعضاء و جوارح و اند
و در مضایق خود عام و در محبت نام حیر و سعادت بر همه افاضت کند پس باید که صاحب
قوت همه را مکرر محبت اخوان و اقارب خویش کند و انسانی و بیوند اصلی با ایشان
درست و اند و مفضلان اخوت مقبوس و شفقت بر روی نوع و رحمت همه را انکار کند
تا ظاهر مطابق باطن بود و معیاد موافق مستحق و صورت مناسب معنی و جماعه صاحب
و الهی از هر طرفه کمال خود با بند رحمة تا نعمان آید تا خلق را از فضائل برساند و کمال رساند
صاحب قوت در اگر ام اخصاب و خدمت اصحاب نفس خود را خوا کرد اند و زحمت
و مشقت تحمل نماید تا راحت و آسایش بدیشان رساند و حکام فاعله ضروری خویش
ایشان را ایستاد کند و صاحب خود سخنان کرده اند و بر قدر آن معاشرت نماید و ایشان را بر آن
اصلاح نماید و نقصان شود و از بلا ف مضروب گردد و از ضلوت دور اند آورده اند
که نفسی در روزگار فقط و تنگ بود رسول آمد علیه افضل الصلوة کس همه ما فرستاد
و برینکه که خود تمام معصیت همه گفتند حق خدا را که ترا بر حالت خلق فرستاد
که خود ما جز آب نیست رسول علیه السلام اصحاب را گفت که استب او ایمان است
که در محبت خدای بر و یاد مودت از انصار گفت من او را ایمان کنم رسول الله و او را
خانه آورده و زن را گفت این همان رسول است او را اگر این را دروغ می خواند و خیره
مکن از زن گفت پیش ما بروت گوید کان نیست گفت بر خیز و گوید که ترا اسبلی و حسنه
از قوت برین مشغول گردان باد و خواب روند و چیزی بخورند بعد از آن چراغ را فروز
و آینه مست بینی سخنان آورد چون خود در مشغول شود بر مکر که اصلاح چراغ کنیم و چراغ را
در اصلاح روند پس در میان تا زبان برای ضایع و در ما برای و بیایم شناخته او بند آورد که نای خیم
کامبر کرده زن و خاست و طفل از امانه در خواب کرده در میان شوهرهای آورد
و همان کان همان بود که ایشان با او می خورد تا سیر خود و ایشان کوسه گفتند با ما
چون پیش رسول آمدند بروی ایشان نفر کرد و بستم نمود و فرمود که حق تعالی در حق
از فلان و فلان نیست کرد و این آیت فرود آمد که بر خیزون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة
و محسن روایت است که حق می دهند کس از درویشان و جوهر فردان خود و محسن
الطایف جمع شدند و او را کرده می دونه خای بود چند آنکه بر مرد را در شوار پس باشد
تا سیر از کوفت و چراغ بکشند و بر مشوره شستند تا آن خود ند و هر یک در میان
خود و کس که بر آن بند اند می خورد چون سفر بر داشتند تا آن حال خود بود و صبح
بر آورده و در وقت نماز درود بکبران و روایات و حکایات ایشان درین طایفه است
و هجرت و غربت بی شاره آورده آن مانی وضع مختبرات مکر که طالب آن باشد طایفه
طلب باند محبت و آثار و اصحاب را در اینج خود تا سیر و اخلاق ایشان برود و روشن شود
و هر که از اصل سعادت این قدر او را کفایت و فی ایله را معنی من التفصیل و الله التوفی و اصل

بسیار از این است که صاحب قوت در اگر ام اخصاب و خدمت اصحاب نفس خود را خوا کرد اند و زحمت و مشقت تحمل نماید تا راحت و آسایش بدیشان رساند و حکام فاعله ضروری خویش ایشان را ایستاد کند و صاحب خود سخنان کرده اند و بر قدر آن معاشرت نماید و ایشان را بر آن اصلاح نماید و نقصان شود و از بلا ف مضروب گردد و از ضلوت دور اند آورده اند که نفسی در روزگار فقط و تنگ بود رسول آمد علیه افضل الصلوة کس همه ما فرستاد و برینکه که خود تمام معصیت همه گفتند حق خدا را که ترا بر حالت خلق فرستاد که خود ما جز آب نیست رسول علیه السلام اصحاب را گفت که استب او ایمان است که در محبت خدای بر و یاد مودت از انصار گفت من او را ایمان کنم رسول الله و او را خانه آورده و زن را گفت این همان رسول است او را اگر این را دروغ می خواند و خیره مکن از زن گفت پیش ما بروت گوید کان نیست گفت بر خیز و گوید که ترا اسبلی و حسنه از قوت برین مشغول گردان باد و خواب روند و چیزی بخورند بعد از آن چراغ را فروز و آینه مست بینی سخنان آورد چون خود در مشغول شود بر مکر که اصلاح چراغ کنیم و چراغ را در اصلاح روند پس در میان تا زبان برای ضایع و در ما برای و بیایم شناخته او بند آورد که نای خیم کامبر کرده زن و خاست و طفل از امانه در خواب کرده در میان شوهرهای آورد و همان کان همان بود که ایشان با او می خورد تا سیر خود و ایشان کوسه گفتند با ما چون پیش رسول آمدند بروی ایشان نفر کرد و بستم نمود و فرمود که حق تعالی در حق از فلان و فلان نیست کرد و این آیت فرود آمد که بر خیزون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و محسن روایت است که حق می دهند کس از درویشان و جوهر فردان خود و محسن الطایف جمع شدند و او را کرده می دونه خای بود چند آنکه بر مرد را در شوار پس باشد تا سیر از کوفت و چراغ بکشند و بر مشوره شستند تا آن خود ند و هر یک در میان خود و کس که بر آن بند اند می خورد چون سفر بر داشتند تا آن حال خود بود و صبح بر آورده و در وقت نماز درود بکبران و روایات و حکایات ایشان درین طایفه است و هجرت و غربت بی شاره آورده آن مانی وضع مختبرات مکر که طالب آن باشد طایفه طلب باند محبت و آثار و اصحاب را در اینج خود تا سیر و اخلاق ایشان برود و روشن شود و هر که از اصل سعادت این قدر او را کفایت و فی ایله را معنی من التفصیل و الله التوفی و اصل

التفصیل و الهادی فی سواد السبیل
مستند کتابه علی بن عبد الصمد
الاستیعاب لآل الله تعالی
مضمون من سبیل الله
ابن سعید الکافح
اسماء شاه

در آغاز و انجام و مطاوی این رساله ، نام مؤلف کتاب نیامده است .
اما در مقدمه ، نویسنده چنین اظهار میدارد :

« . . . مسود این بیاض و محرر این سواد ، بالتماس بعضی از
اکابر عصر ، رساله ای در «فتوت» نوشته بود و معانی آن بلغت (= زبان)
عربی تعلیق کرده و آن را «تحفة الاخوان» نام نهاد . و چون اکثر اخوان
صفا و ارباب وفا . . . در فهم زبان تازی نه استوار بودند و در میدان
لغت دری چابکی سوار . . . باقتراح بعضی از اصداقات ترجمه آن نوشته
آمد و کسوت آن از شیوه عرب بحلیه اهل عجم مبدل گشت . »

عبارت پایان کتاب نیز چنین است : «تمت الکتابة علی ید العبد
الضعیف المحتاج الی رحمة الله تعالی « معصوم بن عبدالله ابن الحسین -
الکاشی » اصلح الله شأنه . »

از چند سطری که از آغاز و انجام کتاب نقل شد ، چنین برمی-
آید که ظاهر آکاتب و مؤلف نسخه حاضر (= تحفة الاخوان) یک نفر
است و همان طور که از عبارت پایان کتاب نقل شد ، « معصوم بن عبدالله -
بن الحسین الکاشی » است .

دیگر اینکه ، مؤلف کتاب خود را نخست به زبان عربی نوشته
و سپس بمنظور استفادة فارسی زبانان ، آن را به فارسی بازگردانیده
است .

شیوه کتابت و املاء

رسم الخط نسخه حاضر ، گاه نشانه هایی از شیوه کتابت قدیم دارد .
برای مثال کاتب نسخه مزبور همه جا « پ و چ و ذوژ ، گک ، که و آنکه »
را به صورت : « ب ، ج ، د ، ز ، ک ، کی و آنک » آورده است . اما نسخه یی

مضبوط است و غلط املائی و سهو القلم در آن اندک و انگشت شمار است. کلمات حیات - مدارات - آلت رابه مراعات رسم الخط و شیوه کتابت قدیم، به صورت: « حیوة، مداراه و آله » آورده است و در کتابت برخی دیگر از کلمات مانند کاتبان قدیم، ضنت و بخل و امساک مقدور را از نظر دور نداشته و برای مثال: ابراهیم را « ابرهیم » اسماعیل را « اسمعیل » و رحمان را « رحمن » و « السلام » را « السلام » آورده است. « به » حرف اضافه (پیش از اسماء) و حرف تأکید یا زینت (پیش از افعال) بمابعد ملحق آورده شده است. هم چنین کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ (مختفی) را در هنگام الحاق به « ی » نکره، به صورت « هـ » آورده است.

شیوه مختار ما در کتابت و نقل و استنساخ کلمات و حروف مذکور فوق در چاپ حاضر، حتی الامکان، رعایت رسم متداول و معمول املائی امروزین است تا رعایت سهولت قرائت نیز برای خوانندگان شده باشد. در تصحیح متن کتاب نیز بخاطر انحصار نسخه، از توسل به حدس و نوق صرف پرهیز گردیده است و نگارنده به ضبط دقیق متن کوشش تام مصروف داشته است.

فصول و ابواب تحفة الاخوان

تحفة الاخوان، مشتمل بر يك مقدمه و ده باب و يك خاتمه است.

مقدمه کتاب خود، مشتمل بر چهار فصل است:

فصل اول در بیان حقیقت فتوت.

فصل دوم در بیان منبع و مظهر آن.

فصل سیم در بیان ماخذ فتوت و مبداء این طریقت.

فصل چهارم در مبادی و مبانی آن .

ابواب دهگانه تحفة الاخوان نیز، بدین قرار است :

باب اول در توبه .

باب دوم در سخا .

باب سیم در تواضع .

باب چهارم در امن .

باب پنجم در صدق .

باب ششم در هدایت .

باب هفتم در نصیحت .

باب هشتم در وفا .

باب نهم در آفات فتوت و قوادح مروت .

باب دهم در فرق میان فقی و مفتی و مدعی .

خاتمه کتاب نیز مشتمل بر سه فصل ذیل است :

فصل اول در طریق اکتساب فتوت .

فصل دوم در خصایل اصحاب فتوت و سیر و طرائق ایشان

فصل سوم در خدمت و ضیافت .

سبك انشاء

نویسنده تحفة الاخوان، در بیان معانی و تشریح نکات و دقائق مسلك فتوت، به لفظ اندک و معنی بسیار، تواناست و در آوردن تعبیرات متنوع و گوناگون و قدرت توصیف، چیره دست است. توغل و استیلائی نویسنده بر آیات قرآنی و احادیث و اخبار اسلامی و امثال و اشعار تازی، از فحوای کلام او آشکار است. دایره استعمال مفردات و

ترکیبات تازی در نثر این کتاب بنسبت فراوان است اما در شیوه بیان نویسنده، تصنع و تکلف دیده نمی‌شود. «وسبک انشای آن ظاهرأ به تقلید و تحت تأثیر انشای ابوالمعالی نصرالله منشی در ترجمه کتاب کليلة و دمنه است و تاریخ تألیف آن نیز ظاهرأ از قرن هفتم فراتر نمی‌رود»^۱

مقایسه‌ی بین شیوه سخن و برخی از عبارات این دو کتاب، صدق مدعا را تأیید می‌کند: نمونه‌ی از کليلة و دمنه ص ۲۵ دیباچه مترجم چاپ استاد مینوی :

«... رغبت مردمان از مطالعه کتب تازی قاصر گشته است و آن حکم و مواعظ مبهجورمانده بود، بل که مدروس شده، بر خاطر گذشت که آنرا ترجمه کرده آید... و مردمان از فواید و منافع آن محروم نمایند.»

مقدمه تحفة الاخوان:

«مسود این بیاض و محرر این سواد، بالتماس بعضی از اکابر عصر رساله‌ی در «فتوت» نوشته بود و معانی آن بلغت عربی تعلیق کرده و آنرا «تحفة الاخوان» نام نهاد. و چون اکثر اخوان صفا وار باب وفا از طلاب این خطه و فتیان این خطه در فهم زبان تازی نه‌استوار بودند و در میدان لغت دری چابکی سوار، فواید این سخن در میان ایشان غنیمتی ضایع بود و بدایع آن بضاعتی کاسد پس باقتراح بعضی از اصداقا، ترجمه آن نوشته آمد و کسوت آن از شیوه اهل عرب بحلیه اهل عجم مبدل گشت.» ص ۴ تحفة الاخوان

۱- کذا قالنا الاستاذ جلال الدین همایی ادام‌الله بقائه ویرلی لقائه

بیان هر دو نویسنده ، در حقیقت کلام جامعی است در مورد استقلال تدریجی و آمادگی و کمال زبان فارسی برای بیان معانی علمی و ادبی در عهد اسلامی است .

نمونه‌ی دیگر :

« . . . چنان که آب مادام که آتش در زیر او می‌داری ، گرم می‌باشد . چون آتش از او بازگرفتی باصل سردی باز شود . »
 کلیله و دمنه چاپ استاد مینوی ص ۲۷۹

مانند آب که طبیعت آن مقتضی سردیست هر چند آن را گرم کنند ، چون از مجاورت آتش دور گردد ، و آن را بخود بازگذارند ، سرد شود و بطبع خود بازگردد .

ص ۱۰ تحفة الاخوان

برخی از نکات دستوری

الف - صله مبهم را گاه برای تفخیم و تعظیم آورده است . مانند :
 « از ورع و زهدات بدان پایه رسید که رسید و از مردمی و شجاعت آن مرتبه یافت ، که یافت . » ص ۱۱

ب - حذف الف و لام تعریف در صفات مرکب . مانند : « ادخار باقیات صالحات » ص ۲۸ که در زبان فارسی نظایر استعمال فراوان ، برای آن می‌توان یافت . مانند : خامل ذکر - کامل معرفت - طالب علم خاقانی شروانی (۵۲۰ - ۵۹۵ هـ ق) در قصیده‌ی به مطلع :
 صبح خیزان کاستین بر آسمان افشاندند
 پای کوبان دست همت بر جهان افشاندند

می گوید :

خورده اند از می رکابی چند و اسباب صلاح

بر سر این ابلق «مطلق عنان» افشانده اند

دیوان خاقانی چاپ آقای دکتر سجادی ص ۱۰۶

ج - حذف فعل به قرینه. مانند: «فتیان این خطه در فهم زبان

تازی نه استوار بودند و در میدان لغت دری چابکی سوار.» ص ۴ یا

«... مادام تا بقیتی از هوی در نفس باقی بود و صفات او بر جای.»

ص ۴۹ یا: «... و فابمهد الوهیت که میثاق آن بر بندگان مأخوذست،

نموده باشد و توقیف حقوق ربوبیت که اداء آن بر ایشان واجب،

ناکرده.» ص ۴۷

د - بکار بردن وجد مصدری مرخم و کامل. مانند: «فرمود

ایشان را طلب باید داشت و تفحص کردن.» ص ۱۲

ه - بکار بردن «با» در معنی و بجای به. مانند: «پناه با بعضی

غارها دادند.» ص ۸

و - بکار بردن کلماتی باینیت مصدری. مانند: اجنبیت، اخوا-

نیت، خسیت، ربوبیت، رجولیت، عبودیت، قطبیت، نوریت.

کتاب حاضر همچنین متضمن تفسیر و تعریف دقیق بسیاری از

اصول اخلاقی و آداب فتیان است که فهرستی از آنها را در پایان

کتاب به دست داده ایم.

بیان این نکته شاید خالی از فایده نباشد که یکی از وجوه تجلی

روح ملی ایرانیان و دوام و بقای ملیت آنها و پایداری خصایل برجسته

انسانی، بدون تردید، روشی است که اهل فتوت و جوانمران ایران

در عهد اسلامی، در پیش گرفتند^۱ و موجبات صیانت مبانی ملیت و استقلال فکری و معنوی مردمی را فراهم ساختند که بیگانگان، آرام آرام بساط فکر و اندیشه آن‌ها را برمی انداختند.

در باره وظایف خطیری که فرقه عیاران یا جوانمردان در امور اجتماعی و حتی اداری ایران در دوره اسلامی بر عهده داشته‌اند و اصول اخلاقی و وظایف عیاران راستین و مقام اجتماعی و جنبه بین‌المللی آن‌ها، استاد دانشور جناب آقای دکتر پرویز خانلری، تحقیقات ممتع و ارزنده‌ی فرموده‌اند که برای دوستداران مطالعه و آشنایی با آداب فقیان مغنم و گران بهاست^۲.

در دوره‌های بعد نیز فقیان از منسوبان بی‌ایمان تصوف بودند و در عهد صفویه نیز بوسیله «خلیفه سلطان» کسوت پوشیده و داخل جماعت صوفیان باصفا - یعنی فداییان شخص شاه می‌شدند^۳.

نگارنده این سطور، پس از استنساخ و تصحیح متن تحفة الاخوان، نخست به استخراج و تنظیم آیات قرآنی که مؤلف بر سبیل استشهاد در متن کتاب آورده است، پرداخت، و به منظور ترجمه آن آیات از تفسیر عرفانی کشف الاسرار و عدة الابرار - از رشیدالدین ابوالفضل میبیدی «متوفی ۵۲۰ هـ» - استفاده کرد. سپس به تحلیل و باز نمودن بعضی از مآخذ احادیث و اقوال و اشعار فارسی و عربی که مؤلف بدان استناد کرده است و شرح لغات و ترکیبات و معرفی اعلام متن همت گماشت و به گمان خود برخی از مشکلات متن را شرح و تفسیر کرد.

۱ - نگاه کنید به کتاب رحلة ابن بطوطه ج ۱ ص ۲۲۵ بیعد.

۲ - رجوع کنید به مجله سخن دوره‌های هیجدهم و نوزدهم

۳ - سبک شناسی بهار ج ۳ ص ۲۵۴

اکنون خوانندگان عزیز در برابر خود، کتابی می بینند که می-
توانند آن را بخوانند و مفاهیم و مطالب آن را دریابند. اما بیان صعوبت
و اشکال کار مصحح و کیفیت خواندن و اصلاح عبارات با خطی ریز و
نسخه‌ی منحصراً بمنظور عرضه داشتن متنی مصحح و منقح، شاید بر
تعزز حمل شود.

در پایان این مقال وظیفه اخلاقی خود می‌داند مراتب سپاس
قلبی و تشکر بی‌پیرایه خود را از استاد دانشور جناب آقای دکتر پرویز
ناتل خانلری دبیر کل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران بنماید که کوشش
نگارنده این سطور را در تصحیح و تعلیق بر کتاب حاضر به‌دریجه قبول
نگریستند و با انتشار آن در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
موافقت فرمودند. اگر در وصف کرم ذات و بزرگواری ایشان بگوئید:
« أَعَزُّوْا الْمَجْدُ مَعْدُوْدَانِ مِنْ شَيْمِهِ » سخنی بگزاف نگفته است.

تهران - دهم فروردین ماه یک هزار و سیصد و پنجاه و یک شمسی

محمد دامادی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سپاس فراوان مبدعی را که خلاصهٔ جوهر انسان در عالم جان بر احسن وجوه ابداع کرد و آنرا بطی اطوار نشأت بر خوبتر صورتی در حیز اکوان آورد. و در ظاهر خلقت و باطن فطرت او انواع عجایب و اصناف غرایب بنموده و اسرار دو کون در نهاد او ابداع فرمود و ستایش بی پایان منعمی را که صفات این نوع را بنعم جلیل اخلاق جمیل مخصوص گردانید و بعد از منن و اَسْبَغَ عَلَیْكُمْ دِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً^۱ ایشان را بيمينح توفیق و هدایت بکمال رسانید و نقوش علوم و مراسم حکم و رقوم آداب و محاسن شیم بر الواح نفوس ایشان نگاشت و موهبت خصال و نعوت جوانمردی و سیر و صفات آزاد مردی ارزانی داشت تا با ظاهر آن کمالات او را بر آن حال بستودند و بقدم فتوت از اهل عالم قصب السبق ربودند و درود بی کران بر مقدم طوایف اصحاب فضایل و متمم مکارم شمایل پیشوای سابقان و مقتدای مقربان محمد مصطفی و بر آل و اصحاب او خصوصاً سرورِ فِتَیْمَانِ کریم هر دو جهان اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام.

۱ - قرآن کریم سوره ۳۱ (لقمان) آیه ۱۹: وتمام کرد و فراخ بر شما نعمتهای

خویش آشکارا و نهان (کشف الاسرار ج ۷/ص ۵۰۰)

بعد ما مسود این بیاض و محرر این سواد بالتماس بعضی از اکابر عصر رساله‌ی در «فتوت» نوشته بود و معانی آن بلغت عربی تعلیق کرده و آن را «تحفة الإخوان» نام نهاده. و چون اکثر اخوان صفا و ارباب وفا از طلاب این خطه و فقیان این خطه در فهم زبان تازی نه استوار بودند و در میدان لغت دری چابکی سوار فواید آن سخن در میان ایشان غنیمتی ضایع بود و بدایع آن بضاعتی کاسد پس باقتراح بعضی از اصداقا ترجمه آن نوشته آمد و کسوت آن از شیوه اهل عرب بحلیه اهل عجم مبدل گشت. و در تفسیر بر حقایق و اصول اختصار افتاد و از زواید و فروع اجتناب نموده شد تا چنانکه از عبارات و استعارات کرانه جسته باشد و از لباس پادشاهانه بزی درویشانه قناعت کرده بر قدر ضرورت و مالابد اقتصار نماید و بهمم و ما یعنی از فضول مالایعنی اکتفایابد و رساله بر مقدمه بی و ده باب و خاتمه بی منیفت والله الهادی والیمه ینتہی المبادی.

مقدمه

مشمول بر چند فصل است :

فصل اول

در بیان حقیقت فتوت

بدان که فتوت عبارتست از ظهور نور فطرت و استیلاء آن بر ظلمت نشأت تا تمامت فضایل در نفس ظاهر شود و رذایل منتفی گردد چه فطرت انسانی هر گاه که از آفات و عوارض صفات و دواعی نفسانی سلامت یابد و از حجب غواشی طبیعی و قیود علایق جسمانی رهائی پذیرد ، صافی و منور گردد و مستعد و مشتاق کمال شود و از مقاصد دنی^۱ و مطالب خسیس استنکاف نماید و از رذایل اوصاف و ذمائم اخلاق اعراض لازم شمرد و از حصاء^۲ حطام دنیوی و ملباس قوی عصبی و شهوتی^۳ کناره گیرد و بهمت عالی از امور فانی ترقی کند و سوی معالی و مکارم متوجه شود و بر اظهار آنچه در طبع اوست از فضایل و کمالات حریص و مشعوف گردد و این حال را «مروت» خوانند. و چون مواظبت برین امور بغایت رسد تا کسر سورت نفس و قهر قوت و

۱- در متن نسخه «زی» کتابت شده و تصحیح قیاسی بقرینه از مصحح است.

۲- در متن نسخه «حقاء» آمده و ناخواناست .

۳- متن برابر با نسخه عکسی است. و ظاهراً «شهووی» صحیح است.

شرت او و قمع و ثبات و نزوات او ملکه گرداند و بر صفا و اشراق و نورانیت و لطافت خود ثابت ماند ، تمامت انواع عفت و شجاعت درو راسخ شود و جمیع اصناف حکمت و عدالت بالفعل ازو ظاهر گردد^۱ آنرا «فتوت» خوانند . پس مروت سلامت و صفاء فطرت است و فتوت نوریت و بهاء آن . و چنانکه مروت مبنی و اساس فتوتست ، فتوت مبنی و اساس ولایت باشد و هر که مروت ندارد فتوت او را محال تواند بود و هر که فتوت ندارد هرگز بولایت نرسد چه مروت نشانه اتصال بنده است بحق بواسطه صحت فطرت و ازین جهت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود :

«أَقْبِلُوا ذَوِي الْمُرُوَاتِ عَشْرًا تَبِيحًا لِيَعْتَبِرُ مِنْهُمْ عَاشِرًا إِلَّا وَجَدَهُ جِدًّا لِيَدْرِفَعَهُ» یعنی از خطاهاء اصحاب مروت در گذرید که هیچ صاحب مروت بسر در نیاید الا دستش بدست حق تعالی باشد و در حال او را با راست گیرد . و مدار مروت عفافست چون عفاف تمام شد مروت تمام شد و فتوت نشانه قرب حقست و نه هر که با حق پیوندی دارد از مقربان باشد چنانکه در بستگان و پیوستگان سلطان نه همه از نزدیکان باشند . پس نه هر صاحب مروتی ، صاحب فتوت باشد و مدار فتوت شجاعتست چون شجاعت بکمال رسید ، فتوت تمام باشد و کمال شجاعت نبود الا بحصول یقین که موجب امن حقیقی است . چه^۲ راجب و خوف لازم باشد و ازین جهت حق تعالی وصف ارباب فتوت بهدایت و امن ایمان کرد و فرمود :

«إِذْ قَامُوا فَتَمَّتْ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَا هُدًى وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِ آلِهَاتٍ لَقَدْ

۱- در متن «و» آمده است و ظاهراً زاید است .

۲- در متن به «فَادَهُ لِمِنْهُمْ عَاشِرًا...» کتابت شده است .

۳- در اینجا کلمه بی کتابت شده که بکلی ناخواناست .

قُلْنَا إِذَا شَطَطًا»^۱.

یعنی ایشانند جوانمردی که بمقتضای صفای استعداد ازلی و فطرت اولی و نور هدایت اصلی که لازم صحت فطرتست ایمان آورند و مابتوفیق طلب یقین و تأیید نور انفاق هدایت ایشان بیفزودیم و بامن حقیقی که مستفادست از نور یقین تقویت و تشجیع دلها، ایشان کردیم تا بر اظهار کلمه توحید نزد جباران وقت خویش جرأت و جسارت یافتند و بمردی شجاعت در حضور ایشان بحقایق ایمان قیام نمودند و بتهدید ایشان مبالات نکردند و گفتند: رَبَّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ^۲ و برمفارقت اوطان و اخوان و مهاجرت اسباب نعیم و لذات جسیم مصابرت نمودند و تحمل مشاق و شدائد سفر بر راحت حضر اختیار کردند.

روایت است که اهل الحیل طریق فسق و کفران پیش گرفتند و ملوک ایشان در طغیان مبالغت نمودند و از دین حق برون آمدند و بت پرستی ملت و کیش خویش ساختند و مردم را بکره و اجبار بر آن داشتند و از جمله ایشان دقیانوس در آن باب تشدد بیشتر نمود و دعوت عام گردانید و از اشراف اقوام او جوانمردی چند نیکورای بودند خواست تا ایشان را نیز بر بت پرستی دارد و دعوت کرد و تهدید و وعید بانواع قتل و تعذیب بجای آورد. ایشان ابا نمودند و ایمان و توحید آشکارا کردند و در اظهار آن بیفزودند و از میان

۱ - آیه ۱۲ و ۱۳ و ۱۸ «کَهِف» : ایشان جوانی چند بودند ، بگرویدند به خداوند خویش ، و ایشانرا راست راهی فزودیم . و بردل ایشان ربطه تعریف و عصمت نهادیم و به الهام ایمان بند بستیم آنکه که بردین خاستند و گفتند خداوند ما خداوند آسمان و زمینست ، نخوانیم جز ازو خدایی که اگر خوانیم ، کژ و ناسزا و دروغ گفته باشیم . (ص ۶۵۴ ج ۵ کشف الاسرار)

۲ - آیه ۱۴ و ۱۸ «کَهِف» : خداوند ما خداوند آسمان و زمینست . (ص ۶۵۴ ج ۵ کشف الاسرار)

قوم خویش هجرت گزیدند و پناه با بعضی از غارها دادند. چنانکه قصه ایشان در تواریخ مشهورست .

و اما «ولایت» فناء بشریت و استغراق در عین احدیت و ظهور سلطان محبت و خلوص جوهر او از زنگار ثنویت «است»^۱ و تحقیق تفسیر این آیت باعتبار مرتبه ولایت چنان باشد که آمَنُوا بِرَبِّهِمْ^۲ عبارت از علم الیقین بود بر سبیل مکاشفه و زِدْنَاهُمْ هُدًى^۳ مرتبه عین الیقین و مقام مشاهده و رَبَّنَا عَلَيَّ قُدُوبِهِمْ^۴ تقویت دلها ایشان بصبر بر مجاهده و هجر مألوفات و لذات حسی در مقام حضور و مراقبه و ترك حظوظ و اوطار و قطع نظر از اغیار و امن از اهل آسمان و زمین تا مقام حق الیقین و تشجیع ایشان بر مجادلت شیطان و مخالفت هوای نفس^۵ تا در حضرت جبار نفس اماره باظهار کلمه توحید و تکرار آن قیام نماید . دعوت او را با عبادت صنم جسم و آلت^۶ هوای نفس بانکار مقابله کنند و لذت فانی را پشت پای زند و بایعاد و تخویف او بموت و فوت التفات ننمایند و از مقتضای اخلاص و توحید نگذرند^۷ که لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ آلِهًا لَقَدْ قَدُنَا إِذَا سَطَطْنَا^۸ یعنی اگر از حکم توحید اعراض کنیم و بغیر حق نگران شویم و نسبت تأثیر بماعداء او جایز داریم، قولی دور از حق گفته باشیم و از جاده صواب بر گشته و از صراط مستقیم کرانه جسته و در ظلم و جور مبالغت نموده که إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ^۸ .

۱- در متن فعل ربط نیست. و افزایش «است» از مصحح است ،

۲- ۳- ۴- آیه ۱۳ سوره ۱۸ «کهف» : بگرویدند به خداوند خویش و ایشان را راست راهی فزودیم و بر دل ایشان ربطه تعریف و عصمت نهادیم و به الهام ایمان بند بستیم . (صفحه ۶۵۴ جلد ۵ تفسیر کشف الاسرار)

۵- در متن : «هوی نفس» آمده است . ۶- در متن : «آله» آمده است .

۷- آیه ۱۳ سوره ۱۸ «کهف» : نخوانیم جز از خدایی که اگر خوانیم ، کژ و ناسزا و دروغ گفته باشیم . (صفحه ۶۵۴ جلد ۵ کشف الاسرار)

۸- آیه ۱۲ سوره ۳۱ «لقمان» : که انباز گرفتن با او بیدادی است (برخویشتن) بزرگ . (صفحه ۴۸۲ جلد ۷ کشف الاسرار)

فصل دوم

در بیان منبع ومظهر آن

چون مقرر شد که فتوت مبنی و اساس ولایت «است»^۱ و مبدأ و قاعده آن . پس هر کجا ولایت ظاهر شود، فتوت کمال یافته . چه نهایت فتوت بدایت ولایت تواند بود . چنانکه نهایت مروت بدایت فتوتست از بهر آن که^۲ طریق ولایت، اخلاق ومعاملات واحوال ومکاشفات وعلوم ومشاهداتست . و منتهی شود بفناء خلیقت در عین حقیقت . و طریق فتوت مجرد اخلاق و معاملات و منتهی شود بخلاص فطرت از قید جبلت^۳ و چون فطرت از شوائب نشأت خالص گشت ، مقصود بحصول پیوست . چه فضایل همه لوازم ذاتی فطرت انسانی اند و رذایل امور چند غریب عارضی بواسطه غواشی طبیعی طاری گشته و ازین جهت فرمود :

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ^۴

چه فرق میان کسب و اکتساب آنست که اکتساب تحصیل چیزی بود بقصد و نیت و همت خود و کسب تحصیل آن بهر طریق که اتفاق افتد و از آن روی که خیرات و کمالات، مقتضیات و لوازم این فطرتند بهر طریق که بعضی از آن حاصل شود ، ثواب و نفع آن وی را باشد آنچه براو پنهان بود ظاهر شد هر آینه اثر آن با او باشد و شرور ، عوارضی چند غریبند ازو بعید از

۱- به قرینه تصحیح قیاسی شده و کلمه «است» افزوده شد در اصل نسخه عکسی فعل ربط نیامده است .

۲- در اصل نسخه «آنکی» کتابت شده است .

۳- در اصل نسخه بصورت: «حیلت» کتابت شده است .

۴- آیه ۲۸۶ سوره ۲ «البقره» : هر تن راست آنچه بکردار کند از نیکی و

بر هرتن است از بدی آنچه کند . (کشف الاسرار ج ۱ ص ۷۷۶)

عالم او چون مباحثت میان نور و ظلمت از عالم نفس و معدن رجس بدو متصاعد گشته پس وبال و تبعث آن لاحق او نشود مادام تا راسخ و متراکم نگشته باشد و رسوخ و تراکم وقتی به ثبوت رسد که بقصد و نیت متوجه آن گشته باشد و بر آن اصرار نموده و الا بتوبت و استغفار و ترك استعمال آلات بدی در آن اعمال پاك شود و بطبع و صفاء خود باز گردد مانند آب که طبیعت آن مقتضی سردیست هر چند آن را گرم کنند چون از مجاورت آتش دور گردد و آن را بخود باز گذارند ، سرد شود و بطبع خود باز گردد . اما بعد از رسوخ متعذر باشد مانند آب چشمه گوگردی که کیفیت گوگرد ازو ازاله نتوان کرد و نقطه اول ولایت و مفتتح آن که معنی وحدت ازو منتشر شد و فتوت و ولایت بدو ظاهر گشت نفس مقدس ابراهیم بود صلی الله علیه . چه اول کسی که قدم در راه تجرید نهاد و از دنیا و لذات آن کنار گرفت و از ریبیت و شهوات آن دوری گزید و از پدر و مادر و قوم و قبیله خویش مفارقت جست و از اهل و عزیزان و مألوفات لذیذ و اوطان هجرت کرد و در محبت حق انواع بلا و مشقت بر خود گرفت و بر غربت و مجاهدت مصابرت نمود و بر شکستن اصنام و مخالفت جباران دلیری یافت تا دشمنان بفتوت او گواهی دادند ، ابراهیم بود علیه الصلوة والسلام .

حقا که حق تعالی از ایشان باز می گوید :

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ اِبْرَاهِيمُ^۲ وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ^۱ الْاَعْدَاءُ .
پس منبع فتوت و مظهر آن ذات او باشد بحسب ظاهر و باطن صلی الله علیه و سلم و ازین جهت قاعده ضیافت او نهاد . و اساس مروت او فکند و نذر کرد که طعام تنها نخورد و بر ذبح فرزند او قوت فتوت مباشرت نمود و قربان را سنت فرمود و چون وقتش بسماع ذکر محبوب خوش گشت از جمیع

۱ - در متن «تبعه» کتابت شده است .

۲ - آیه ۶۱ سوره ۲۱ «الانبياء» : گفتند می شنیدیم از جوانی که ایشان را بد

می گفت ، ابراهیم گویند او را (صفحه ۲۵۹ جلد ۶ کشف الاسرار)

اموال بگذشت و تکرار آن در خواست و مال را هر چند بسیار بود ، در جنب طیب وقت تعظیم اسم حق حقیر شمرد .

آورده اند که جبرئیل علیه السلام از حضرت عزت سؤال کرد که یارب ابراهیم را با وجود کثرت اموال و اسباب درجه خلت و احتیاب از کجاست ؟ خطاب آمد که او را دل با ماست نه با مال اگر خواهی امتحان کن . جبرئیل بصورت مردی در آن که ابراهیم بود برپشته یی ظاهر شد و با آوازی هر چه خوشتر گفت :

سُبُوْحٌ قُدُوْسٌ رَبُّ الْمَلٰٓئِكَةِ وَالرُّوْحِ . ابراهیم را وقت خوش شد و نزد او آمد و کلمات را استعادت کرد . جبرئیل گفت : ثلثی از مال خویش بر من ایثار کن تا باز خوانم گفت کردم . جبرئیل اعادت کرد . ابراهیم گفت : ثلثی دیگر بستان و يك بار دیگر باز خوان جبرئیل باز خواند گفت : همه ترا . يك بار دیگر مکرر گردان . بیت :

كِرْرٌ حَدِيثِكَ يَا مَهِيْجَ لَوْعَتِيْ اِنَّ الْحَدِيْثَ مِنَ الْحَبِيْبِ قَلٰٓئِقٌ

و قطب آن بود که بدو طریق فتوت و جوانمردی مستقیم گشت و اصول آن ثابت شد و فروع آن قوت گرفت و درجه آن علو و ارتفاع یافت .
امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام که از ورع و زهدات بدان پایه رسید که رسید و از مردمی و شجاعت آن مرتبه یافت که یافت تا بعد از جوع سه روزه بقوت وقت و سد رمق ایثار کرد لاجرم در شأن او نازل شد که : يَطْعَمُوْنَ الطُّعَامَ عَلٰى حُبِّهِ مِسْكِيْنًا وَيَتِيْمًا وَاَسِيْرًا^۱ و جان عزیز در محاربت اعداء دین از قوت ایمان و کمال یقین مبذول داشت و شب هجرت نفس خود را فدای^۲ رسول گردانید و برجای او بخفت و خود را دست بسته بطالب خون خویش تسلیم

۱ - آیه ۸ سورة ۷۶ «دهر» : و طعام دهند در وقت نیاز و تنگی درویش را ، و بی پدر را ، و زندانی و گرفتار را . (ص ۳۱۳ ج ۱۰ کشف الاسرار)
۲ - در متن به صورت «فداء» کتابت شده است .

کرد تا بصفت لأفتی الأعلیٰ در میان خاص و عام مشهور شد در آخر زمان آعنی مهدی علیه السلام چنانکه نقطه اول نبوت آدمست و قطب آن ابراهیم و خاتم آن محمد علیهم الصلوة والسلام والقاب هر یکی چون صفی الله و خلیل الله و حبیب الله بر آن دالست و محمد و سایر انبیا را متابعت ابراهیم فرمودن بر قطبیت او گواه قال الله تعالی اتبع منته ابراهیم حنیفاً . پس نسبت فتوت امیر المؤمنین علی علیه السلام با فتوت ابراهیم صلوات الله علیه ، چون نسبت نبوت ابراهیم باشد با نبوت آدم علیه السلام و هر که در طریق فتوت قدمی دارد یا داعیه آن برو غالب آید ، رشحی از فیض او یافته باشد و پرتوی از نور او برو تافته و بروی متابعت او و اقتدا به رأی و سیرت او واجب و استمداد از نفس مقدس و استعانت از روح مطهر او لازم تا بقوت محبت و ارادت و برکت پی روی و متابعت مناسبتی نفس او پیدا کند و بدان مناسبت مستعد قبول فیض کمال او و محل عروض بعضی از احوال او شود و بحسب رسوخ محبت و وداد و وفور طاعت و انقیاد بقدر سعت استعداد کمال یابد انشاء الله و الله الموفق .

فصل سیم

در بیان مأخذ فتوت و مبداء این طریقت

در خبرست که پیغامبر علیه الصلوة والسلام ، روزی با جمعی نشسته بود شخصی در آمد و گفت یا رسول الله در فلان خانه مردی وزنی بفساد مشغولند . فرمود ایشان را طلب باید داشت و تفحص کردن . چند کس از صحابه در احضار ایشان دستوری خواستند . هیچ يك را اجازت نداد . امیر المؤمنین علی علیه السلام در آمد فرمود که یا علی تو برو بین تا این حال راست است یا نه؟ امیر المؤمنین علی

۱- آیه ۱۲۵ سورة ۴ «النساء» : و بر پی ملت ابراهیم ایستاد، آن مسلمان پاک

دین (ص ۷۰۷ ج ۲ کشف الاسرار)

بیامد . چون بدر خانه رسید چشم بر هم نهاد و در اندرون رفت و دست بر دیوار می کشید تا گرد خانه برگردد و بیرون آمد چون پیش پیغامبر رسید گفت :

یا رسول الله گرد آن خانه بر آمدم ، هیچ کس را در آنجا ندیدم .

پیغامبر علیه الصلوة والسلام بنور نبوت بیافت فرمود :

که یا علی أَنْتَ فَتَى هَذِهِ الْأُمَّةِ یعنی توجوانمرد این امتی . بعد از آن قدحی آب و قدری نمک خواست ، سلمان فارسی آنرا حاضر کرد . رسول علیه الصلوة والسلام کفی نمک برداشت و گفت :

هَذِهِ الشَّرِيعَةُ و در قدح افکند و کفی دیگر برداشت و گفت :

هَذِهِ الطَّرِيقَةُ و در وی افکند و کفی دیگر برداشت و «گفت»^۱ :

هَذِهِ الْحَقِيقَةُ و درو انداخت و بعلی داد تا قدری باز خورد و گفت أَنْتَ

رَفِيقِي وَأَنْتَ رَفِيقُ جِبْرِئِيلَ رَفِيقَ اللَّهِ تَعَالَى . بعد از آن سلمان را فرمود تا رفیق علی

شد و قدح از دست او باز خورد و حذیفه را فرمود تا رفیق سلمان شد و قدح از

دست سلمان باز خورد بعد از آن زیر جامه خود ، در علی پوشانید و میان او

در بست و فرمود :

أَكْمَلْتُكَ يَا عَلِيُّ ، یعنی ترا تکمیل می کنم . و مأخذ فتوت و اصل این

طریقت ، این حدیث است . و شرب قدح و لبس ازار و بستن میان که اکنون

میان جوانمردان متعارفست و قاعده فتوت بر آن مؤسس و اساس طریق رفاقت

و اخوت بر آن می نهند و تصحیح نسبت و شجره خویش بدان می کنند ، از

اینجاست و در هر يك از این اوضاع سری لطیف و اشارت بمعنی شریفست

که آن وضع صورت و لباس آن معنیست .

اولا شرب قدح اشارتست به علم و حکمت که بحسب صفاء استعداد

۱ - در اصل ندارد و ظاهراً از قلم کاتب افتاده است .

اولی و سابقه عنایت ازلی ، شخصی را بخشیده باشند و قوت قبول آن در وجود او نهاده تا بواسطه فیض نفسی کامل برو ظاهر گردد و از قوت بفعل آید و سبب حیات^۱ حقیقی او شود چه حیات قلوب به علمست چنانکه حیات اجساد بآب لَمِنْ لَمَّا كُلُّ شَيْءٍ حَيٌّ^۲ و تا این معنی در نهاد او مرکوز نبوده هیچ کاملی درو ایجاد نتواند کرد چنانکه آب آهن و سنگی را احیا نکند و ازین جهت فرمود که :

الْحَيَّةُ ضَالَّةٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ و لکن چون در نهاد او مدرج بود کاملی مکمل باید تا به فیض نور او بفعل آید و بدین سبب این شربت از دست پیش قدمی عالم بدین طریق باید خورد که شجره و نسبت وی متصل بود به نبی علیه الصلوة والسلام چه حیات جمیع قلوب و علم تمامت علما از دست و نمک اشارت است بصفت عدالت که کمال فضایل اخلاقیست چه صحت و قوت نفس انسانی نبود الا بفضایل اخلاق و هیچ خلق استقامت نپذیرد و بصلاح نینجامد و کمال نیابد الا بعدالت چنانکه صحت و قوت بدن نبود الا بانواع اطعمه و اغذیه و هیچ طعام

۱ - کلمه «حیات» را بسیاری به صورت «حیوة» می نویسند و در نسخه اسام ما نیز چنین کتابت شده است و علت آن این است که در قرآن با این رسم الخط نوشته شده است در صورتی که رسم الخط قرآن حجت نیست و ابن هشام در مغنی (چاپ مصر ج ۱ ص ۲۰۴) بتصریح می گوید : رسم الخطهای خارج از قیاس در قرآن زیاد است و صولی نیز در ادب الکتاب (چاپ مصر سال ۱۳۴۱ ، ص ۲۵۵) می نویسد : کلمات صلوات ، زکات ، غدات حیات ، مشکات را در قرآنها به غیر قیاس با واو می نویسند و حال آنکه باید همانطور که تلفظ می شود ، نوشته شود و علت اینکه کلمات مذکوره را در قرآنها با واو نوشته اند این بوده که اهل حجاز کتابت را از اهالی حیره فرا گرفتند و آنها اینگونه کتابت می کردند در صورتی که بنی تمیم تماما این کلمات را بدون واو می نوشته اند . محمد دامادی

۲ - آیه ۳۱ سوره ۲۱ «الانبیاء» : از آب هر چیزی زنده (است) (ص ۲۲۴)

ج ۶ کشف الاسرار)

بصلاح نیاید و خوش طعم و گوارنده نگردد الا بنمک . و اخلاق بعد از استعداد مستفاد نبود الا از کاملی که طریق متابعت رسول درست دارد چه او برای آن مبعوثست چنانکه فرموده بُعِثْتُ لِأَقِمِّمَ مَخَارِمَ الْأَخْلَاقِ وَحَقِّ جَلِّ وَعَلَا در وصف او گفته :

إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ^۱ . و اصل مقامات سه گانه که رسول علیه الصلوة والسلام بدان اشارت فرموده عدالتست چه شریعت نیست الا صورت عدالت در معاملات حق و خلق . و طریقت نیست الا از حیات امانت الهی تبرا نمودن و فطرت را از استیلاء صفات نفسانی وجود و تعدی قوای بدنی خلاص دادن و بمقام اصلی باز آوردن تا وَضَعَ الشَّيْءَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ نبود و ظلومی لازم نیاید و تمامت قوا^۲ و ملکات را از طرف افراط و تفریط بحدا اعتدال باز آوردن تا بطغیان و عدوان منسوب نگردد و در تقصیر و انظلام نیفتد و نهایت طریقت ، وصول به حقیقت باشد بل که عدالت نیست الا صورت حقیقت و وحدت در عالم کثرت . پس شریعت صورت و ظاهر عدالت باشد و طریقت سیرت عدالت و سریان اصل او در وجود و حرکت او از بطون بظهور و حقیقت معنی و باطن آن و چنانکه سلامت و ترقی و کمال قلوب نبود جز بمقامات سه گانه که مدار آن بر عدالتست صحت و نما و قوت اجساد نبود جز بمطعومات غذا دهنده^۳ که صلاح آن به نمکست . و اما شلوار پوشانیدن اشارتست به فضیلت عفاف چه صورت ستر عورت و منع فرج از شهوتست و اصل الباب عفاف آنست . و استحسان متأخران فتیان چنانست که چون اعتماد بر قدم طالب فتوت ندارند،

۱ - آیه ۴ سوره ۶۸ «القلم» : و تو بر خوبی بزرگواری (بر ادب پیغام ما).
(ص ۱۸۱ ج ۱۰ کشف الاسرار)

۲ - در متن به صورت «قوی» کتابت شده است.

۳ - در متن «دهنده» آمده و تصحیح قیاسی از ماست که بر ماست

اولا ازاری در میان او بندند بعد از آن چون به حقوق قیام نماید بر وجهی که اعتماد را نشاید شلوار در پوشانند. و اما میان بستن اشارتست بفضیلت شجاعت و صورت قیام نمودن بخدمت و غایت تواضع که اساس شجاعت است در آن مدرج و آنرا تکمیل جهت آن خوانند که کمال علم عملست و ارباب فتوت علم بی عمل را وزنی ننهند و عمل را قدم خوانند و علم را نظر و صاحب قدم را معتبر دانند و صاحب نظر را ازو نازل شناسند پس معلوم شد که این اوضاع رموزیست که بدان اشارت می کنند باموری که فتوت بدان تمام شود و صلاحیت ولایت حاصل آید و بدین سبب جامه فتوت شلوارست و خرقة تصوف کلاه ، چه اول قدمی در فتوت تعفف است که تعلق باسافل دارد . ابتداء کار تصوف ترقیاتی که تعلق باعالی دارد و در تصوف حلق سر ، سنت است و در فتوت نیست چه حلق اشارتست بازالت موانع ترقی و بدایت فنا که در تصوف مقصدست و نفی اقتناء فضایل و اکتساب مکارمست که اقتضاء محلی وجود می کند پس محتاج با فنا وازالت نباشد و ازینجا روشن شود که نهایت فتوت بدایت ولایت باشد چنانکه ذکر رفت و فتوت جزوی بود از تصوف چنانکه ولایت جزوی باشد از نبوت والله اعلم .

فصل چهارم .

در مبادی و مبانی آن

چون روشن شد که فتوت ، ظهور نور فطرتست و خروج آن سوی حیز فعل از ممکن قوت ، پس مبادی آن اسباب تزکیه نفس و تصفیه دل تواند بود. چون آداب جمیله و اعمال صالحه و عادات ستوده و شمایل پسندیده و نیات صادقه و افکار صائبه و آراء صحیحه و افعال حمیده و دواعی خیرات و شعف بر وجوه بر و ابواب حسنات و هر چه مردم را از رذایل و ذمایم بپرهیزاند و

از افعال سباع و بهایم دور گرداند و موجب رفع حجب ظلمانی و کشف حقایق نورانی گردد و مقتضی قمع صفات نفسانی و اشراق انوار روحانی شود چه حصول مقصود بر آن موقوف است و سلوک طریق آن بدان مشروط و اصل الباب این اسباب و ملاک این امور حیاست که عنوان نامه صفاء استعداد و دلیل نجابت جوهر نفس و سلامت فطرت و اصلست و علامت قوت تمیز میان حسن و قبیح و استنکاف از مقابح و انبعاث سوی محاسن . چه حیا انحصار نفس است از خوف صدور قبايح ازو و تا در طینت او شعور به رذیلت نقصان و فضیلت کمال و وجوب هرب از آن و طلب این مرکز نباشد این معنی درو پیدا نگرده و ازین جهت پیغامبر علیه السلام فرمود که :

الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَت:

مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ تَدْوَبَهُ لَمْ يَدْرَ النَّاسُ عَيْبَهُ . یعنی هر که به صفت حیا موصوف باشد هیچ عیب ازو ظاهر نگرده و منشاء فضیلت عفت که اساس و قاعده است در باب مروت ، حیاست و اما مبانی و اصولی که فتوت بر آن مبتنی است و بنیاد آن بر آن مؤسس . هشت قاعده است که قرب این طریقت و مدار این فضیلت ، امیر المؤمنین علی علیه السلام اشارت بدان فرموده و گفته :

أَصْلُ الْفُتُوَّةِ الْوَفَاءُ وَالصَّدْقُ وَالْأَمْنُ وَالسَّخَاءُ وَالتَّوَاضُّعُ وَالنَّصِيحَةُ وَ الْهِدَايَةُ وَالتَّوْبَةُ وَ لَا يَسْتَأْهِلُ الْفُتُوَّةَ إِلَّا مَنْ يَسْتَعْمِلُ هَذِهِ الْخِصَالَ .

یعنی اصل فتوت این هشت خصلتست و هر که مستعمل این خصال نباشد ، مستحق اسم فتوت نبود و علامت کمال آن آنچه در جواب پسرش حسن علیه السلام از فتوت فرمود که :

هِيَ الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ وَالتَّوَاضُّعُ عِنْدَ الدَّوْلَةِ وَالسَّخَاءُ عِنْدَ الْقَلْبِ وَ الْعَطِيَّةُ بِغَيْرِ مِنَّةٍ . یعنی عفو در وقت قدرت و تواضع در زمان دولت و سخا هنگام فقر و فاقت و عطاء بی منت . پس حاصل آن باتصاف بجمیع فضایل اخلاق آید چه

فضایل بیک بار در چهار جنس منحصرند :

عفت و شجاعت و حکمت و عدالت ، و اصول هشتگانه هردو خصلت

از جنسی ازین چهار گانه اند :

توبت و سخا از باب عفت ، تواضع و امن از باب شجاعت ، صدق و

هدایت از باب حکمت وفا و نصیحت از باب عدالت . و گویا و ازهر جنسی

آنچه بمثابت اصل و مبدأ جمیع انواع آن جنس است و آنچه بمنزلت غایت

و نهایت همه اختیار فرموده است و مخصوص بذکر گردانیده چه اول مستتبع

همه باشد و ثانی مستجمع جمله تا از وجود هر دو وجود ، سایر انواع لازم

آید و ما بیان هر یکی ازین خصال در باقی مفرد یاد کنیم . اذشاء الله .

باب اول

در توبه

توبت را جهت آن مقدم داشتیم که اصل و اساس است در باب عفت و مبدأ و فاتحة احسان و مودت و عفت صرف قوت شهوتست از متابعت هوی با مقتضای^۱ رأی عقلی و امر شرعی و ترك تعبد آن تا حریت و عزت حاصل آید و دنائت و مذلت زایل شود و آن کمال و اعتدال قوت بهیمیست و وقوف آن بر حدود علمی تا از تقصیر و تعدی خلاص یابد و از طرفین افراط و تفریط اجتناب نماید نه بحرص و شره مبتلا شود و مردم را در ظهور بهایم باز دارد و نه به خمود و جمود باز ماند و انسان را به مرتبه جمادات باز آرد و اول قوا^۲ از قوتها^۳ نفس این قوتست که چون غالب گردد مردم را به قوت هوا سوی^۴ هاویه کشد و دواعی حرص و طمع و بخل و حسد بروی گمارد و عزیمت مردان را سست گرداند و به وهن و فتور در رساند و ایشان را برجای مخانیث^۴ و نسوان نشانند و لباس عار و شنار در پوشانند و حمیت و غیرت ببرد و به آكله ارز و آب روی را بخورد. و توبت تشویر قلبست در وقت رؤیت قبایح نفسی به لمعان

۱- در نسخه عکسی «مقتضا» کتابت شده است. ۲- در نسخه عکسی «قوی»

کتابت شده است. ۳- در نسخه عکسی «سوء» کتابت شده است. ۴- در

نسخه «محاسن» کتابت شده است.

لوايح قدسی تا از مخالفت و مناهی الهی قولاً و فعلاً و قصداً رجوع لازم
شمرد و از هر چه عقلاً و شرعاً قاذح بود در مروت اجتناب واجب شناسد و
بظاهر و باطن از آن اعراض نماید چنانچه ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر
قَدْ دَوَّأَ إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا فرموده است که توبت نصوح توبتی صادق
بود صادر از قلوب مستجمع ندامت قلبی و استغفار لسانی و اقلاع بدی و جزم
نیت بر آن که هرگز با مثل آن نگردد . و توبت اول قدمیست از اقدام فتوت و
مبدأ طریقت و اساس امر طالب آن و صاحب فتوت کسی تواند بود که چون
نیت رجوع از چیزی جزم کرد و روی دل را^۱ از آن بگردانید هرگز با آن
معاودت ننماید و خاطر امکان عود او را در دل نگذرد چه از ضرورت و لوازم
فتوت عزيمة الرجال و قوت مصابرت بر امور و ثباتست و هیچ مقام از فتوت
بل هیچ قدم طی آن ممکن نگردد و درست نیاید . و توبت نصوح ، مستلزم
صبرست از لذات و مشتهیاتی که از آن اعراض کرده باشد و مرغوبات و محبوباتی
که پیش از توبت بد حکم هوای آن رفته و صبر درین مقام ترك طاعت هوا و
منع نفس از متابعت آن و مقاومت با دواعی آن باشد، قال^۲ امیر المؤمنین علی
علیه السلام : بیت

اخِي رَأَيْتَ وَ فِي الْاِيَّامِ تَجْرِبَتَهُ
لِالصَّبْرِ عَاقِبَتُهُ بِمُحَمَّدِ الْاَثَرِ

و آن از امهات خصال جوانمردانست و مؤدی به خصلت دعت و وقار .
و دعت ثبات و سکون نفس است در وقت هیجان شهوات و آرام و قرار آن
از طیش و سبکساری در طلب لذات و وقار ، تأنی در تحصیل مطالب و
مراعات اجمال در مکاسب قال النبی علیه السلام :

۱- آیه ۸ سوره ۶۶ «تحریم» : توبه کنید و با خدای گردید بازگشتنی راست

که ازو بازگشتن با جرم نبود. (ص ۱۵۳ ج ۱۰ کشف الاسرار)

۲- در نسخه عکسی «و روی و روی دلرا» کتابت شده است

۳- حرف «یا» کتابت شده است که زاید بنظر می رسد .

مَنْ تَأْتِيْ اَصَابٌ اَوْ كَادٌ وَمِنْ عَجَلٍ اَخْطَا اَوْ كَادٌ و ازین دو خصلت حسن سمت و ورع در نفس پیدا گردد چه حسن سمت محبت امور است که موجب کمال نفس و علو قدر بود و ورع: اجتناب از امور قبیح و مسلازمت اعمال جمیل است^۱. و چون نفس را دعت و جمعیت ملکه شد و تفرقه و پریشانی از وی زایل گشت هر آینه در باطن او صفا پیدا گردد و کدورت برخیزد و دیده بصیرت بگشاید و محاسن از مقابح بشناسد و بقدر صفا محبت کمالات درو پدید آید و بر تحصیل آن اقدام (کند)^۲ و از قبايح و موجبات نقصان گریزان شود و جهت عدم تناسب نور و ظلمت از آن نفرت گیرد و از ورع، قناعت و تحمل لازم آید. و قناعت تساهلست در اسباب معاش و افتقار از آن بر قدر کفاف و تحمل^۳ استغنا نمودن و احتیاج پوشانیدن و اظهار فاقه ناکردن چه کفاف حدی معین است در تحصیل معاش که چون از آن بگذرد، نهایت ندارد و آنگاه حرص مستولی گردد و ورع باطل کند و اگر به خلق افتقار نماید، هیچ کس بی اذن و تقدیر حق نیازمند^۴ نگردد و او به آزمندی منسوب شود و چون تحمل نماید قسم مقدر بدو رسد و آسوده و محمود و نیکو نام بماند و در قناعت از انتظام ناگزیر بود. و آن تقدیر امور و ترتیب اسبابست بحسب مصالح قال امیر المؤمنین علی علیه السلام:

كُنْ مَقْدَرًا وَلَا تَكُنْ مُقْتَرًا یعنی خرج باندازه کن و لکن تنگ باز مگیر. و نهایت قناعت حریت باشد. و آن اکتساب مالست بی مهابت و مذلت و انفاق آن در مصارف جمیل بی ریا و منت و حریت سرمایه فتوت و عنوان مروست و شمسۀ منطقه خدمت و واسطۀ قلادۀ خصال عفت و فص خاتم اخوت و اساس

۱- فعل ربط «است» افزایش مصحح است. ۲- افزایش «کند» از ماست

و ظاهراً از قلم کاتب افتاده است. ۳- در متن اصلی «تجمل» کتابت شده است.

۴- در متن اصلی «بازمند» کتابت شده است.

و بنیان این طریقت و جوانمرد آنست که شهوت را تعبد روا ندارد و در طلب لذت هیچ کس را تذلل ننماید و نفس شریف را به طعمه و لقمه نفرشد و جامهٔ دنائت و حساست نپوشد و در طلب حطام دنیا به جان نکوشد و در قید و بند هوا اسیر نباشد و جهت آرزوی نفس و هوی^۱ حقیر نگردد و بدادۀ حق خرسندی گزیند و به جستن چیزی که نصیبۀ او نیست آب روی خود نریزد و بر حظوظ دیگران حسد نبرد و به لذت بطن و فرج گرفتار نشود و به جمع و منع مال درو بیال نیفتد و مطیع و منقاد شح نفس نگردد چه پرسندۀ نفس از رجولیت بغایت دور باشد و به خنوئث^۲ و انوئث^۳ منسوب و حریت به مروت منتهی شود و از لوازم مروت ترك لذتست و استغناء نفس از خلق و یأس از هر چه در دست ایشانست و محافظت آب روی و بذل آنچه در ترك بدل آن شبهتی لاحق گردد و در انقباض از آن عاری لازم آید. حق جل و علا داود نبی را علیه السلام وحی فرستاد که داود صحبت مدار جز با کسی که در دین و مروت بکمال باشد. و کمال مروت در سخاست^۴ که نهایت صفت عفت و غایت آنست و حق، موفق و یار جوانمردانست و الله اعلم.

۱- در اصل به صورت «قوی» نوشته شده است و تصحیح قیاسی است.

۲- در اصل به صورت «بحوئث» کتابت شده است. ۳- در اصل به صورت

«انوث» کتابت شده است.

باب دوم

در سخا

سخا افادت چیز است که بیاورد کسی را که شاید داد بروجهی که باید داد، بی زحمت منتهی یا توقع غرض و عوضی و گر همه ثنا و مدح باشد و آن برترین درجات عفت و بلندترین مراتب مروست و آخر قدمی از اقدام جوانمردان و اشرف مقامات ایشان در منزل پارسایی و هر که بدان موصوف شود و حق آن چنان که باید به جای آرد، جمیع انواع عفت را در زیر قدم آورده باشد و مستحق تقدم بر اهل آن گشته و سزاوار مدح و تعظیم بدان خصلت شده. قال النبی علیه السلام:

لِجَاهِلٍ سَخِيٍّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عَابِدٍ بَخِيلٍ، وَ كَمْتَرِينَ دَرَجَاتِ سَخَا، مَسَامَحَتِ
اِسْتِ وَا ن تَرَكَ حَقِّي مَالِي بُوَدَ كِه تَرَكَ اَن لَازِم نَبَاشِد بَر سَبِيلِ تَبَرَعِ قَالِ اللهُ تَعَالَى
وَ اِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلَيَّ اِي مَيَسْرَةٍ وَا ن تَصَدَّقُوا خَيْرَ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

۱- آیه ۲۸۰ سوره ۲ «بقره»: اگر اقام (= وام) داری افتد بانا توانی و تنگ دستی،

او را زمان باید داد تا بتوان خویش رسد و موسر گردد - اگر آنچه بر آن معسر ناتوان
دارید بصدقه بوی بخشید آن شما را بهتر بود، اگر وعده خدای در ثواب آن جهانی
براست میدارید و میدانید که الله آن پسندد و پاداش به نیکی دهد. (کشف الاسرار ج

۱ ص ۷۵۸).

بعد از آن سماحت و آن بذل^۱ چیز است که دادن آن واجب نباشد بر سبیل تفضیل
قال امیر المؤمنین علیه السلام :

كُنْ سَمِيحاً لَّا تَقْنُ مَبْدَرًا و از شدت اختصاص این صفت به جوانمردان
و استحالت خود فتوت بی آن بعضی آن را نفس جوانمردی خوانند و اکثر
خصال ایشان در آن منحصر دانند^۲ بدان معنی که درین طریق ازین قدر سخا
گزیر نیست و از عدم آن نا جوانمردی لازم آید نه بدان معنی که از وجود آن
وجود فتوت یا کمال آن لازم آید .

مرتبه سیوم مواساتست و آن بذل مال بود در معاونت یاران و دوستان و
شرکت دادن ایشان در هر چه بدو مخصوص بود از اموال بر وجهی که جانب
خود را در اختصاص بدان هیچ رجحان ننهد پس کرم و آن انفاق مالست به
سهولت و طیب نفس در امور عظام و مقاصد عالی قال امیر المؤمنین علیه السلام:
بِإِلَّا فِضَالٍ يُعْظَمُ الْإِدْقَدَارُ بعد از آن بذل^۳ ، و آن سرور نفس است به
اعطاء مال و اشرف^۴ این خصال و اعز این انواع ایثارست و آن بذل مال بود
با وجود احتیاج بدان قال الله تعالی :

يُؤْتِرُونَ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ و لَوْ كَانَ بَيْنَهُمْ خِصَامَةٌ و قال :

وَيَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَيَّ حُبَّهُ مِسْكِينًا و يَتِيمًا و أَسِيرًا^۵ و این خصلت
نزد اهل فتوت برترین مراتب سخاست و ذروة علیا و احسن الحسنی که بدان
تفاضل اقدار و تفاوت اقدام ایشان پیدا گردد و تقدم و تفوق ایشان بر یکدیگر

- ۱- در متن نسخه «بدل» کتابت شده است. ۲- در نسخه اصل «داند» و
تصحیح قیاسی است . ۳- در متن نسخه عکسی «سل» به صورتی ناخوانا کتابت
شده و تصحیح از مصحح است . ۴- در متن نسخه عکسی «اشراف» است
۵- آیه ۹ سوره ۵۹ «حشر»: (مهمان) بر خود می گزینند هر چند که بطعام دلاسا (آرزومند)
و نیازمنداند (ص ۴۳ ج ۱۰ کشف الاسرار) ۶- آیه ۸ سوره ۷۶ «دهر»: و می دهند
طعام بر دوستی او درویش را و یتیم را و اسیر را (ص ۳۱۳ ج ۱۰ کشف الاسرار)

129741

بدان بود و محک جوانمردان در وقت امتحان و معیار جوهر و قدر ایشانست^۱ که بدان مدعی از صادق و محق از مبطل ممتاز گردد و هیچ دلیل بر تجرد نفس از آن قوی تر نبود چه با وجود تعلق و محبت مال، ایثار ممکن نگردد. و ازین جهت تمامت خصایص را در جنب آن حقیر شمرند و همه را بی آن زیادت و زنی نهند و آن را بر همه راجح دانند و صاحب آن را عزیز و مکرم و بر اخوان مقدم دارند و سلف آن را نیکو و ورزیده‌اند و قدر آن عظیم دانسته.

از حذیفه^۲ عدوی روایت است که مرا ابن عمی بود روز حرب یرموکوی را نیافتم. قدری آب برداشتم و به طلب او برخاستم گفتم اگر اندک رمقی ازوی باقی باشد، آبی در حلق او ریزم و قدری بر روی او زسم چون بدو رسیدم هنوز رمقی از وی مانده بود. گفتم: آبت دهم؟ به دست اشارت کرد که بلی. در آن حال آواز شخصی به گوش او رسید که می گفت: آه. اشارت کرد که اول بدو بر. نزد وی رفتم. هشام بن عاص بود. خواستم که آبش دهم او نیز آواز^۲ دیگری شنید که می گفت آه. گفتم: اول او را ده چون بدو رسیدم در گذشته بود. با نزدیکی هشام آمدم، او نیز، فرو رفته بود. با عشق ابن عم خویش آمدم، او نیز روح تسلیم کرده بود. بیت

چنین است آیین مردان دین کسی کو زیزدان بود بریقین

و کمال ایثار در باب خیرات باقی و سعادت اخروی باشد چه نزد جوانمرد صاحب همت، خیرات فانی و اعراض زوال پذیر آن قدر ووقع ندارد که ایثار را بشاید.

روایت است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه تا چهل سال در سلام

۱- در متن به صورت «انسانست» کتابت شده است. ۲- در متن نسخه عکسی

(آوازی) آمده است و تصحیح قیاسی است.

مسابقت نمودی و نگذاشتی که هیچ کس پیش تو بروی سلام کردند و او جواب باز دادی . سبب آن از وی سوال کردند ، فرمود که :

از^۱ پیغامبر صلوات الله علیه شنیدم که مسابقت در سلام وزنی عظیم دارد پیش ازین احراز آن ثواب را در سلام مبادرت می نمودم اکنون آن ثواب بر مردم ایثار می کنم .

و همچنین روایت است که روزی میان حسن و حسین علیهما السلام ماجرای^۲ سخت پیدا شد چنان که چشم^۳ از یک دیگر اعراض نمودند . حسین در استعجاب ، استبطاء نمود تا حسن بیامد و او را در کنار گرفت و خشنود کرد . حسین گفت : دانی چرا تأخیر کردم با وجود آن که^۴ تو مهتر و بهتری ؟ گفت : چرا ؟ گفت : آن را که تقدم نماید به صلح و استرضای چند ثوابست ، خواستم تا آن ثواب ترا باشد و الا پیشتر من از تو خشنودی جستمی والله الموفق .

۱- در نسخه اصل «از» ندارد و افزایش از مصحح است . ۲- در نسخه اصل «ماجرای» کتابت شده است . ۳- در نسخه اصل «حشم» کتابت شده است . ۴- در نسخه به صورت «آنک» کتابت شده است .

باب میوم

در تواضع

و آن اول مرتبه‌یست از مراتب شجاعت و شجاعت مطیع گردانیدن قوت غضب‌یست مر عقل صریح و رای صحیح را در وقت اقدام بر مخاوف و وقوع شداید و مصایب و آن کمال و اعتدال قوت سبب‌یست که گاه به افسراط باعث بود بر طلب جاه و غلبه و قهر و سلطنت و داعی با کبر و عجب و حقد و تهور و گاه به تفریط حامل بر جبن و بزدلی^۱ و خوف و سستی تا شکوه و جمال و فر و بهاء مردم ببرد و قدر و وقع او را بکاماند و در نظر عقلا حقیر گرداند و به سخافت عقل و رکاکت رأی منسوب کند و تواضع اکرام و استعظام اصحاب فضایل و دوستان و یارانست و اعزاز و تعظیم کسانی که به مال و جاه فروتر ازو باشد و به فضیلت و شرف مساوی یا برتر و بذل جاه مر هر کس را به حسب قدر و مرتبت او هر چند فروتر ازو باشند در فضیلت مادام تا منکر نباشد

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ^۲ و این خصلت تمام

۱- در متن به صورت «بزدلی» کتابت شده است . ۲- آیه ۲۱۵ سوره

۲۶ «الشعراء» : و پرخویش فرو دار (به فروتنی و مهربانی) ایشان را که بر پی تو روند از مؤمنان. (ص ۱۵۵ ج ۷ کشف الاسرار).

نشود الا به قلت اعتناء نفس در حق خویش و عدم التفات او به خطر و قدر خود و از آن «حلم» لازم آید و آن طمأنینت و آرام نفس است و ترك شغب در وقت سورت غضب و دمائت و نرم خوئی و رفق و مدارا و تأنی در حرور و مخاصمات همه از نتایج آن باشد تا درشتی و فظاظت^۱ و غلظت که منافی آنند از نفس بیرون رود و تسرع و شتاب زدگی و طیش و عجلت زایل گردد و خصلت ثبات و قوت مقاومت آلام و بلیات ملکه شود و ثبات درین باب صبر بر مکروهات باشد و در باب عفت صبر از مرغوبات و ازین جهت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود :

الصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ عَلَيَّ مَا قَعَّرَهُ وَصَبْرٌ عَنَّمَا قُحِبَ وَأَزِينَ ثَبَاتٌ خَصَلَتْ
احتمال کمد^۲ پیدا شود یعنی تحمل متاعب و مشقات بدنی و عوارض و زحمات
اتفاقی و رنجانیدن و فرسودن اعضاء و جوارح در اکتساب خیرات و حسنات
و ادخار باقیات صالحات قال اللہ تعالی :

وَأَلَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنشَهِدَنَّ لَهُمْ سَعْدًا^۳ وَ بِرْمَقْتَضَاءِ اِیْنِ اَیْتِ اَزِیْنِ
خصلت شهامت لازم آید و آن حرص و شغف نفس است بر امور عظام و صنوف
مجید و معالی که موجب ذکر جمیل و ثواب جزیل باشند چه قلب را به قدر
صفایی که از ریاضت نفس استفادت کنند مناسبتی با عالم قدسی پیدا شود و
بدان مناسبت جوئی امور شویف و مقاصد عالی گردد و ازین سبب پیغامبر علیه
الصلوة والسلام فرمود :

۱- الفظ (مص) الغلیظ السیی الخلق الخشن الکلام

۲- الكمد: هم و حزن لا یستطاع امضاؤه . وقیل : اشد الحزن یقال به اسف و
کمد . «اقرب الموارد» ۳- آیه ۶۹ سورة ۲۹ «عنكبوت» : و ایشان که
می کوشند از بهر ما (و در جستن پسند ما) برآستی که ایشان را راه نمائیم راههای خویش
(و برسانیم ایشان را به پسند خویش) (صفحة ۴۰۴ ج ۷ تفسیر کشف الاسرار).

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَأَشْرَافِهَا وَيُبْغِضُ سَفْسَافِهَا. چه طلب معالی و نفایس نباشد الا باصفاء نوریت قلب و طلب خسایس و محقرات نباشد الا با ظلمت و کدورت نفس و از لوازم شہامت کبر نفس و علو ہمت است و از کبر نفس فضیلت عفو لازم آید . چه کبر نفس عبارتست از استحقار بسیار و قدرت بر تحمل کراہت و صغار . با وجود این صفت، زلت و جنایت کس در نفس مؤثر نیاید و از ایداء دیگران نرنجد پس با وجود قدرت انتقام نکشد و صفح و غفران بر وی دشوار و گران نباشد . و عفو از امہات خصال ارباب فتوت و معظمت صفات ایشانست کہ بدان بر یکدیگر مسابقت نمایند و مقدار صفاء جوہر اخوان بدان آزمایشند و حدود و نہایات قدم مردان بدان شناسند و آنرا رقت لازمست یعنی تأثر و تأذی نفس باذیتی کہ بابناء جنس او رسد بی جزع و اضطراب تا از ایداء ایشان محترز باشد و جنایات ایشان را قصاص نخواهد و خطیئات در گذارد و ہرچہ میسر شود دفع رنج و بلا و کشف ضرر و عنا از ایشان واجب شمارد و رقت چون بہ اعتدال بود قرین حمیت باشد و حمیت محافظت ملت و حرمت خود و اخوانست از ہمت و حمایت اہل و عشیرت از مظلومیت و مذلت . قال النبی علیہ الصلوٰۃ والسلام :

اِقْتَفُوا مَوَاضِعَ التَّسْبِیْمِ وَ اَنْ اَزْ اِخْصِ سِیْرِ وَ عَادَاتِ وَ اعْزِ اِخْلَاقِ وَ اَوْصَافِ اِشَانِست کہ در آن باب آلام و احوال تحمل کنند و مسرتکب مهالك و اخطار شوند و در محامات اعراض بذل اسباب و اموال آسان باشد و بہفوات و فقدان آن مبالات نمایند و نہایت آن عظم ہمت باشد و عظم ہمت عدم مبالاست - بہسعادت و شقاوت دنیوی در جنب سعادت اخروی و استنکاف الفت از حقارت مطالب جزوی و اثار حیات ابدی بر حیات حسی تا مہلکات را زیادت وزنی ننهند و در طریق تحصیل مقاصد جلیل از آن نیندیشند و چون مطالب کلی

۱- در متن نسخه عکسی کلمہ « کشف » تکرار شدہ است .

۱- آية ۵ سورة ۲۴ «الشعرا»
خوبش گشتیم. (ص ۹۷ ج ۷ کشف الان

باب چهارم

در امن

و آن ثقت و طمأنینت نفس است به آنکه در مخاوف و مصائب جزع نکند و در وقایع و مهالك بددل نگردد قال الله تعالی او لئن لم یمنوا لولینا انهم الا من و هم مهتدون^۱ و آنرا نجات نیز خوانند و درجه قصو است در شجاعت و از حدود آن غایت و نهایت و مستفادست از یقین تمام که به وقوف بر سر قدر و وثوق به حسن کلات و حمایت حق جل و علا دست ندهد و تا قوت یقین به حدی نرسد که تمامت قدرت‌ها را در قدرت حق محو یابد و خلق را چون خشب مسندة^۲ مشاهده کند فضیلت شجاعت به کمال نرسد چه مادام تا غیر حق را تأثیر و قدرتی بیند و خالق را با وجود او عین و اثری یابد و شکی کند در آن که با حفظ او هیچ مخلوقی مکروهی بدو نتواند رسانید و هیچ آفت بدو لاحق نتواند گشت خوف و اضطراب لازم باشد و امن و اطمینان محال و هر که دل او به نور یقین منور نشد و از ظلمات شك و جهالت خلاص نیافت

۱- در نسخه اصل «بددل» آمده است . ۲- آیه ۸۲ سوره ۶ «الانعام» :

ایشانند که بی بیمی ایشانرا است و ایشانند که بر راه راست اند . (ص ۴۰۱ ج ۳ کشف-

الاسرار). ۳- آیه ۴ سوره ۶۳ «المنافقون»: پل‌هایی اند با دیواره نهاده (ص ۱۱۱

ج ۱۰ کشف الاسرار).

ممکن «نگردد»^۱ و صاحبش از هیچ چیز هراسان نگردد و معنی لَنْ قُصِبْنَا
 إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا^۲ عیان بیند و در آنچه نصیبه او باشد حذر را اثر نیابد و اللهُ
 الْقَادِرُ عَلَىٰ مَا يَشَاءُ .

۱- گویا در متن نسخه اصل از قلم کاتب فعل ربط افتاده است . و به قرینه افزوده
 گردید .
 ۲- آیه ۵۱ سوره ۹ «الانعام» : نرسد به ما مگر آنچه خدای نوشت ما
 را از رسیدنی (هر جای که باشیم) (ص ۱۴۵ ج ۴ کشف الاسرار)

باب پنجم

در صدق

صدق مبنی و اساس حکمتست و اول درجات آن و حکمت فضیلت و کمال قوت نطقیست و خاصیت و فایده نطق اخبار غیرست از خبری که او را معلوم نبود و مردم بدین خاصیت از دیگر حیوانات ممتازست و بر همه راجح و مفضل و به مزید عنایت حق مشرف و چون اخبار مطابق واقع نیفتد خاصیت او به ظهور نپیوسته مقصود از آن حاصل ناگشته پس ازین روی مساوی بهایم باشد او لئیک کما لدعنام^۱ و از آن روی که اعتقادی غیر مطابق درو پیدا کرده و چیزی خلاف واقع در نفس او نشانده خسیس تر و کمتر از ایشان بوده باشد دَلُّهُمْ أَضَلُّ أَوْ بِي شَكٍّ اورا به حقیقت مردم نتوان شمرد و ازین جهت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده است که لَأَمْرُؤَةٌ لِيَكْتَدُوبِ یعنی دروغ زن را مردمی محالست و مراد از حکمت درین مقام تعرف اشیاست بر آن وجه که باشد و استخراج وجه صواب در افعال چنانکه باید کرد تا درست گفتاری و درست-

۱- آیه ۱۷۸ سوره ۷ «الاعراف» : ایشان همچون ستوران اند. (ص ۷۸۲ ج ۳)

۲- آیه ۱۷۹ سوره ۷ «الاعراف» و آیه ۴۴ سوره ۲۵ «فرقان» (کشف الاسرار).

بلکه گمراه تر از ستور. (ص ۷۸۲ ج ۳ کشف الاسرار).

کرداری ملکه گردد. و صدق یا در نیت بود یا در قول یا در فعل؛ صدق در نیت استقامت قصدست در توجه به جناب او تعالی هر کار که در آن شروع کند چنانکه فرمود: فاستقیموا الیه^۱ بر وجهی که هیچ غرضی از ما سوی الله بدان مشوب نباشد و هر چه کند خالصاً مخلصاً خدای را کند بی ریا و نفاق و استجلاء نظر خلق و طلب ثواب و عوض یا غرض به حیلت^۲ و شهوت یا توقع ثناء و مدحت چه هر یک از اینها سبب عیب و فساد مسروت و شین فتوت باشد بل باید که در مبدأ هر عملی که مباشر آن گردد یا هر حرکت که بر آن اقدام نماید تأملی به صواب بجای آرد و باز جوید تا باری تعالی را در آن کار برو چه حقست آن را نصب العین خویش گرداند و در آن کار جز قصد آن نکند تا خدای را کرده باشد و یقین داند که هیچ کار نباشد که نه خدای تعالی را در آن کار بر بنده حقی باشد و قیام آن کار بدان حق بود، چون قیام تن به جان پس اگر مراعات آن حق نکند آن کار مردار باشد و پلید و حرام.

و اما صدق در قرآن آن بود که سخن مطابق واقع گوید چنانکه اگر مؤدی به تلف مال یا تلف نفس خواهد بود البته جز راست نگوید خصوصاً در آنچه تعلق به حقوق شرعی دارد چه بدترین انواع دروغ افترا بر خدا و رسول است و هیچ چیز در طریق جوانمردی بتر از دروغ نیست تا گویند:

مردی راستیست و دروغ را حیض الرجال خوانند و هیچ عیب و نا - جوانمردی قبیح تر از آن ندانند الا تعریضاتی یا تصریح بکذب در جزئیاتی چند که مصلحتی کلی یا امری دینی بدان منوط بود مثل آنچه از امیرالمومنین علیه السلام در فصل بیان مأخذ فتوت منقولست یا آنچه ابراهیم علیه السلام جهت

۱- آیه ۶ سوره ۴۱ «فصلت»: «به توحید با او گردید و بر آن پبائید.» (کشف

الاسرار ص ۵۰۳ ج ۸) ۲- در متن به صورت «بحیلت» کتابت شده است.

مصلحت شکستن اصنام فرمود که **إِنِّي سَقِيمٌ^۱** و همچنین **بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا^۲** و امثال آن .

و اما در فعل آن باشد که حقوق هر صاحب حقی برو موافق دارند و از انواع خیانت و جنایت و هر چه شرعاً یا عرفاً مکروه بود ، احتراز واجب شمارند و صاحب فتوت کسی تواند بود که هیچ چیز در نهان از او صادر نشود که چون آشکارا کنند او را از آن شرم باید داشت و ظاهرش به هیچ وجه مخالف باطن نباشد بل غیب و شهادت او چنان متساوی باشند که اگر تمامت افعال و اقوال و افکار و نیات او بر طبقی نهند و بر عالمیان عرض کنند او را از هیچ چیز استنکاف نباید نمود و اخفاء هیچ خرده‌یی از آن آرزو نکند و فی الجمله صدق درین باب اصلی معظم و پایی کبیر و قدمی شریفست و هر که نه صادق بود هیچ حظ از فتوت بل هیچ نصیب از مروت ندارد و هر که صدق را شعار خود ساخت و بدان معود گشت استفتاح ابواب جمیع خیرات کرد و طرق جمیع شرور بر خود بست و مستعد قبول تمامت سعادات و کمالات شد و از تمامت انواع نقصان و شقاوت محفوظ ماند چه خمیر مایه خیرات و سعادات اوست و از صدق، صفا لازم آید و آن به نور صدر و انشراح قلبست مرقبول صورت غیب را **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِيْلَا سَلَامٍ فَبِعَوْنِي ذُو رَيْنٍ رَبِّهِ^۳** و صفا مستلزم جودت فهم و ذکا و فراست و لب و فطنت است و لب خلاصه عقلست مجرد گشته از غواشی و شوایب وهم و خیال و آن مستلزم تذکر عهدالست و احوال

۱- آیه ۸۷ سوره ۳۷ «الصفات»: من بیمار می‌خواهم شد (به بیماری طاعون)
 ۲- آیه ۶۴ سوره ۲۱ «الانبیاء»: این بزرگ ایشان (ص ۲۸۱ ج کشف الاسرار)
 ۳- آیه ۲۳ سوره ۳۹ «الزمر»: باش کسی کرد. (ص ۲۵۹ ج ۶ کشف الاسرار)
 که بازگشاد الله برویرا و دل وی را گردن نهادن را تا او بر روشنائی است از خداوند خویش . (ص ۴۰۰ و ۴۰۱ ج ۸ کشف الاسرار)

عالم قدس باشد قالی الله تعالی و ما یتذکر إلا أو لوالالباب^۱ و از تذکر حفظ
و وعی لازم آید و سمع دل بگشاید و اسرار ازل و ابد نگاه دارد چنانکه فرمود:
قَعِيْبَهَا اُذُنٌ وَاَعِيْبَةٌ^۲.

از عبدالله بن الحسین روایت است که چون این آیت نازل شد رسول
علیه الصلوة والسلام امیر المؤمنین علی علیه السلام را فرمود:

سَأَلْتُ اللّٰهَ اَنْ يَجْعَلَهَا اُذُنَكَ يَا عَلِيَّ و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود^۳
من بعد از آن هیچ فراموش نکردم و نتواند بود که چیزی فراموش کنم و از
لب و حفظ هدایت لازم آید که نهایت حکمتست و الله ینهدی من یشاء.

۱- آیه ۱۹ سوره ۱۳ «رعد» و آیه ۱۲ سوره ۳۹ «زمر»: ایشان پند پذیرند

و حق دریابند که خرد دارند. (ص ۳۸۹ ج ۸ کشف الاسرار) ۲- آیه ۱۲

سوره ۶۹ «الحاقه»: و دریابد و نگهدارد آن را گوشی دریابنده و نگاه دارنده

(ص ۲۰۴ ج ۱۰ کشف الاسرار) ۳- در متن اصلی فعل از قلم کاتب افتاده است.

و افزایش قیاسی از مصحح است.

باب هشتم

در هدایت

هدایت عبارت است از انفتاح عین بصیرت به مدد توفیق و اکتحال آن به نور تأیید تا مطلوب را عیان مشاهده کند قال الله تعالی اُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْاِيْمَانَ وَاَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ و مراد از هدایت و مشاهدت درین مقام علم الیقین و رؤیت قلبیست که از فرط صفا به طریق نظر و استدلال یا بر سبیل کشف حجاب بنده را روی نماید نه عین الیقین و مشاهده روحی که به تجلی جمال و شهود معبود حاصل آید چه غایت حکمت از حد آن درنگذرد و به مرتبه عین الیقین و حق الیقین نرسد از آنکه در مرتبه دقت استغراق در عین جمع احدیت و فنآء کلیت تواند بود و جز صاحب ولایت بدان نرسد و گرد آن نگردد و این هدایت بردو قسم است:

اول راه یافتن به معرفت حق جلّ و علا و تصدیق بوجود او و علم توحید و اخلاص و معرفت صفات و افعال او و معرفت انبیاء و اولیاء و خواص و اصفیاء.

۱- آیه ۲۲ سوره ۵۸ «مجادله»: ایشان آنند که الله ایمان در دلهای ایشان

نهاد و نوشت او گند (افکند) و نیرویی داد ایشان را و یاری کرد پیغمبی و بخشایشی از خود. (ص ۱۷ ج ۱۰ کشف الاسرار)

دوم اهتداء به احکام الهی و تمیز میان واجبات و مندوبات و مباحات و مکروهات و محظورات و معرفت مکرمات و فضایل و محاسن شیم و شمایل و مقابلات آن و فی الجمله شناختن هر چه قاذح بود در دین و مروت و شایسته اصحاب فتوت از سیر مذموم و افعال قبیح و مکروه و عادات شنیع و مردود و آنچه زینت و جمال و شرف و کمال جوانمردان باشد از عادات پسندیده و سیر مرضیه و خصال حمیده و اوصاف جمیله و آداب گزیده و معالی شریفه و آن را اصابت فکر و نقابت رأی و سداد قول و صلاح عمل لازم باشد و مجموع این امور قسطی و افراسی است از آن استقامت که پیغامبر علیه الصلوٰة و السلام بدان مأمور بود و در قرآن او را فرمود که فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ^۱ چه او علیه السلام مأمور بود به جمیع این امور با زیاداتی چند از باب احوال و مشاهدات که تعلق به مقام ولایت دارد چنانکه حق جل و علا وصف او به استقامت در آن باب کرده و فرموده که مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى^۲ و زوایدی چند دیگر از باب تشریح و تفنین که تعلق به مقام نبوت دارد چنانکه فرمود :

فَأَحْكُمْ دِينَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ^۳ پس صاحب فتوت مأمورست به استقامت در عملی لله و فی الله و صاحب ولایت مأمور به استقامت در عمل لله و فی الله و بالله که از حق رجوع کند با خلق و به ترتیب سیاسات و تعیین شرایع مشغول گردد و تبلیغ رسالت کند از حق و خلق را دعوت کند با او و ازین جا معلوم گردد که استقامت در باب فتوت ثلثی باشد از استقامت در باب

۱- آیه ۱۱۲ سوره ۱۱ «هود» و آیه ۱۴ سوره ۴۲ «شوری» می پای و یکسان

می باش بر راستی و درستی چنانکه فرمودند ترا . (ص ۴۴۴ ج ۴ کشف الاسرار)

۲- آیه ۱۷ سوره ۵۳ «النجم» : چشم رسول (ص) کژ نشد و از راست دیدن در

نگذشت. (ص ۳۴۸ ج ۹ کشف الاسرار) ۳- آیه ۴۲ سوره ۵ «المائدة» : حکم

کن بر راستی و داد، که الله راستکاران و داد دهان دوست دارد. (ص ۱۱۰ ج ۳ کشف الاسرار)

نبوت و دوثلث از استقامت در باب ولایت و اگر حق جل و علا به نعمت هدایت
 بر اهل فتوت انعام نکردی و به مدد توفیق و عنایت ایشان را مخصوص نگردانیدی
 هیچ کس از زمره فتیان بربك خصلت از خصال جوانمردان پیروز نگشتی و بر
 شجاعت و عفت قدرت نیافتی و بر ناصیه سماحت مالک نشدی چه بناء این خصال
 بر اعتقاد صحیح و یقین صریحست و اگر اعتقاد مشوش گردد قدم از جای بلغزد
 بلکه یقین روح عملست و چنانکه جسد بی روح حیات و حرکت و بقا نیابد ،
 عمل بی یقین قبول و صحت و استقامت نپذیرد و این هدایت موهبتیست از حضرت
 هادی مطلق و کرامتی از جود حق که هر که را خواهد به حسب عنایت و مشیت
 خویش بدان مخصوص گرداند و ودیعتی که وقت میثاق در ذوات خواص عباد
 استبداع کرد و هنگام لقا استرداد نماید و او در میان هر دو حال بدان مطالب باشد
 تا به حق پیوندد قال النبی علیه السلام إن الله تعالی خلق الخلق فی ظلمته ثم
 رش علیهم من ذوره فمن اصابته من ذلك النور اهتدی و من اخطأ ضل و
 الله الموفق .

باب ہفتم

در نصیحت

و آن مبداءِ ظهور نور عدالت و مبنی و اساس صداقت است و عدالت صورت اجتماعیت مرجمیع فضایل را و هیئتی وجدانی کہ نفس را حاصل شود به سبب مساهلت و موافقت قوا با یکدیگر پس اشرف فضایل خلقی و افضل خصال جوانمردی باشد و ازین جهت چون امیر المؤمنین علیہ السلام را پرسیدند کہ از جود و عدل کدام فاضل تر؟ فرمود کہ :

الْعَدْلُ يَضَعُ الْأَشْيَاءَ مَوَاضِعَهَا وَالْجُودُ يَخْرِجُهَا عَارِضُ خَاصٍ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا يَعْنِي عَدْلَ أَشْيَاءِ رَا بَاطِنًا كَمَا قُوا وَ كَمَالَاتِ نَفْسَانِي أَنَدُ وَ ظَاهِرًا كَمَا أَحْوَالِ وَ أُمُورِ جِسْمَانِي نَدُ هَمَّ بِرَجَائِ خُودِ بَدَارِدُ وَ جُودُ ، از جهات خویش بیرون برد چه جهت هر یکی غایت کمالی او باشد و آن سیراوست بر سنن استقامت و دخول او در ظل وحدت و سایه وحدت نبود جز عدالت. و جود ترجیح کمال و اعتدال قوت بهیمی می نهد بر کمالات قوتها دیگر و تغلب فضیلت این قوت اعنی عفت می کند بر سایر فضایل تا نفس و قوا آن را «در»

۱- بقرینه مفهوم به منظور تصحیح افزوده شد.

سایه وحدت بیرون برد و عدل مدبری عامست که جمیع قوا را برجای خود بدارد و به وجه احسن سیاست کند و فایده آن همه خلق را شامل بود وجود کمالیست عارض یک قوت گشته که فایده آن مخصوص بسود به بعضی دون البعض پس عدل شریف تر و فاضل تر باشد و چون پیغامبر علیه الصلوة والسلام را از بهر اتمام مکارم اخلاق به خلق فرستادند برو القا کردند که قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ^۱ و نصیحت ، نیک خواهی خلق خدا باشد و تنبیه ایشان بر طریق بر و صلاح و ترغیب ایشان در خیرات دنیا و عقبای^۲ و تحریضشان بر امور نافع در معاش و معاد و اجزاء امور ضار و آن را امانت و دیانت و شفقت لازم بود و امانت حفظ و دایع مردمست و رد آن با ارباب و صون اسرار خلق از اغیار و دیانت مراعات حقوق حق و خلق و تغییر نا کردن امور جمهور از وجه صلاح و شفقت همت مصروف گردانیدن با ازاله مکاره از مردم و دفع زحمات و بلیات از ایشان . و رأفت و رحمت از لوازم شفقت باشد و آن خیر و راحت خواستن است به مردم و سعی کردن در رسانیدن مبرات و مسرات بدیشان و تحصیل سعادات و کمالات مریشان را و از رأفت و زحمت «صلت رحم» لازم آید یعنی شرکت دادن اقارب در خیرات دنیوی که بدو مخصوص بود و مواسات با ایشان در آن باب و آیات و احادیث در فضیلت صِلْتِ رَحْمٍ و تحریض مردم بر آن بسیار آمده است و اصلاح ذات البین یعنی میانجی مردم در مخاصمات و حروب و صلح افکندن میان ایشان بروجهی که صلاح طرفین در آن باشد و وحشت و عداوت زایل گردد و از اخص خصایص اصحاب فتوت ، اصلاح ذات البین است . و آن را از اهم مهمات دانند و ایشان را در آن باب قدمی راسخ و عزمی

۱- آیه ۱۵ سوره ۴۲ «شوری» : و گوی بگرویم بهر نامه ای که الله فرستاد و فرمودند مرا تا دادکنم و راست روم میان شما. (ص ۳ ج ۹ کشف الاسرار) ۲- در متن عکسی به صورت : (دنیوی) و (عقبی) کتابت شده است.

ثابت است تا حدی که دیات و منایات^۱ بسیار جهت استرضا و ارضاء خصوم بر خود گرفته‌اند و غرامات فراوان تحمل نموده و متقبل اموال بی کران گشته و هر چه داشته از مملکات در آن باب انفاق کرده و در باخت و آنچه نداشته به قرض بسته تا وحشت و عداوت از میان مردم برداشته و الفت و محبت پیدا کرده چه دانسته‌اند که مبغضت و عداوت از صفات شیطنت است و غایت بعد از حضرت احدیت و اصلاح ذات‌البین موقوف بود بر سه خصلت که تا بدان خصال موصوف نباشند و به حق آن قیام نمایند قدرت بر اصلاح ذات‌البین نیابند و سخن ایشان در آن باب مؤثر نباشد و سعی منجیح نیاید و هر قولی که فعل مصدق آن نباشد بی‌بهره است و هر فعلی که از مغز خالی بود، هرزه.

اول حسن شرکت و آن مراعات تعادلت در معاملات بروجهی که سود خود در زیان دیگری نخواهد و جانب خود بر جانب حریف رجحان ننهد و چنانچه از طرف خویش احتیاط کند از طرف او نیز محتاط باشد.

دوم انصاف از خود بدادن در توقیف حقوق مالی و جاهی و قولی و فعلی مستحق آن را.

سوم انتصاف یعنی انصاف ستدن در استیفاء حقوق از هر که برو حق مستحق لازم بود اما جهت نفس خود هر چند شاید که بستاند و از انظلام اجتناب نماید و در فتوت قادح نیست لکن عفو و اغماض و صفح و غفران به جوانمردان لایق‌تر و این خصال سه‌گانه را دو خصلت لازم بود:

اول مکافات و آن مقابله احسانست بـمِثْلُ یا زیادت و اگر دست بدهد، هر چه تو انداز مدح و ثنا و ذکر جمیل و دعا و اظهار نعمت و عطا قال النبی علیه السلام التحدث بالنعیم شکر.

دوم حسن قضا و آن ترك منت و ندامت است در مکافات و خود را قاصر

۱- متن برابر با نسخه عکسی است.

و مقصردانستن و بدان اهتزاز و فرحت نمودن و این هر دو خصلت مؤدی باشد بتودد و تودد طلب مودتست از اکفا و اقران و اهل فضیلت و مستعدان و اصحاب رشد و نجابت جوهر نفس ، بهراقتضا محبت کند چون طلاق و بشاشت به حضور ایشان و استبشار و استیناس به وجودشان و مواکلت و محادثت با ایشان و ارسال و محادثت و هدایا بدیشان . قال النبی علیه السلام :

تَبَادُ و اتَّحَادُوا و آن مَعْنَى بود به الفت و الفت اتفاق آراست و در معاونت یکدیگر بر تدبیر معاش و معاد و انضمام ابدان جهت اتحاد احوال در توجه سوی مقصد . قال النبی علیه الصلوة والسلام :

إِلْمُؤْمِنِ آئِفٌ مَأْ لُوفٌ و الفت مورث صداقت باشد و صداقت محبتی حقیقی است مبتنی بر تعارف ازلی و تناسب ذاتی میان ارواح اهل صفا و آنرا اخوت نیز خوانند و اخوت معظم ابواب فتوح و قاعده و اساس این طریقت است و بدین سبب پیش قدم را اخی خوانند و جز به مؤاخات اصول آن منعقد نشود و امور آن منتظم نگردد و امام ایمة فتیان و قطب اقطاب جوانمردان امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است **أَعْجَزَ النَّاسُ مَنْ عَجَزَ عَنِ إِكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ** و **أَعْجَزَ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ بِمَا ظَفَرِيْدِهِ مَنِيْبِهِ** و درین معنی گفته اند: بیت

بد کسی دان که دوست کم دارد . زو بتر آن که داشت و بگذارد^۱

و به حقیقت بهترین طرق مردم طریق اخوانیت است چه مصالح دین و دنیا بدان مضبوط گردد و مناجح کلی و جزوی بدان منوط بود و مقاصد همگان بدان به حصول پیوندد و سعادت هر دو سرای بدان میسر شود و هر مقصد شریف

۱ - شعرا سنائی غزنوی است و در حدیقة الحقیقة چاپ آقای مدرس رضوی به

صورت ذیل آمده است :

زو بتر چون گرفت بگذارد

بد کسی دان که دوست کم دارد

«ص ۴۴۸ س ۱۵»

و مطلب جلیل که قصد آن کند به معاونت اخوان يك دل و موافقت دوستان موافق دست دهد و هر خطب عظیم و امر شدید که پیش آید به مظاهر و ممانعت ایشان دفع شود و هر صعوبتی به آسانی مبدول گردد و هر دشواری به سهولت گراید و الحق هیچ لذت و نعیم در عالم خوش تر از لقاء اخوان صفا و مشاهده طلعت ارباب و فانیست و شرف قدر و خطر وقع آن را این معنی که در حدیث الهی آمده است :

وَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِدَمْتِخَابِيْنِ فِيَّ وَ وَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِدَمْتِوَأَصْلِيْنِ فِيَّ
کفایت است و غایت و نهایت اقسام عدالت و فاست که بدان ارکان مؤاخات تمام شود و معنی یدالله مع الجماعة محقق گردد و تا نور وحدت از روزن اخوت درست نیاید و الفت حقیقی صورت نبندد و اخوت به حقیقت نعمت کبری و موهبت حسنی است :

قَالَ اللهُ تَعَالَى وَ اذْكُرْ وَ اذْعِمَةَ اللهُ عَلَيْكُمْ اذْكُنْتُمْ اَعْدَاءَ فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا

۱- آیه ۹۹ سوره ۳ «آل عمران» : و یاد کنید و یاد دارید نعمت خدای بر خود آن وقت که یکدیگر را دشمنان بودید میان دلهای شما الفت نهاد و فراهم آورد تا بکرد نیک وی یکدیگر را برادران گشتید. (ص ۲۲۷ ج ۲ کشف الاسرار)

باب هشتم

دروفا

وفا نهایت اقدام فتوتست و غایت کمال قوت فطرت . چه فتوت ممکن نباشد الا به صفاء فطرت و زکاء نفس از لوث طبیعت و فطرت از ظلمت جبلت صافی نگردد و از آرایش طبیعت پاک نشود تا بنده به عهده قدیم وفا بنماید و چون وفا نمود صفا تمام گشت و حجاب مرتفع شد و تمامت سجایا و فضایل شریفه و خصال و شمایل کریمه که فتوت بر آن موقوفست به حصول پیوست و صفا لطافت و نوریت جوهر انسانی و قابلیت آن در ازل به حسب استعداد اول . وزکا خلاص یافتن آن جوهر از مقتضیات نشأت و صیقل پذیرفتن آن زنگار خلقت و عادت و آن را صفاء ثانی خوانند و مادام تا بعضی از کمالات انسانی و فضایل روحانی که فطرت به حسب صفاء استعداد اول اقتضاء کند، در صفاء ثانی به قوت مانده باشد و به فعل نا آمده . وفا به عهد الوهیت که میثاق آن بر بندگان مأخوذست ننموده باشد و توقیف حقوق ربوبیت که اداء آن بر ایشان واجب، ناکرده . پس فتوت ناتمام باشد و از این جهت حق جلّ و علاّ مقدم جوانمردان خلیل رحمن علیه الصلوة و السلام را بدین وصف کرد که

إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى^۱ وَقَطَّبَ أَقْطَابَ فَتَوَاتُ وَسُرُورًا صَحَابِ أَخَوَاتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 عَلِيٍّ رَأَى بَدِينٍ مَدْحَ فَرَمُودٍ كَمَا يُؤْفُونَ بِالنُّذُرِ^۲ وَأَنَّ خُرُوجَ جَسْتِ مِنْ عَهْدِهِ عَهْدِ
 سَابِقٍ بِهٖ أَحْكَامِ عَقْدٍ لَاحِقٍ وَمَحَافِظَتِ بَرِّ عَهْدِ إِخْوَانِ ، مَلَائِمَتِ طُرُقِ مَوَاسِيَتِ وَ
 إِحْسَانِ وَ رِعَايَةِ حَقُوقِ أَهْلِ صِدَاقَتِ بِهٖ قِيَامِ نُمُودِنِ بِهٖ هَرِّ جِهٖ وَاجِبِ بُوْدِ مِنْ
 شَرَائِطِ إِخْوَاتِ قَالَ اللهُ تَعَالَى إِذْ مَا يَتَذَكَّرُ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ^۳ الَّذِينَ يُؤْفُونَ
 بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ^۴ وَعَهْدِ سَابِقِ
 إِيدَاعِ حَقِّ تَعَالَاةِ قُوْتِ مَعْرِفَتِ وَ تَوْحِيدِ خُوَيْشِ رَأَى دَرْدَاةِ فَطْرَتِ إِنْسَانِيَّةِ وَ
 ذِكْرِ آدِلِيَّةِ عَقْلِيَّةِ دَرِنَهَادِ أَنْ وَقَبُولِ اِيْنِ فَطْرَتِ مِنْ أَنْ رَأَى وَعَقْدِ لَاحِقِ تَصْدِيقِ اِيْمَانِيَّةِ
 بِالْهَيْتِ وَ وَحْدَانِيَّةِ اُو تَعَالَى وَ التَّزَامِ شَرَائِعِ اِسْلَامِيَّةِ بِهٖ قِيَامِ نُمُودِنِ بِهٖ وَظَايِفِ
 عِبُوْدِيَّةِ وَ اِدَاءِ حَقُوقِ رَبُّوِيَّةِ قَالَ اللهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اؤْفُوا
 بِالْعُقُودِ^۵ وَقُوْتِ مَعْرِفَتِ وَ تَوْحِيدِ اِلْهِيَّةِ وَ عِلْمِ حَقَائِقِ رَبَّانِيَّةِ بِالْفِعْلِ ظَاهِرِ نَشُوْدِ
 اِلَّا بِهٖ أَحْكَامِ عَقُوْدِ اِيْمَانِيَّةِ وَ اِيْنِ مَعْنَى وَفَا بِهٖ حَقْسَتِ وَ اِمَا وَفَا بِهٖ خَلْقِ ، تَمَسُّكِ
 نُمُودِنِ بُوْدِ بِحَبْلِ مَتِيْنِ مَحَبَّتِ وَ اِعْتَصَامِ بِعُرُوَّةِ وَثَقْفِيَّةِ مَوْدَتِ كَمَا بِهٖ حَكْمِ مَنَاسِبَتِ
 رُوْحَانِيَّةِ وَ مَوَاصِلَتِ اَزَلِيَّةِ دَرِ بَدُو فَطْرَتِ مَنَعْقَدِ بُوْدِ وَ بِهٖ وَ اِسْطَاةِ اِحْتِجَابِ
 بِهٖ غَوَاشِيَّةِ نَشَاةِ وَ بَعْدِ سَفَرِ غَرْبَتِ بِهٖ مَفَارِقَتِ وَ بَيْنُوْنَتِ رَسِيْدَةِ وَ بِهٖ جَنِيْبَتِ وَ

- ۱- آیه ۳۷ سوره ۵۳ «النجم»: ابراهیم آن ابراهیم که سپری کرد و بگزارد
 (آنچه فرمودند و باز ایستاد و باز آمد آنرا که پذیرفت) (ص ۳۵۰ ج ۹) ۲- آیه
 ۷ سوره ۷۶ «الدھر»: پذیرفته ها و دردل کرده ها می گزارند (ص ۳۱۳ ج ۱۰)
 ۳- آیه ۱۹ سوره ۱۳ «رعد»: راستی او دریا بند و پند ایشان پذیرند آیه ۱۲ سوره
 ۳۹ «زمر» که خداوندان مغزاند. (ص ۱۸۳ ج ۵) ۴- آیه ۲۰ سوره ۱۳ «رعد»:
 ایشان که راست بنمایند و راست میدارند پیمان خدای و بند شکنند پیمان محکم بسته او و
 ایشان که می پیوندند آن چیز را که الله تعالی فرمود که پیوندند. (صفحه ۱۸۳ ج ۵
 کشت الاسرار) ۵- آیه ۱ سوره ۵ «مائده» ای ایشان که بگرویدند، تمام بسپارید
 و نگه دارید پیمانها که بندید با خدائی عزوجل و با خلق. (صفحه ۲ جلد ۳ کشف الاسرار)

مباعدت کشیده تا انس حقیقی به وحشت مبدل گشته و یگانگی به بیگانگی انجامیده و آن نبود جز به ثبات نمودن و مقتضیات احکام خلعت و اخوت و رعایت حقوق صداقت و رفاقت بروجهی که هیچ چیزی به نفس خود نخواهد الا اول بیار و صدیق خواهد و در وقت فاقه هر چه یابد بروایثار کند و هنگام حاجت او را مقدم دارد و در انجام مواعید با دوستان استبطاء نماید و در قیام نمودن به شرایط مؤاخات و هن و سستی به خود راه ندهد و در تحصیل مآرب رفاقی بلیغ به جای آرد و در دفع مکاره ازیشان به قدر وسع و طاقت بکوشد و در وقت خطر نفس و اختلال حال ایشان نفس و مال خود را فدا کند و بذل آن حقیر شمارد و الا یغدر منسوب شود. قَالَ اللهُ تَعَالَى مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمِنْ حَوْلِهِمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَن رَّسُولِ اللهِ وَ لَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ۱.

و همچنان که صاحب وفا از فتوت درجه قصوی یافته است و به مرتبه علیا رسیده، غادر از اوج مروت در حسیضی لؤم و دنائت افتاده است و در مغاک خسیت و حقارت فرو مانده از جناب جوانمردی مطرود و از بساب نیک بختی مردود به مهابت و مذلت سزاوار و از دین ملت بر کنار قال النبی علیه السلام
لَادِينٍ لِّمَنْ لَا عِبَادَةَ

۱- آیه ۱۲۰ سوره ۹ «التوبه»: نیست اهل مدینه را و ایشان که گرد بر گسرد ایشان اند از عرب بیابان نشین، که باز پس نشینند از رسول خدا (که بغزا می شود) و نه آنچه خویشان دوردارند یا به خویشان باشند از او. (صفحه ۲۳۲ جلد ۴ کشف الاسرار)

باب نهم

در آفات فتوت و قوادح مروت

معظم آفات فتوت دعویست و نظر نفس بر فضیلت خویش جهت تبعیت هوی در وجه بنا «به» طریقت ایشان بر مجرد نفس از علایق و عدم التفات آن به عوایق است و این معنی مهیا نشود جز به فناء اوصاف بشری و زوال دواعی طبیعی و هر چه به مقتضای هوی باشد چون محبت جاه و کرامت و داعیه غلبت و سلطنت و امثال آن و مادام تا بقیتی از هوی در نفس باقی بود و صفات او بر- جای هر گاه که دل به نور فطرت بسی اکتساب فضیلت گیرد و سیری جمیل و خصلتی شریف اختیار کند، نفس بدان متأثر گردد و به رتبت آن فضیلت متحلی شود و نوریت و صفای آن بر خود بندد و به دعوی و طغیان ظاهر گردد و نظر بر و غلبه کند و به وصفی لطیف تر و صافی تر از آنچه او را به حسب ذات خود ثابت باشد بردل استیلا یابد و هیئت استعلاء گزیند و به ملاحظه رتبت و به جهت خویش محجوب گردد. و به عجب و کبر موصوف می شود و فضیلت عین رذیلت گردد و فطرت را از بلوغ غایت و کمال منع کند و به جمال و کمال خویش

مغرور گردد ، و صاحب خود را بحسبان فضیلت بفرید و فضیلت ملکہ مستقر بود در نفس جهت اشراق نور دل بر آن وجهی که هیچ وقت از آن محجوب نشود و فعل جمیل ازو در وقت خویش و محل خویش طبعاً بی رویت و تفکرو تطبع و تکلف صادر شود پس اتصاف به صفت فضیلت در وقتی دون وقتی معتبر نباشد و صدور فعل جمیل از صاحب آن به گه گاهی دلیل کمال او نبود و قاصد فضیلت و کاسب آن هر چند طریق فضیلت رود فاضل نباشد الا وقتی که ملکہ او شده باشد و ملکہ بی راسخ گشته پس مدعی به توهم فضیلت در حق خود معجب است و عجب از اعظم آفات قال النبی علیہ السلام لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو أشد من الذنب العجب العجب و بایهام فضیلت مردیگران را متکبر . و تکبر از اقبیح خصال قال النبی علیہ السلام من تكبر وضعه الله و به اعتبار اعجاب با نفس خود دروغ می گوید به اعتقاد فضیلتی که درو نیست و به اعتبار تکبر با غیر خود دروغ می گوید بایهام فضیلتی که درو نیست و ازینجا محقق می شود که کل مدعی کذاب و هیچ چیز قدح در مروت زیان نیارد که دروغ و چون قاعده مروت خراب شد، عنان فتوت ساقط گشت و اگر نفس او را فضیلتی حاصل بودی اثر فضل عنایت آفریدگار و کمال رأفت و رحمت پروردگار در حق خود مشاهده کردی و به نظر بصیرت عیان بدیدی که اول او را از فیض اقدس خویش استعداد قبول آن ببخشید و فطرت اور الطیف و صافی آفرید و غلیظ و جافی نگردانید بعد از آن توفیق تزکیه و تصفیه ارزانی داشت و چون صفاء ثانی به ثقل در انواع قربات و تقرب به اصناف حسنات حاصل شد ، به تجلی انوار صفات خویش این کمالات برو افاضت فرمود تا از غایت حیا و خضوع پست شدی و از کثرت شکر نعمت و تصور عظمت و قدرت

۱- حسابان در این جا به ضم حاء به معنی محاسبه و شمار گیری است. و به کسر حاء

در معنی گمان و پنداشت.

حق تعالی و رؤیت عجز و حقارت خود ناچیز گشتی و به نور هدایت حقانی ندانستی که نفس مأوی شر و ظلمت و منبع رجس و کدورتست چه از بقعه امکانست و شرور قبایح و کدورات و رذایل همه اموری چند عدمی اند از حیز امکان و خیرات و محاسن و انوار و فضایل اموری و جودی از حضرت رحمان و هر ممکن که هست اورا از ذات خود جز عدم حاصل شود پس فضیلت چگونگی دارد و کمال از کجا آرد . و از جمله آفات آن تذبذب و اسرافست چه سلوک طریق فضیلت به غایت صعوبت و ملازمت جاده وسطی مشکل و احتیاط در باب جود امالت به طرف افراط باشد تا از رذیلت بخل و امساک خلاص محقق شود چه خصلت بخل نزد هر کس مذمومست و منافات آن مرفتوت را به ضرورت معلوم و بسیار افتد که صاحب فتوت از این رذیلت بگریزد و در هرب چنان مبالغت نماید که در طرف افراط افتد و کسانی که فضیلت نشناسند یا به رذیلت تذبذب از او منتفع باشند اورا بدان مدح و تعظیم کنند و اثر آن در نفس او راسخ گردد و آفت مداخل^۱ سازد و او را بدان شعور نباشد و به ارادت و توهم جوانمردی هر چه دارد تلف کند و از مقام فتوت نیک دور افتد قال الله تعالی إِنَّ الْمُبْتَدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ^۲ و همچنین تهور آفتی عظیمست و وقوع در آن بعینه بدین طریق باشد که گفته شد چه در منقصت و رذالت جبن هیچ کس شك نکند و طالب فتوت چون از آن حذر نماید شاید بود که توقع حمد و ثنا او را بر آن دارد که جهالت مرتکب اخطار عظیم و مقتحم مهالك پر بیم گردد نه از سریقین برای حمایت ملت و دین با حمیت و محافظت اهل و عشیرت و دفع شر از قوم و

۱- این کلمه به صورتی ناخوانا: «مدخل!» و بی تناسب با مفهوم عبارات کتابت

شده است و تصحیح قیاسی از مصحح است. ۲- آیه ۲۷ سوره ۱۷ «الاسراء»:

ضایع کنندگان مال یهوده ، برادران و همکاران دیواند. (صفحه ۵۳۷ و ۵۳۸ جلد پنجم کشف الاسرار)

قبیلت و خود را در تهلیکه اندازد و آن را از باب شجاعت انگارد و بحقیقت از مقام شجاعت معزول بود و از جناب آن مطرود و از آفات آن خمودست و ضیعت و انظلام باحتیاط در باب عفت و تواضع و عدالت امانت به جانب تفریطست و قبح و نقیصت شره و تکبر و ظلم بر هیچ کس پوشیده نماند و نفس همیشه بدین رذایل مایل باشد پس تواند بود که کسر و مخالفت نفس و قمع و قهر آن و اجتناب ازین جهات افراط و شدت احتیاط در آن باب به عجز و خمود و ذلت و ضعف و تسخرِ ظلمه و مهانت ادا کند تا از فضیلت دور شود و در رذیلت مقابل آن افتد چنان که گفته اند:

و بَعْضُ الْجِدْمِ عِنْدَ الْجَهْلِ لِدَلَّتِهِ إِذْعَانٌ.

و از کلیات آفات مفاخرت و مباحاتست و آن به دعوی نزدیک باشد لکن کمتر و ضعیف تر از آن بود و منشأش ظهور نفس است به صفت جهل و الا یقین دانستی که هر نفس مخصوصست به خاصیتی که هیچ کس در آن خاصیت با او شرکت ندارد و آن محل نظر آلهیست در وجود او که اگر آن خاصیت نبودی آن شخص به وجود نیامدی و به استحضار این معنی مفاخرت و مباحات بر دیگران محال باشد و نفس در خود شکسته و ذلیل و کوچک و حقیر گردد چه هیچ کس را نیابد که او را به وجهی بر خود مقدم نداند و امهات و مجملات آفات فتوت اینهاست. و ازین قدر اطلاع بر تفصیل و فروع آن آسان بود. و الله الیهادی و بیده التوفیق.

باب دهم

درفرق میان فتی و مفتتی و مدعی

فتی جو انمردست و جوانمرد شخصی بود در فضایل خلقی کامل و از دنیا یا
وردایل نفسانی مجتنب. از معرفت حق عز و علا بریقینی واضح و از حال خویش
بر بصیرتی لایح. صاحب قدمی راسخ و در طمانینتی متمکن. که اجناس فضایل
چهار گانه به انواع آن در نفس او ملکات باشند بروجهی که تغییر و تبدل بدان راه
نیابد و تلون و تکلف بر نتابد به دقایق آفات و تفاریق عاهات عارف و به بناء در
جزئیات نفاق و ریا و عوارض سهو و خطا بیدار و بر حذر و از شرف^۱ نفس از
رتبت و بهاء خویش بر کنار و با خبر. خداوند نفسی منقاد. هر فعلی جمیل، بی
تفکر و رویت و طبعی مطواع و هر خصلتی جلیل بی توقف و کلفت (از وی بر
آید)^۲ در سیرت فضیلت خبیر و هشیار و در طریقت کمالیت بصیر و بر کار با
حق بصدق و بر خلق مشفق.

و مفتتی طالب فتوت باشد. در تحصیل آن ساعی و خصال آنرا مراعی در
طریق فضایل پویان و مقاصد شریف را جوینان غایات آنرا مشتاق و نگران و در

۱- در اصل «شرب» آمده است و تصحیح قیاسی است. و شاید «شوب نفس»

بوده باشد. ۲- افزایش از مصحح است.

مضایق آن تکلف گذران هر گاه که به ظهور صفات نفس در تلویحات افتد خود را به وجود آن صفات ملامت کند و نفس را به غلبات مؤاخذت نماید و به قمع و قهر آن مشغول گردد در کرایم شمایل متمرّن ناگشته و از شوب هوی تمام صفا نایافته زلال استعدادش روان و حرارت طلب و اجتهادش فروزان نه این فسرده و نه آن فرو مرده دم به دم در ترقی و ازدیاد و پیوسته در مخالفت نفس و ارتیاض .

و اما مدعی شخصی بود خود را بهزی جوانمردان بیاراسته و به حلیت^۱ فتیان متحلی گشته نه سیرت ایشان گرفته و نه در طریق ایشان قدمی رفته گاه اموال بسیار بذل کند نه از روی سخاوت و گاه مرتکب اخطار و احوال شود نه از سر شجاعت بل جهت تقدم بر اخوان و تطاول بر اقران با اخلاقی نامتناسب و افعالی متفاوت در آشکارا برخلاف نهان رود و ظاهرش منافی باطن بود احوالش در جنب و تهور مختلف و عاداتش میان بخل و اسراف متردد . گاه در نظر عیاران و رندان به هولی عظیم و خطری جسیم اقدام نماید و بر جمعی بانبوه حمله برد و بالشکری گران مقابله کند جهت اظهار جلالت و شوکت و طلب ثنا و مدحت تا ایشان را محکوم و مسخر گرداند و هیبت و شکوه در دل ایشان بنشانند و به ریاست و تقدم ایشان ظفر یابد و گاه از صدیک آن اجحام^۲ نماید و از هر واقعه هر اسان گردد و از اندک دشمنی گریزان شود چون توقع آن اغراض ندارد و نفعی دنیوی یا لذتی طبعی در آن تصور نکند هر چند فواید اخروی و منافع عقلی چون حمایت و حرمت ملت و کیش و محافظت و حمیت و عرض و قوم و خویش در آن باشد و در وقت ریا و استجلاء نظر خلق یا معارضه مدعی دیگر اموال بسیار بذل کند و نفس او

۱- در اصل « حیات » و تصحیح قیاسی از ما است . ۲- اجحام عن الامر :

كَفَّ (بتقدیم الجیم علی الحاء) و أَحْجَمَ (بتقدیم الحاء علی الجیم) ایضاً
بهینذا المعنی . قال الجوهری : «وهو من النوادر مثل كبه فأكب»

بدان سماحت نماید هر چند نه در محل استحقاق بود. چون غرضی ازین اغراض نیابد، سخاوت نرساند. و به عشر عشیر آن ضنت^۱ نماید. هر چند حقی به موقع و وضعی به موضع خویش باشد. و رضاء حق و ارتضاء خلق بدان مقرون در آشکارا از شرم خلق و احتراز از ذم، طریق تعفف و پارسایی نگاه دارد. و سیرت تقوی و پرهیزگاری رود و در نهان مرتکب فجور و معاصی گردد و از حق شرم ندارد و نفس خود را هیچ کرامت نگذارد. چون قدرت یابد، ظلم کند. و از مذمت خلق و عقوبت خالق نترسد. و بدان باک ندارد و هر چند مظلوم ضعیف و مسکین بود برورحم نیارد. و گاه از عجز نفس یا برای اظهار تحمل و بردباری یا عفت و پرهیزگاری به مظلومی بسازد و ظلم بر خود گیرد لکن بی علتی هرگز از ظلم منزجر نگردد و امثال این مردم از فتوت دور باشند و از رتبت اهل صفا و مروت مهجور و طالب فتوت را ازیشان احتراز واجب و از صحبت و اختلاط ایشان اجتناب لازم چه مجالست ایشان از سم قاتل زیان کارتر و مخالفت با ایشان از گرگ درنده در رمه بی شبان تباہ کارتر. و الله الغاصم.

۱- بخل و امساک ورزیدن.

رأما خاتمه

مشمول بر سه فصل است

فصل اول

در طریق اکتساب فتوت

هر کرا خاطر فتوت بردل گذر یابد و داعیة سلوک این طریقت از باطن
منبعث گردد بشارت باد به سلامت فطرت و صلاحیت ولایت چه صحت داعیه
و قوت ارادت علامت استعداد و قابلیت باشد . شیخ الاسلام عبدالله انصاری
رَحْمَةُ اللَّهِ فرموده است:

گر نهخواستی داد بدادی خواست پس باید که حق را بدین نعمت هنیء و
موهبت سنی شکر گزارد و در سعی و طلب جد و جهد نماید چه صدق طلب ،
امارت وجدانست و گفته اند:

أَلْمَطْلَبُ وَالْوَجْدَانُ دَوَّامَانُ واول باید که از مفسدات مروت و ممتحنات
حریت چون دروغ و بهتان و غیبت و حرص و طمع و بخل و شره و حقد و حسد
و غدر و جنایت و جفا و دنائت و حقارت همت و خساست و لاف زدن و بی شرمی
کردن و متابعت هوی و محبت دنیا و مجالست دونان و فر و مایگان و موافقت ناکسان
و سفلیگان و معاشرت اهل فسوق و ریبیت و اصحاب فجور و تهمت و مخالطت اشرار

و مصاحبت شطارا و ضنت و مناقشت در محقرات اموال و تشدد و مضایقت در معاملات و مماکست و مناقشت در آن بکلی حذر نماید و از آن احتراز واجب داند چه امثال این خصال رخنه در قاعده مودت آرد و اساس آن را خراب گرداند و فی الجمله هر چه موجب شین دین و ملت بود یا عیب در عرض و حمیت آرد و مورث هوان و مذلت گردد، مابین مروت باشد و چون وهن در قاعده مروت پیدا شود یا در اصل احکام و قوت ندارد بنیان فتوت روی در خرابی نهد و هر سعی که در عمارت آن رود ضایع باشد

حکیمی فرزند خود را وصیت می کرد. گفت: ای پسر بر تو باد که مروت را ملازم باشی چه به حق خدا که اگر من دانستمی که آب سرد رخنه در مروت من می آرد، جز آب گرم نخوردمی.

و باید که در عنفوان جوانی و حدائث سن بدان معود گردد و مراسم آن را ملکه گرداند و بدان متمرّن شود و انواع بر و سماحت و حسن خلق و ظرافت و

۱- ج شاطر: المتصف بالدهاء - شطار بضم شین و تشدید طاء بروزن حصار و زهاد و طلاب است. که در کتب لغت عربی در صیغه جمع کلمه «شاطر» ضبط کرده اند. و شاطر در عرف ادب فارسی مخصوصاً از قرن هفتم به این طرف معنی خاصی به خود گرفته است که بیش تر در مورد مدح و ستایش استعمال می شود مانند: «بار شاطر نه بار خاطر» یعنی مفهوم خبائث و گریزی که در لغات عربی ضبط کرده اند، در عرف فارسی از این کلمه سلب شده و مفهوم هوشیاری و چست و چابکی آن باقی مانده است. و «شاطر» در فارسی به معنی رند چالاک هوشیار و چست و چابک و قلندر بی باک است. و شطار در اصطلاح اهل طریقت به معنی جماعت رندان چست و چالاک و زرننگ و هوشیار است که زود به مقصد می رسند و از همراهان خود پیش می افتند و همه این معانی در مورد فرقه خاندان عشقیه و سلسله طیفوریه بایزیدیه که مذهب و طریقه آنها عشق است، صادق است.

سیر عارف هر دمی تا پیشگاه سیر زاهد هر مهی یک روزه راه

«مستفاد از مقالات دقیق و تحقیق بلیغ استاد همایی در نامه مینوی از ص ۵۰۹ تا ۴۹۸».

معاونت معارف و دوستان و صلت اقارب و خویشان و امثال آن عادت کند و الا چون به سال بر آید، برو دشوار بود . چنانکه یکی از فقیان عرب گوید : بیت

إِذَا الْمَرْءُ أَعْيَتْهُ الْمَرْوَّةُ نَاشِيًا فَمَطْلَبُهَا كَهَلَا عَلَيْهِ شَدِيدٌ

بعد از آن پیش قدمی را طلب دارد در فتوت کامل و به حقایق آن عالم و عامل ، به فضایل اخلاق موصوف و به ثبات قدم و حسن سیرت معروف . به آداب ایشان متدرب و در اوصاف و خواص ایشان متمکن و بدو پیوندد و زمام اختیار خویش در دست او نهد و تصرف در احوال خویش با او گذارد چه منقطع از قطب و منفرد از جماعت فریسه شیطان باشد از دایره فقیان بیرون و از حلقه جوانمردان بر در و باید که اشد محبت و ارادت او از باطن خود یابد و الا ازو بهر مند نباشد چه قبول فیض از وی مناسبت فطری که مقتضی محبت غیرى بود، ممکن نتواند بود. و چون محبت یابد باید که به تصور محاسن او ازدیاد آن بر خود گمارد و به افعال و اخلاق و آداب او اقتدا کند و به اقوال او تمسک نماید و امثال او امر و نواهی او لازم شناسد و دست در دامن او زند و سر بر فرمان او نهد و بکلی از حکم اختیار خویش بیرون آید و بر حکم اختیار او نزول کند و از مطالبات نفس و دواعی آن به حسن حمایت و تربیت او پناه جوید چه مانع حصول کمال و عایق بلوغ مراد ، جز دواعی نفسانی و امانی شیطانی نیست . بعد از آن یاران و رفیقانی چند اختیار کند که هم ایشان جز کسب فضیلت نباشد و سیرشان بر هنجار فتوت ، مستقیم بود در طریقت با او همراه و از سر او آگاه در سیرت با او موافق و در مقصد متحد و صحبت جز با ایشان ندارد و اخوت^۱ و صداقت جز با ایشان نوزد تا نفس او به صحبت ایشان در فضیلت متدرب شود و به خوی و عادت ایشان متمرکز گردد چه هیچ چیز در نفس چندان اثر ندارد که صحبت . و از پیش رو آن فتوح نگشاید که از هم رو و ازین جهت فرموده اند:

۱- تصحیح قیاسی است و در متن «اخوات» آمده است.

شعر

عَنِ الْمَرْءِ لِأَدَسْتَلْ وَأَبْصِرْ قَرِيْبِهِ فَكُلُّ قَرِيْبٍ بِأَلْمُقَارِنِ يَقْتَدِيْ

و بیاید دانست که اصل و عمده در اکتساب فتوت، اجتناب رذایلت چه تروك بر نفس آسان تر از اعمال باشد و چون نفس ترك رذیلت زکا یافت، دل از کدورت صفا پذیرفت و فضایل بی مؤنت تکلف و تعمل حاصل گشت. قال الله تعالی :

فَمَا مَنَ أَعْطَىٰ وَ اتَّقَىٰ وَ صَدَقَ بِأَلْحُسْنَىٰ فَسَنِيْرُهُ لِيْلِيْسِرَىٰ ۗ وَ اللّٰهُ الْمِيْسِرُ لِكُلِّ عَسِيْرٍ .

۱- آیه ۶ سوره ۹۲ «اللیل»: اما آن کس که از تن و مال خویش حق بداد و (از ناپسند خدای خویش) پرهیزد: و وعده نیکو استوار داشت؛ آری او را ساخته کنیم و آسان (کارراه بهشت). (صفحه ۵۱۰ جلد ۱۰ کشف الاسرار)

فصل دوم

در خصایص اصحاب فتوت و سیر و طرائق ایشان

اشرف خصائص انسان وفاست و صدق عهد و وعد و ازین جهت حق جل و علا ایشان را بدان مدح فرمود و انبیا را بدان بستود. قال الله تعالی:
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ و در وصف اسماعیل
علیه السلام گفت:

إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ و امیر المؤمنین علی علیه السلام در ذکر اصول فتوت وفا را که آخر خصالست بر همه مقدم داشت و توبت را که اول است مؤخر چه قطب از مقام کمال نظر کند و از مرتبه علیا فرود آید و سیر منتهی در تکمیل بر عکس سیر مبتدی باشد در استکمال پس به حسب مرتبه، اول وفا باشد و آخر توبت و به حسب مرتبه این اول توبت و آخر وفا و از خصائص انسان مبالغتست در حفظ اسرار و کتم آن از اغیار تا اگر یکی را به شمشیر تهدید کنند یا به آتش تعذیب نمایند جز کتمان ازو نیابند و یکی از فتیان عرب درین معنی گفته است:

۱- آیه ۲۳ سوره ۳۳ «الاحزاب»: از گرویدگان مردانی اند که راست آمدند در آنچه پیمان کردند باخدای بر آن. (ص ۳۲ ج ۸ کشف الاسرار) ۲- آیه ۵۴ سوره ۱۹ «مریم»: که او مردی راست وعده بود. (صفحه ۴۷ جلد ۶ کشف الاسرار)

وَلَيْتِيَانِ صِدْقٍ لَسْتُ مُطَّلِعَ بَعْضِهِمْ عَلَيَّ سِرَّ بَعْضٍ غَيْرَ أَنِّي جَمَاعُهَا
 يَظْلُونَ شَتَى فِي الْبِلَادِ وَ سِرُّهُمْ إِلَى صَخْرَةِ أَعْيَانِ الرَّجَالِ انْصِدَاعُهَا
 لِكُلِّ امْرِئٍ شِعْبٍ مِنَ الْقَلْبِ فَارِغٌ وَ مَوْضِعُ نَجْوَى لِإِكْرَامِ أَطْلَاعِهَا

و از آنجمله تکرمت یعنی بزرگی نمودن از دنیا و خسایس و رعایت حرمت و حشمت به احتراز از مواقع تهمت و شبهت و مواضع مذلت و ریت و اعراض از مجارات لثیمان و سفیهان و مقابله نا کسان و بی عرضان جهت صناعت عرض و آب روی و از آنجمله سعت صدرست و حقیقت آن باعظم همت و کبر نفس راجع باشد و از اینجا معلوم گردد . و چون نفوس از علایق دنیوی مجرد شوند و از حظوظ فانی ترفع نمایند امانی و آمال ایشان را نفریبد و اقسام عاجل از جای خود نبرد پس به فوات هیچ مرغوب اندوه نخورند و به وجود آن شادمان نگردند و به خیانت و ملامت مردم مبالغت نمایند و به انتصار و انتقام بر نخیزند تا سروری و ریاست یابند . قال امیر المؤمنین علیه السلام .

آلَةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ . و از آن جمله عزت و غلظت است بادشمنان و بد نفسان و متمردان و رفق و مدارا با دوستان و مسکینان و فرودستان .

قال الله تعالى :

أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ ۱

و عزت برد و نوعست :

یکی ترفع و تکریم نفس از آنکه فروتنی و مذلت نماید دشمن را یا لثیم صاحب ثروت را در ضعت و مهانت بیفتد و استعمال قوت قهر در وقت حمیت و انفت تا حقارت و منقصت لازم نیاید . قال الله تعالى :

۱- آیه ۵۹ سوره ۵ «المائدة» : مؤمنان را نرم جانب و خوش باشند، بر کافران

سخت و بزور و نابخشاینده . (صفحه ۱۴۱ جلد ۳ کشف الاسرار)

وَلْيَجِدْ وَا فِيكُمْ غِلْظَةً^۱.

دوم اکرام نفس از آنکه قدر او را جهت اقسام دنیوی و حظوظ عاجل بکاهاند و وقع او ببرد یا جهت لذت بطن و شهوت فرج ذلیل گرداند .
حسن را گفتند تو در نفس خود بس عظیمی گفت عظیم نیستم و لکن عزیزم و نتیجه آن تحمل باشد چه اظهار فاقه و بلا مذلت و هوانست قال امیر المؤمنین علیه السلام :

رَضِيَ بِالذَّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ وَاخْفَاءِ آن وَاظْهَارِ غَنِي وَاخْفَاءِ ثَوَق وَاِسْتِغْنَا بِه خدای و عزت نبود جز بدو . قال الله تعالى :

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَاَلِلْمُؤْمِنِينَ^۲

و رفق بحقیقت مقابله نفس خصم و دفع ظهور صفت آنست بقوت دل و ازاله ظلمت آن به نور این تا نفس او شکسته شود بی آنکه نفس این غالب گردد و این خصلت است که هیچ کس قدر آن نداند و خطر آن نشناسد و کدام شرف به از آنک صاحب خویش را فضیلت ثابت گرداند و از خصم او رذیله زایل کند و از این جهت پیغامبر علیه السلام فرمود که :

مَنْ يَحْرَمُ الرِّفْقَ يَحْرَمُ الْخَيْرَ وَاِحْسَنَ مَدَارَاتِ رَسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَا حَدِي بُوَد كِه هِرْكَزِ هِيْجِ طَعَامِ رَا ذِم نَكَرْد و هِيْجِ خَادِمِ رَا زَجْرِ نَفْرَمُوْد . انس مالك گوید :
رضی الله عنه ده سال خدمت رسول کردم که هرگز مرا سخنی سخت نگفت و چیزی را که ترك داده بودم نگفت چرا نکردی ؟

و همچنین در خبر است که رسول علیه الصلوة و السلام فرمود که شما هیچ توانید که چون ابو ضمضم باشید ؟ پرسیدند که ابو ضمضم چه کردی . فرمود

۱- آیه ۲۳ سوره ۹ «التوبه» : وایدون باءا که کافران در شما که مؤمنان اید

درشتی یابند . (صفحه ۲۳۳ جلد ۴ کشف الاسرار) . ۲- آیه ۸ سوره ۶۳

«المنافقون» : و عز الله راست و رسول او را و مؤمنان را (ص ۱۱۲ ج ۱۰ کشف الاسرار)

که هر صبح گفتی :

اللهم انى اليوم تصدقت بغيرضى على من ظلمني فمن ضربني لا
أضربه ومن شتمني لأشتمه ومن ظلمني لأظلمه .

و امير المؤمنين على عليه السلام فرمود که رسول را صلوات الله عليه از
حسن خلق پرسیدند جواب داد که .

قَعُطِيْ مِنْ حَرَمِكَ وَقَصِلُ مِنْ قَطْعِكَ وَقَعْنُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَايْنَ خِصَالِ
کمال جوانمردیست و در قرآن آمده است که :

إِدْفَعْ بِمَا لَيْتِي هِيَ أَحْسَنُ فَمَا ذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ

و از عبدالله بن ابی بکر روایت است که شخصی از عرب گفت در روز حنین پای
بر پای رسول علیه الصلوة والسلام و نعلی درشت و کثیف در پای داشتم تازیانه‌یی
آهسته بمن راند و گفت بسم الله او جعتنی من همه شب نفس را ملامت می کردم
و می گفتم رسول خدای را بغفلت برنجانیدی و آن شب چنان گذرانیدم که خدا
می داند که بر من چه رفت بامداد شخصی بانگ می زد که فلان کس کجاست ؟
گفتم والله این به سبب آنست که دی از من صادر شد ترسان و لرزان بر رسول رفتم
فرمود که دی پای به نعل بر پای من نهادی و مرا دردمند گردانیدی من تازیانه‌یی
بر تو نشاندم اکنون این هشتاد میش بعوض آن بستان و میشان را بامن روانه کرد
و از آن جمله غیرتست . و غیرت :

استنکاف است از چیزی که موجب عار بود یا اغیار را برو مقدم دارد و
این خصلتی پسندیده باشد و به میان اهل فتوت گزیده و منشأ آن شعور نفس است
به صفاء جوهر شرف و کرامت خویش جهت تجرد از ادناس طبایع و تنزه از

۱- آیه ۳۴ سوره ۴۱ «فصلت» : جفا و سفه بار زن به پاسخ دادن و پاداش کردن

هر چه آن نیکوتر ، که آنکس که میان تو و میان او دشمنی است ، گویی که دوستی
است یاری بدل نزدیک . (صفحه ۵۲۲ جلد ۸ کشف الاسرار) .

اقدار عناصر و بعد از ارجاس مواده هیولانی و قربش به حضرت ربانی و مناسبت
 با وحدت حقیقی تا خود را در کمالات و سعادات منفرد خواهد و از شرکت
 اغیار ننگ دارد و چندان که صفاء نورانیت غالب تر ، غیرت بیش تر . قال النبی
 علیه السلام :

سَعْدٌ غَيُورٌ وَأَنَا أَغْيَرُ مِنْ سَعْدٍ وَاللَّهُ أَغْيَرُ مِنِّي .

فصل سیوم

در خدمت و ضیافت

از لوازم فتوت ملازمت خدمت و مواظبت بر سنت ضیافت است چه مقرر شد که فتوت ظاهر ولایت است و بدایت آن و ولایت باطن فتوت و نهایت آن و صاحب ولایت به نظر وحدت خلق را همه اجزاء وجود خویش بیند و بمثابت اعضا و جوارح داند و بر مقتضای جود عام و رحمت تام خیر و سعادت بر همه افاضت کند پس باید که صاحب فتوت همه را به نظر محبت اخوان و اقارب خویش بیند و اتصال و پیوند اصلی با ایشان درست داند و بمقتضای اخوت حقیقی و شفقت غریزی نفع و راحت همه را ایثار کند تا ظاهر مطابق باطن بود و مبداء موافق منتهی و صورت مناسب معنی و چنانچه صاحب ولایت از مرتبه کمال خود تا به درجه ناقصان آید تا خلق را از ضلال برهاند و بکمالی رساند، صاحب فتوت در اکرام اضياف و خدمت اصحاب نفس خود را خوار گرداند و زحمت و مشقت تحمل نماید تا راحت و آسایش بدیشان رساند و هنگام فاقه از ضروری خویش ایشان را ایثار کند و حاجت خود پنهان گرداند و بر فقدان مصابرت نماید و ایشان را بر آن اطلاع ندهد تا منغص نشود و الا به لاف منسوب گردد و از فتوت دور افتد .

آورده‌اند که شخصی در روزگار قحط و تنگی نزد رسول آمد علیه افضل الصلوة کس بحجره‌ها^۱ فرستاد و پرسید که نزد شما هیچ طعام هست؟ همه گفتند بحق خدای که ترا به رسالت به خلق فرستاد که نزد ما جز آب نیست رسول علیه السلام اصحاب را گفت کیست که امشب او را مهمان کند که رحمت خدای برو باد؟ مردی از انصار گفت من او را مهمان کنم یا رسول الله و او رابه خانه آورد وزن را گفت این مهمان رسولست او را گرامی دار و هیچ چیز ازو ذخیره مگذار زن گفت پیش ما جز قوت کودکان نیست گفت برخیز و کودکان را بتعلل و بهانه از قوت خویش مشغول گردان تا در خواب روند و چیزی نخورند بعد از آن چراغ برافروز و آنچه هست پیش مهمان آور چون بخوردن مشغول شود برخیز که اصلاح چراغ می کنم و چراغ را در اصلاح کردن بکش و بیا تا زبان را می خاییم و دهان را می جنبانیم چنان که او پندارد که ما می خوریم تا سیر گردد . زن برخاست و طفلان را ببهانه در خواب کرد و فرمان شوهر بجای آورد و مهمان گمان چنان برد که ایشان با او می خورند تا سیر بخورد و ایشان گرسنه خفتند بامداد چون پیش رسول آمدند به روی ایشان نظر کرد و تبسم نمود و فرمود که حق تعالی دوش از فلان و فلانه تعجب کرد و این آیت فرود آمد که

يُؤْتِرُونَ عَلَيَّ اَدْفُسِهِمْ وَذُوْكَانَ بِيْهِمْ خِصَاصَةٌ^۲

و همچنین روایت است که شبی سی و چند کس از درویشان و جوانمردان نزد بوالحسن انطاکی جمع شدند و او را گرده‌یی دو سه نان بود چندان که پنج مرد را دشوار بس باشد نان‌ها همه پاره کردند و چراغ بکشتند و بر سفره نشستند تا نان خوردند و هریکی دهان می جنبانید تا دیگران پندارند که همی-

۱- در متن نسخه عکسی «حجرها» کتابت شده است . ۲- آیه ۹ سوره

۵۹ «حشر» : مهمان بر خود می گزینند هر چند که به طعام دلاسا و (آرزومند) نیازمنداند

(ص ۴۳ ج ۱۰ کشف الاسرار) .

خورد چون سفره برداشتندنان به حال خود بود و هیچ يك نخورده بودند جهت
ایثار کردن بر دیگران .

و روایات و حکایات ایشان درین باب بسیارست و عجایب و غرایب بی
شمار و آوردن آن منافی وضع مختصر است. هر که طالب آن باشد، مطولات
را طلب باید داشت و آثار و اخبار را تتبع نمود تا سیر و اخلاق ایشان بر روشن
شود و هر که از اهل سعادت این قدر او را کفایت و فی الجملة بما یغنی عن-
التفصیل وَاللَّهُ الْمُؤْتِقُ لِأَهْلِ التَّحْصِيلِ وَالْإِهَادِي إِلَى سَوَاءِ السَّبِيلِ . قَمَّتِ
الْكِتَابَةَ عَلَى يَدِ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ الْمُحْتَاجِ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى مَعْصُومِ بْنِ
عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ الْحُسَيْنِ الْكَاشِي أَصْلَحَ اللَّهُ شَأْنَهُ

به پایان رسید کتابت و تصحیح متن تحفة الاخوان در
روز شنبه بیست و چهارم مرداد ماه ۱۳۴۹ شمسی در
کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران و ما قَوْفِيَتَقِي الْإِبْدَانَ
وَهُوَ حَسْبِي وَدَعِمَ الْوَكِيلُ

محمد دامادی .

ص ۷ از اشراف اقوام او (= دقیانوس) جوانمردانی چند نیکورای بودند ...
اشاره به داستان اصحاب کهف است که در قرآن کریم ذکر آن آمده و داستان آن
چنین است :

«اصحاب الكهف قومی بودند در روزگار ملوک طسوایف و مسکن ایشان
زمین روم بود در شهر افسوس (= بلد بئغور «طرسوس» يقال انه بلد اصحاب الكهف
معجم البلدان) گفته اند : که آن شهر امروز طرسوس است، و اهل آن شهر بردین
عیسی بودند و کتاب ایشان انجیل بود، و ایشان را ملکی بود صالح تا آن ملک برجای بود
کار ایشان بر نظام بود و بردین عیسی راست بودند، چون آن ملک از دنیا برفت کار
برایشان مضطرب گشت و سرباطل نهادند و بت پرست شدند و در میان ایشان قومی
اندک بماندند متواری از بقایای اهل توحید که بردین عیسی بودند، و پادشاه اهل
ضلالت در آن وقت دقیانوس بود جباری متمرّد، کافری بت پرست، قومی گفتند
دعوی خدایی کرد و خلق را بر طاعت خود دعوت کرد. و این دقیانوس با لشکر و حشم
فراوان از زمین پارس آمده بود و این مدینه افسوس دارالملک خود ساخته ...
و میگویند در شهر افسوس قصری عظیم ساخته بود و ... پنجاه غلام از
ملک زادگان با جمال بر سروی ایستاده، هر یکی را تاجی بر سر و عمودها در دست،
شش جوان دیگر از فرزندان ملوک با خرد و رأی و تدبیر تمام ایستاده بر راست و
چپ وی، این شش جوان اند که اصحاب الكهف اند، نامهای ایشان : یملیخا، ...
دقیانوس دعوی خدایی کرد چنانک فرعون با موسی کرد و هر که بخدایی
او اقرار ندادی، او را هلاک کردی، روزی دعوتی ساخته بود و ارکان دولت و
جملۀ خیل و حشم را خوانده، بطریقی در آمد گفت لشکر فلان ملک آمد و قصد ولایت تو

دارد . لرزه بروی افتاد و هراسی و ترسی عظیم در دلش پدید آمد بر صنعتی که تاج از سروی بیفتاد و زرد روی گشت و آن روز نوبت خدمت یملیخا بود که آب بردست ملك میریخت، و این شش کس نوبت کرده بودند که چون از خدمت وی فارغ شدند، بدعوت بخانه یکی از ایشان بودند، و آن روز اتفاق را نوبت یملیخا بود چون خوان بنهادند و دست بطعام بردند، یملیخا نخورد و همچنان متفکر و مضطرب نشسته، گفتند چرا طعام نخوری و بر طبع خود نه ای؟ گفت ای برادران مرا اندیشه بی در دل افتاد که خورد و خواب و قرار از من ر بوده ، گفتند آن چه اندیشه است؟ گفت: این ملك دعوی خدائی می کند و من امروز او را بر حالی دیدم از بیم و ترس که خدایان چنان نباشند و چنان نترسند و نیز اندیشه میکنم که خدائی را کسی شاید و خداوندی کسی را سزد که آفریدگار آسمان و زمین و جهان و جهانیان بود.

چون یملیخا این سر برایشان آشکارا کرد، ایشان چشم ویرا بوسه همی دادند و می گفتند ما را همین اندیشه بخاطر در می آمد، لکن زهره آن نداشتیم که این حال را کشف کنیم، بیکبار آواز بر آوردند که دقیانوس خدای نیست و جز آفریدگار آسمان و زمین خداوند و جبار نیست: «ربنا رب السموات والارض»

یملیخا گفت اکنون یقین دانید که ما این دین در میان این قوم نتوانیم داشت ، ما را بیاید گریخت در وقت غفلت ایشان بهانه اسب تاختن و گوی زدن ، پس چون دانستند که قوم از ایشان غافلند، برنشستند و از شهر بیرون شدند و سه میل گرم براندند، آنکه یملیخا گفت از اسب فرو آئید که ناز این جهانی از ما شدونباز آن جهانی آمد، از ستور پیاده شدند و قصد رفتن کردند، جوانان بناز و نعمت پرورده همی کلفت و مشقت اختیار کردند و محنت بر نعمت گزیدند ، پای برهنه آن روز هفت فرسنگ برفتند تا پایهایشان افکار شده و رنجور گشته ، گرسنه و تشنه، شبانی را دیدند گفتند هیچ طعام داری یا پاره شیر که به ما دهی؟ - گفت: دارم ، لیکن روی های شما روی ملوکست و بر شما اثر پادشاهی می بینم نه اثر درویشی و چنان دانم که شما از دقیانوس گریخته اید ا قصه خویش با من بگوئید ، ایشان گفتند، ما دینی گرفته ایم که اندر آن دین دروغ گفتن روا نیست، اگر قصه خود با تو راست گوئیم ما را از تو هیچ رنجی و گزندی رسد؟ شبان گفت نه ، پس ایشان قصه خود بگفتند ، شبان پای ایشان در افتاد و گفت دیرست تا مرا در دل همین می آید که شما می گوئید، چندان صبر کنید تا من این گوسفندان را بخداوندان باز رسانم که آنهمه

امانت اند بنزدیک من، شبان رفت و گوسفندان بازسپرد و بنزدیک ایشان باز آمد و آن سنگ با ایشان همی رفت.

نام آن سنگ قطمیر بود، جوانان گفتند مرشبانرا که این سنگ را بران که سنگ غماز باشد، نباید که بیانگ خویش مارا فصحیح کند، هر چند که شبان ویرا همی راند نمی رفت، آخر آن سنگ بزبانی فصیح آواز داد که مرا مرانید که من نیز گواهی میدهم که خدا یکست، دست از من بدارید تا بیایم و شمارا پاسبانی کنم تا دشمن بر شما ظفر نیابد، و اگر شما را نزد خداوند قربتی باشد ما نیز ببرکت شما بنعمتی در رسیم، جوانان چون این بشنیدند او را فرو گذاشتند،... پس شبان ایشان را بکوهی برد نام آن کوه بنجلوس و در پیش آن غاری بود و نزدیک آن غار درخت مشمره ای بود و چشمه آب روان، ایشان از آن میوه و آب خوردند و در غار شدند....

دقیانوس چون ایشانرا طلب کرد و نیافت گفتند ایشان از تو بگریختند و دینی دیگر گزیدند، وی برنشست با لشکر خویش و بر اثر ایشان برفت تا بدر غار رسید. گفتند نشان رفتن ایشان در غار پیدا است اما نشان بیرون آمدن پیدا نیست، چون در غار شدند ایشانرا ندیدند. رب العالمین ایشان را در حفظ و رعایت خویش بداشت و چشم دشمن از دیدن ایشان ناینا کرد. و گفته اند که ایشانرا در غار بدیدند خفته اما هیچ کس طاقت آن نداشت که در غار شود از رعب و فزع که در دل ایشان افتاد، پس دقیانوس گفت مقصود ما هلاک ایشانست، در غار بر آرید بر ایشان استوار تا از تشنگی و گرسنگی بمیرند، پس چنان کردند و باز گشتند.

دومرد مسلمان که ایمان خویش از دقیانوس پنهان می داشتند لوحی ساختند از رصاص و نامهای ایشان بر آن لوح نوشتند که فلان و فلان و فلان از اولاد ملوک در روزگار مملکت دقیانوس طاغی از وی بگریختند و در غار شدند و کس ایشان را باز ندید، هر که بایشان در رسد و ایشانرا بیند بداند که ایشان مسلمانانند و دین داران، و تاریخ رفتن ایشان و فقدا ایشان فلان ماه بود و فلان سال، آن لوح بردند و بر در غار پنهان کردند و گفتند: لعل دوماً یُعثر منہم علی اثر.

«نقل باختصار از کشف الاسرار و عدة الابراج پنجم ص ۶۴۶ تا ۶۵۱»

ص ۸ عین الیقین: «عین الیقین محصول مشاهده و کشف است و یک نوع احساس درونی توأم با یقین است که ارتباطی با دلیل و برهان و علم رسمی ندارد. این علم اکتسابی نیست بلکه موهبت الهی است و همان است که گفته اند: «العلم نور یقذفه الله

فی قلب من یشاء» و اگر فضل و رحمت الهی نباشد، علم اکتسابی رسمی حاصلی نخواهد بخشید به قول شیخ محمود شبستری در گلشن راز:
هر آن کس را که ایزد راه ننمود ز استعمال منطق هیچ نگشود

حاصل آنکه چنان که جرجانی در تعریفات گفته: «عین الیقین ما اعطته المشاهدة والكشف» مثلاً دیدن آتش و احساس نور و حرارت آن و گرم شدن به آن از دایره علم اکتسابی خارج است.

عین الیقین اینست که سالک چون از مرحله اول ارتقا یابد، و بکشف و درک سرفراز شود، از نقل و استدلال بی نیاز گردد و چون بمعاینه دست یابد، از خبر مستغنی شود و آنگاه که شهود معلوم، روزی شود، حجاب علم را پاره کند. زیرا علم به شیئی عبارت از این است که چون آن شیئی از نظر عالم غائب باشد صورتی مطابق آن شیئی غائب در مدرک وی حاصل آید....»

«با اختصار از اصول تصوف ۷۳-۶۷۲...»

ص ۸ حق الیقین: «حق الیقین باصطلاح صوفیه عبارت است از بی خودی و فنای بنده در حق و بقای او به حق و مقام خواص و واصلان است. و عبارت دیگر آنست که رسم هستی سالک که همچون شب تیره، تاریک است در برابر درخشش نور صبح حقیقت (که جمال آن حضرت است) تاب نیارد و فانی شود و بکلی از رسم وجود موهوم خود بگذرد...» اصول تصوف ص ۶۷۳

ص ۸ نفس اماره: «... اسم امارگی بر نفس بدان معنی است که امیر قالب بدن غالب او باشد، و اماره لفظ مبالغه است از امیر و آمر یعنی بغایت فرمانده و فرمانرواست بر جملگی جوارح و اعضاء. تا بروفق طبع و فرمان او کار کنند و تا نفس سر بر خط فرمان حق ننهد و منقاد شرع نشود و بطریق تصفیه بر نیاید از صفت امارگی خلاص نیابد که این دو صفت ضد یکدیگرند، تا اماره است مأموره نتواند بود و چون مأموره گشت، از امارگی خلاص یافت.....»
مرصاد العباد ص ۲۰۹

ص ۱۰ ابراهیم: بمعنی «پدر عالی» که در عبری «اب رام» آمده است یعنی پدر جماعت بسیاروی بانی و موجد و رئیس عظیم طایفه یهود و بنی اسماعیل و سایر طوایف اعراب بود. قاموس (کتاب مقدس)

در کتب یهود، مردی موحد و مجاهد معرفی گردیده است و در بین مسلمانان «قبل کل شیئی، امام المدافین عن التوحید» بشمار آمده است. و ابراهیم در نظر آنان

«ماکان دیهودیا و لاذصر ادیماً، ولکن کان حنیفاً مسلماً و ماکان من المشرکین»
 قرآن ۳ (آل عمران) آیه ۶۷ زیرا ابراهیم از کفر و شرک که مردم روزگار او را
 در بر گرفته بود، برائت یافت و خطاب به آنها فرمود: «یا قوم، انی بریء مما
 تشرکون، انی و جہت و جہتی لیلذی فطر السموت و الارض حنیفاً و ما آتانا
 من المشرکین» سورة الانعام « و اعتر لهم و ما یعبدون من دون الله »

سورة مریم. داستان دعوت ابراهیم قوم خویش را به پرستش خدای یگانه و مبارزه
 او با نمرود جبار که فرمان داد، آتشی بزرگ افر و ختند و او را در آتش افکندند و
 آتش بر او برد و سلام شد و بنای خانه کعبه به وسیله ابراهیم و قربانی کردن پسر
 خود اسماعیل را (بروایت مسلمین) و یا اسحاق (بروایت یهود) بفرمان خدای
 تعالی و مأمور گردیدن به ذبح گوسفند هنگام اجرای امر خدای تعالی در شمار وقایع
 زندگانی ابراهیم بشمار رفته است که در قرآن کریم بتفصیل آمده است ... صاحب
 حدود العالم گوید روضه اش بشام شهر مسجد ابراهیم است.

«دائرة المعارف ص ۱۰۴ تا ۱۱۱ ج ۲» - و لغت نامه دهخدا

ص ۱۰ و الفضل ما شہدت به الاعداء

مصرع اول آن اینست: «ومناقب شہد العدو و بفضلیها و الفضل

ما شہد به الاعداء» و نظر به این که «اعداء» مؤنث مجازی است، جایز الوجهین
 است که «شہد» یا «شہدت» بخوانیم.

ص ۱۱ سبوح قدوس ... از ادعیه مأثوره مخصوصاً در ساعات شب است که بیدار شوند و
 چشمشان بآسمان و ستارگان افتد و منظره پر شکوه آسمان و ستارگان را ببینند:
 سُبْحَانَ الثَّائِمِ الْقَائِمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ
 و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقَاهِرِ الْقَادِرِ سُبْحَانَ قَدُوسِ
 رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ .

کرر حدیثک یا مہیج لوعتی إن الحدیث من الحبیب تلاقی

ص ۱۱

بازگوی حدیث خود را ای آن که تهییج عشق درونی من می کنی و آتش
 عشق مرا می افروزی سخن از دوست کردن در حکم دیدار است.

ص ۱۲ صفی الله و خلیل الله «... مقاماتی که جمله انبیاء علیهم السلام در مدت عمرها در آن عبور کرده بودند و مع هذا هر يك در مقامی بمانده چنانکه آدم در صفوت و نوح در دعوت و ابراهیم در خلعت و موسی در مکالت و عیسی در کلمت و داود در خلافت و سلیمان در مملکت ، خواجه را (= پیغمبر اکرم ص) علیه السلام بر جمله عبور دادند بمدتی اندک که اولئك الذین هدی الله فبیدیمهم اقتدیه «...» ص ۲۴۲ و ۲۴۳
مرصاد العباد

ص ۱۳ سلمان یکی از صحابه نامبردار پیغمبر و از شخصیت های برجسته زمان پیغمبر اسلام است . او فارسی و دهقان زاده از ناحیه «جی» اصفهان بود. و نام اصلی او « ماهو » یا «روزبه» است. سلمان از ملازمان رسول (ص) و نزد او منزلتی بسزا داشت در غزوة خندق، در تاریخ اسلام، تدبیر او برای ممانعت از تجاوز کافران به لشکر گاه مسلمانان مورد تأیید پیغمبر اکرم (ص) واقع گردید و به روایتی مشهور حضرت رسول (ص) سلمان را از اهل بیت شمرده است . سلمان عمر طولانی کرده و وفات او بسال ۳۵ یا ۳۶ هجری اتفاق افتاده است. قبر سلمان در مدائن در نزدیکی بغداد است.
« لغت نامه دهخدا »

ص ۱۳ حذیفه حذیفه ابن عدی مکنی بابی عبدالرحمان در جنگ جمل و صفین با مرتضی علی بود . معاویه او را در سنه ۵۳ ه ق بکشت (تاریخ گزیده ص ۲۲۲)
ص ۱۴ الحکمة ضالة کل مؤمن ضالة در لغت بمعنی گم شده و شتر بی شبان و ملک که در جای هلاک باشد، آمده است.

گفت پیغامبر صلی الله علیه : حکمت گم کرده مؤمن است یعنی که گم کننده ، گم کرده را جویند است و چون بیابد، شادمانه شود. ترك الاطناب ص ۷۶
و بعضی این حدیث را چنین نقل کرده اند: « الحکمة ضالة المؤمن فخذ الحکمة و لو من اهل النفاق » علم حکمت گم شده مؤمن متفحص و طالب تحصیل اوست پس فراگیرید علم حکمت را و اگر چه از اهل نفاق باشد. (جامع صغیر ص ۹۷ ج ۲ و کنوز الحقایق ج ۱ ص ۱۲۱) و بصورت: « الحکمة ضالة المؤمن فالتقفها و لو من افواه المشرکین . » از کلمات علی علیه السلام شمرده شده است.
«تعلیقات حدیقة الحقیقه ص ۲۳۵- احادیث مثنوی ص ۵۷، مقاصد الحسنة

ص ۱۹۱ و ۱۹۲»

ص ۱۵ بُعِثْتُ لِأَقِمَّ مَعَارِمَ الْأَخْلَاقِ

در شرح زرقانی بر موطأ مالك آمده است : « و حَدَّثَنِي عَنْ مَالِكٍ أَنَّهُ قَدْ بَدَّلَهُ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ بُعِثْتُ لِأَقِمَّ حُسْنَ الْأَخْلَاقِ » شرح زرقانی بر موطأ ج ۴ ص ۲۵۶ حدیث شماره ۱۷۴۲ و مقاصد الحسنه ص ۱۰۵ حدیث شماره ۲۰۴

ص ۱۵ وَضَعُ الشَّيْئِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ

ظلم چو بود؟ وضع غیر موضعش هین مکن در غیر موضع ضایعش

دفتر ششم مثنوی طبع نیکلسون ص ۳۶۱ بیت ۱۵۵۸

ص ۱۷ الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ كَقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: شَرُّهُ إِذَا يَمَانُ اسْت. وَجَاءَ دِيْغَرَ كَقَوْلِهِ: «الْإِيمَانُ بَضْعَةٌ وَتَسْعُونَ شَعْبَةً أَعْلَاهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَدْنَاهَا إِمَامَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ وَالْحَيَاءُ شَعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ.» كَقَوْلِ إِيمَانَ هَفْتَادٍ وَانْدِ شَاخٍ اسْتِ شَاخٍ زَبْرِينِ كَوَاهِي دَادِنِ اسْتِ كَقَوْلِهِ جَزَّ خَدَايَ (خَدَايِي) نَيْسْتِ وَشَاخِ فَرَوْتَرِينِ أَوْ مِنْ رَاهِ خَاشَاكِ بَرَّ كَرَفْتَنِ اسْتِ وَشَرْمِ شَاخِي اسْتِ إِذَا يَمَانُ. (تَرْكُ الْأَطْنَابِ ص ۸۲ شماره ۱۲۹)

مجمع الامثال میدانی ص ۱۸۳ - مقاصد الحسنه ص ۱۹۵

ص ۱۷ مِنْ كَسَاهِ الْحَيَاءِ ثُوبَةٌ لَمْ يَرِ النَّاسَ عَيْبَهُ دَرَّ غُرْرٍ وَدَرَّرَ چَنِينِ آمَدَه اسْت :

«مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثُوبَهُ خَفِيَ عَنِ النَّاسِ عَيْبَهُ» هر که بپوشاند او را شرم جامه خود را پنهان ماند از مردم عیب او زیرا که کسی که شرم داشته باشد حرفی نگوید و کاری نکند که عیب او ظاهر شود بر مردم پس اگر عیبی داشته باشد، پنهان ماند از مردم.

غرر و درر ج ۵ ص ۳۱۱

ص ۲۰ ابْنُ عَبَّاسٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنْفٍ، مَكْنَى بَابِي - الْعَبَّاسِ. سَهَ سَالٍ قَبْلَ أَنْ هَجَرَ دَرْمَكَةَ مَتَوْلِدَ كَرْدِيدِ. هَنَكَّامَ رَحَلَتِ بِيغْمَبِرَ الْكَرِيمِ (ص) كَوْدَكِي سَبِزْدَه سَالَه بُوْد، بِسَالِ ۲۷ هَجْرِي بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي سَرْحٍ بَغْزَايَ أَفْرِيْقِيَه شَدَّ وَ دَر زَمَانِ خِلَافَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّ حَضْرَتَ بَه عِرَاقِ رَفْتِ وَ دَر جَنْگِ صَفِينِ حَاضِرِ بُوْد وَ سَبَسِ حُكُومَتِ بَصْرَه رَا يَافَتِ وَ بِشَرِّهِ شَهَادَتِ عَلِيِّ (ع)

از عراق بطائف هجرت کرد و تا زمان مرگ (۶۸ هجری) بدان جا بود و خلفای عباسی از نسل او باشند...

«لغت نامه دهخدا»

ص ۲۰ اِنِّي رَأَيْتُ وَفِي الْاَيَّامِ تَجْرِبَةً لِّلصَّبْرِ عَاقِبَةٌ مَّحْمُودَةٌ الْاَثَرِ

این شعر در شمار آیاتی است که به حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) خطاب باشد بن قیس در صفین و ارشاد او بصبر و تمکین» منسوب است که تمامی آن آیات چنین است:

إِصْبِرْ عَلَى تَعَبِ الْاِدْلَاجِ وَالسَّهْرِ وَبِالرَّوَّاحِ عَلَى الْحَاجَاتِ وَالْبُكْرِ
لَا تَضْجِرَنَّ وَلا يُعْجِزُكَ مَطْلِبُهَا فَالْنُجْحُ يَتَلَفَّبُ بَيْنَ الْعَجْزِ وَالضَّجْرِ
اِنِّي وَجَدْتُ وَفِي الْاَيَّامِ تَجْرِبَةً لِّلصَّبْرِ عَاقِبَةٌ مَّحْمُودَةٌ الْاَثَرِ
وَ قَلَّ مَنْ جَدَّ فِي اَمْرِ يُطَالِبُهُ فَاسْتَصْحَبَ الصَّبْرُ الْاَفْازِدَ بِالظَّفْرِ

(دیوان علی علیه السلام)

ص ۲۱ مَنْ قَاتَى اَصَابَ اَوْ كَادَ وَمَنْ عَجَلَ اَخْطَا اَوْ كَادَ كَفَتْ بِبِغَامِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ: هر که

در کار آهستگی کند کارش راست آید یا خواهد که راست آید و هر که شتابزدگی کند، کارش خطا آید (یا خواهد که خطا آید)

بنمود (صلی الله علیه) باین سخن که آهستگی پسندیده است و شتابزدگی که نکوهیده است. و ائمه درین جای سخن گفته اند: اگر در این کار طلب رضای خدای تعالی باشد، شتابزدگی درونی مذموم نیست که آن از فرط محبت باشد و اگر در این کار طلب آزار خدای عزوجل باشد، شتابزدگی در وی نشان قساوت دل و شقاوت ازلی است. و اگر در کار دنیاست در چیزی مباح، پس شتابزدگی مخاطره خطاست و آهستگی در وی، امید راستی کار است.

ترك الاطناب ص ۲۰۰ و ۲۰۱ شماره ۲۸۶

امر بالتأني في الامور و ترك العجلة و مفهومه ان الغالب

في حال المتأني اصابته المراد، والغالب ان يكون من المستعجل الخطاء

و الزلل .

در غرر و درر به صورت : « أَصَابَ مُتَانًا أَوْ كَادًا ، أَخْطَأَ مُسْتَعْجِلًا
أَوْ كَادًا » آمده است.

غرر و درر ج ۱ ص ۳۴۱ شماره ۱۲۹۰

ص ۲۱ كُنْ مُقَدِّرًا وَلَا تَكُنْ مُقْتَرًّا در غرر و درر بصورت : « كُنْ مُقْتَدِرًا وَ لَا تَكُنْ
مُحْتَكِرًا : باش مقدر و مباش محنکر » آمده است.

غرر و درر ج ۴ ص ۶۰۱ شماره ۷۱۳۹

كُنْ سَمِيحًا وَلَا تَكُنْ مُبَدِّرًا باش بخشنده و مباش اسراف کننده

شرح بر غرر و درر ج ۴ ص ۲۱۳۴ شماره ۷۱۳۸

ص ۲۴ بِالْإِفْصَالِ يُعْظَمُ الْأَقْدَارُ بِالْإِفْضَالِ تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ بسبب دهش و عطا بزرگ
می گردد قدرها، یعنی قدرهای مردم بسبب عطا ودهش بزرگ میگردد نزد خلق و این
ظاهراست، و همچنین نزد حق تعالی چنان که از اخبار و آثار بسیار ظاهر می شود.

شرح بر غرر و درر ج ۳ ص ۱۲۶۶

ص ۲۵ حرب یرموك یرموك نام میدان جنگ روم و اعراب بود که شرح آن را مورخان
اسلام بتفصیل آورده اند. برای اطلاع از آن می توان به تاریخ الامم و الملوك ابی
جعفر محمد بن جریر طبری جزء دوم ص ۵۹۱ بیعد مراجعه نمود و همچنین تاریخ
کامل ابن اثیر ترجمه عباس خلیلی ج ۲ ص ۱۴۸ بیعد. این حکایت در اخلاق محتشمی
(ص ۴۶۲-۴۶۳) نیز چنین آمده است:

و قَالَ حَذِيفَةُ الْعَدَوِيُّ : انْطَلَقْتُ إِلَى یرْمُوكَ ، وَ اطْلُبُ ابْنَ
عَمِّ لِي قَدِيمٍ مِنَ الْبَادِيَةِ عَطْشًا ، وَ مَعِيَ شَيْئٌ مِنَ الْمَاءِ ، وَ اذْأَا قَوْلُ :
اِنْ كَانَ بِهِ رَمَقٌ سَقَيْتُهُ وَ مَسَحْتُ بِهِ وَجْهَهُ ، فَاِذَا اذْأَا بِهِ فَقُلْتُ : اَسْقِيكَ
مَاءًا ؟ فَاَشَارَ : اَيُّ : نَعَمْ . فَلَمَّا هَمَّ اَنْ يَشْرَبَ اِذَا رَجُلٌ يَقُولُ : آه ! فَاَشَارَ
ابْنَ عَمِّي اَنْ اَنْطَلِقُ بِهِ اِلَيْهِ ! فَاِنَّهُ اَشَدُّ عَطْشًا . فَاَقْبَيْتُهُ ، فَاِذَا هُوَ رَجُلٌ
اٰخَرُ مِنْ رُفَقَائِهِ ، فَقُلْتُ : اَسْقِيكَ . فَسَمِعَ اٰخَرَ يَقُولُ : آه ! فَاَشَارَ اَنْ
اَنْطَلِقُ بِهِ اِلَيْهِ ! فَاِنَّهُ اَشَدُّ عَطْشًا . فَاَقْبَيْتُهُ فَاِذَا هُوَ رَجُلٌ اٰخَرُ مِنْ رُفَقَائِهِ
فَقُلْتُ : اَسْقِيكَ . فَسَمِعَ اٰخَرَ يَقُولُ آه ! فَاَشَارَ اَنْ اَنْطَلِقُ بِهِ اِلَيْهِ !

فَجِئْتُهُ ، فَاذَا هُوَ قَدِمَات ، فَرَجَعْتُ اِلَى ابْنِ عَمِّي فَاذَا هُوَ قَدِمَات

ترجمه : حذیفه عدوی گوید : بیرموک رفتم . و آن دیهی بود برکناره بادیه که گفتند پسرعمی از آن من از بادیه تشنه در رسیده است و من آبی برگرفته بودم ، تا اگر باو رسم او را آب دهم و بر روی او زخم چون باد باو رسیدم، گفتم آب بستان ! اشاره کرد که بیار! بردم، خواست که بیاشامد آواز مردی شنید که می گفت آه! اشاره کرد به من که آب بنزدیک او بر که آن مرد تشنه تر است. چون آن جا بردم مردی بود هم از همراهان او، خواستم که آب باو دهم آواز دیگری شنید که می گفت: آه! اشاره کرد که آب بر او بر. چون آنجا رسیدم آن مرد مرده بود، باز گشتم بنزدیک آن شخص ، او نیز مرده بود باز بنزدیک پسرعم آمدم او نیز مرده بود ، و هیچ کدام آب نخوردند.

ص ۲۹ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ مَعَالِيْ الْاُمُوْرِ وَاَشْرَافِيْهَا وَيُبْغِضُ سَفْسَافِيْهَا كَقَوْلِهِ (پیغام بر صلی اللہ علیہ) خدای تعالی دوست دارد کارهای بزرگ و شریف را و گران دارد کارهای دونا را. کارهای بزرگ آن بود که بدین نزدیک تر بود و خدایتعالی بدان راضی تر باشد و کارهای دونا و دنی آن بود که رنج مؤمنان و خشم خدایتعالی بدان پیوسته بود و سفساف آن گرد بود که بگناه آرد بینختن بر خیزد و نیز خرده خاك را سفساف گویند (آن خرده که چون ذره در آفتاب پیدا بود که از روزن در آید).

ترك الاطناب ص ۶۱۱ و ۶۱۲ شماره ۷۲۲

ص ۳۲ حاتم اصم ابو عبدالرحمان حاتم اصم از اکابر مشایخ خراسان، شاگرد شقیق بلخی و استاد احمد بن خضرویه بود وفاتش در واشجرد بلخ بسال ۲۳۷ هـ واقع شد . برای اطلاع از ترجمه اجوال اورجوع شود به صفوة الصفوة ج ۴ ص ۱۳۷-۱۳۴ و تذکرة الاولیاء عطار طبع لیدن ج ۱ ص ۲۴۴-۲۵۱

ص ۳۲ شقیق ابوعلی بن ابراهیم بلخی، عارف معروف (متولد ۱۹۴ هـ ق) نزد قاضی ابو-یوسف فقه آموخت و از طریق ابو هاشم ذهلی و انس روایت حدیث کرده و بیست سال در فهم معانی آیات قرآنی کوشیده و در طریقت مصاحب ابراهیم ابن ادهم بوده و زندگانی خود را در زهد و ریاضت و سلوک در طریق فتوت گذرانیده است در جنگ با ترکان در «کولان» یا «واسجرد» (ماوراءالنهر) به قتل رسیده است. وقتی با ابراهیم ادهم گفت که شما در معاش چگونه میکنید؟ گفت : چون یابیم شکر کنیم و چون نیابیم ، صبر کنیم . شقیق گفت : سگان خراسان همچنین میکنند . گفت پس شما

چون میکنید؟ گفت: ما چون یابیم، ایثار کنیم و چون نیابیم، شکر کنیم.

(اعلام فرهنگ معین ص ۹۰۶ و طبقات الصوفیه ص ۷۳)

ص ۴۰ ان الله تعالى مستند است بر مضمون حدیث ذیل **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ خَلْقَهُ**

فِي ظُلْمَةٍ فَأَلْقَى عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى وَ

مَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ (جامع صغیر، ج ۱ ص ۹۶ و فتوحات مکیه ج ۲ ص ۸۱)

(احادیث مشوی ص ۶ و ۷)

ص ۴۳ **التَّحَدُّثُ بِالنَّعْمِ شُكْرٌ** گفت پیغامبر صلی الله علیه باز گفتن از نیکی شکر کردن است

و این آنست که خدای عزوجل گفت: **وَ أَمَّا بِنِعْمَتِي رَبِّكَ فَحَدِّثْ**. از نعمت خدای

توسخن گوئی زیرا که نیکی کسی را بامردمان باز گفتن شکر بود از آن کس و اندر

شکر پیران طریقت را سخن بسیارست و اخبارست. یحیی بن معاذ جبل گفت:

« الشُّكْرُ الثَّنَاءُ عَلَى الْمُحْسِنِ بِذِكْرِ إِحْسَانِهِ » گفت شکر آنست که بر نیکی

کننده خویش ثنا کنی و نیکی ویرا یاد کنی تا تو شکر وی گزارده باشی و خدای

را نامی از نامها شکور است. و شکور آن باشد که طاعت بنده را نهان ندارد بر فریشتگان

عرضه کند تا آن شکر وی باشد از بنده.

«ترك الاطناب ص ۲۵ شماره ۳۴»

ص ۴۴ **تَهَادُوا وَ اتَّحَابُوا** «هدیه دهید که هدیه دوستی بیارد.» **قَوْلُهُ تَحَابُوا** ان کان بالتشدید

فَمِنَ الْمَحَبَّةِ او بالتحفیف **فَمِنَ الْمَحَابَاةِ** و **دِشْمَةٌ** لئلا اول خبر قهها دو ایزید

فِي الْقَلْبِ حُبًّا وَ ذَالِكُ لَانَ الْبَهْدِيَّةِ قَوْلُهَا الْقُلُوبُ وَ تَنَفَّى سَخَائِمَ الصُّدُورِ

و قبولها سنه **لكن الاولى ترك قبول عافيه منته**.

«ترك الاطناب ص ۳۷۴-۳۷۵»

برای اطلاع از وجوه مختلف روایت و سلسله اسناد حدیث فوق به مقاصد

الحسنه ص ۱۶۶-۱۶۵ رجوع کنید.

ص ۴۴ **الْمُؤْمِنُ آئِفٌ مَأْلُوفٌ** گفت (پیغامبر صلی الله علیه) مؤمن مردم دوست باشد و او

را در دل مردم جای باشد (و مردم وی را دوست دارند.) «**هَذَا حَتَّى عَلَى حَسَنِ الْخَلْقِ**

فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يُحِبُّ النَّاسَ فِي اللَّهِ وَ يُحِبُّونَهُ.....»

سبب دشمنی خلق مردم را از دو بیرون نباشد: اما از ایشان ترسد و مؤمن

جز از خدای نباید که از کسی ترسد و دوم که بایشان طمع دارد که چون بحاصل نیاید دشمنی اندر دل آید و مؤمن جز از خدای تعالی بکسی طمع ندارد پس چون علت دشمنی نیست، نماز ادا دوستی.

اما آنچه گفت اندر دل مردم دوست باشد این بنائی هست که ایزد تعالی نهاده است که گفت: **إِنَّا لَذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا** هر که بخدایتعالی ایمان دارد و کردار نیک کند حق تعالی ایشان را دوستی دهد یعنی در دلها.

«ترك الاطناب ص ۶۹ و ۶۸»

ص ۴۴ **أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اِكْتِسَابِ الْاِخْوَانِ وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ بِمَا ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ**

ناتوان ترین مردم کسی است که از بدست آوردن دوستان عاجز باشد و ناتوان تر از چنین کسی آن باشد که پس از دست یافتن بدوست او را از دست بدهد. یعنی ضایع گرداند برادری کسی را که ظفر بر برادری او یافته است. (عبارت فوق را زمخشری در کتاب ربیع الابرار «باب الإخاء و المحبة» از علی (ع) نقل کرده است.)

و زمخشری در همان کتاب در جای دیگر این گفتار را با عرابی نسبت داده و با اندک اختلافی چنین یاد کرده: «قال اعرابی اعجز الناس من قصر في طلب الاخوان و اعجز منه من ضيع من ظفر به منهم». «مراجع این قول را دانشمند محترم جناب آقای مدرس رضوی در کتاب تعلیقات حدیقة الحقیقة ص ۵۶۴ و ۵۶۵ آورده اند.» ابو حیان توحیدی نیز گفتار مذکور را به اعرابی نسبت داده است. (الصداقة و الصديق ص ۳۵)

ص ۴۵ **وَجِبَتْ مَحَبَّتِي لِذِمَّتِ حَابِيَّتِي فِي وَوَجِبَتْ مَحَبَّتِي لِذِمَّتِ وَاصِلِيْنَ فِي**

در شرح زرقانی بر موطأ مالك پس از ذکر سلسله اسناد از قول معاذ بن جبل نقل شده است که: «أخى سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول قال الله تبارك وتعالى وجبت محبتي لذمت حابيتي في و المتجالسين في و المتزاورين في و المتبازلين في.»

«شرح زرقانی ص ۳۴۹ ج ۴»

ص ۴۵ **يَدَا اللّٰهَ عَلٰى الْجَمَاعَةِ** گفت پیغمبر صلی الله علیه: دست خدای بر جماعت است. و خدایراست (تعالی) آن دست که ترا صورت بندد نیست و شاید گفتن لکن خدای تعالی خود را بدگفت و پیغمبر صلی الله علیه او را بدگفت و ما همین گوییم و بس و سر او در معنی این سخن آنستکه عرف مردم است که کسی، کسی را عنایت کند. گویند فلان پیوسته دست بر فلان میدارد و آن کس دست بر آن کس ندارد لکن او را در حفظ خویش می دارد.

پس اینجا گفت ایزد تعالی جماعت را در حفظ خویش و رعایت خویش دارد و این جماعت نه جماعت نماز است و لکن جماعت مؤمنان است که موافق یکدیگر باشند بهمة اعمال دینی تا نماز جماعت خود اندر آن جمله بود.»
«ترك الاطناب ص ۱۱۹ شماره ۱۸۸»

ص ۴۸ **قَالَ النَّبِيُّ لِادِّينَ لِمَنْ لَاعَهْدَ لَهُ** «لَا اِيْمَانَ لِمَنْ لَ اِيْمَانَةَ لَهُ، وَلَا دِيْنَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ» گفت پیغمبر صلی الله علیه: ایمان نیست آنرا که امانت نیست و دین نیست آنرا که عهد نیست بدان که عین ایمان امانت است و ایزد تعالی، ایمان را امانت خواند آنجا که گفت: **اِذَا عَرَضْنَا الْاِيْمَانَةَ عَلٰى السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ**. بروایتی بزرگترین شرطی از ایمان، امانت است و ایمان و امانت گواه یکدیگرند هر که را که ایمان وی بر تو درست است بامانت وی و ائق باش، و هر کرا امانت وی بر تو درست است بر ایمان وی گواه باش. و آنچه گفت دین نیست آنرا که عهد نیست هم این سخن است لکن عبارت مختلف گشته است.

«ترك الاطناب ص ۵۰۵ شماره ۵۵۸»

ص ۵۰ **لَوْ لَمْ تَنْخَبُوا الْخَشِيَّتْ عَلَيَّكُمْ مَا هُوَ اَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ الْعَجْبُ الْعَجْبُ** گفت (پیغمبر صلی الله علیه) اگر شما گناه نکردید بر شما بترسیدمی آنچه گناه بتر باشد العجب العجب یعنی بخوشتن فرود آمدن و شب معراج ایزد تعالی بر پیغمبر صلی الله علیه وحی کرد که تودانی که آنچه مرد را هلاک کند چیست؟ گفت خدای «به» داند. گفت: **سُخُّ مَطَاعٍ وَ هَوَىٰ مُتَّبِعٍ وَ اِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ** بخلی اهلی و هوایی که مرد بر پی آن شود و معجبی مرد بخوشتن.

«ترك الاطناب ص ۷۶۱ شماره ۹۲۵»

ص ۵۰ مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللهُ مِنْ تَوَاضَعِ اللهِ رَفَعَهُ اللهُ وَ مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللهُ كَافَتْ
پیغامبر صلی الله علیه هر که فروتنی کند از برای خدای را تعالی ایزد عزاسمه بلندی
دهد او را و هر که گردن افرازی کند خدای تعالی فرو نهد او را و اندر تواضع و
تکبر چندان سخن است که جداگانه کتابی شاید که بود . لکن من رمزی بگویم
که علما گفته اند بزبان اشارت گویند: که درخت و گیاه با یکدیگر مناظره کردند.
درخت گفت : که من بهترم که تازیانه سواران و عصای پیران و تیرغازیان و قایم
های مزکتها و آبادانی جهان از من است. گیاه گفت که نه من بهترم که حیات بهایم
از منست و حیات آدمی از بهایم پس حیات جهان از من باشد.
آنکه نی را گفتند تو نیز چیزی بگوی گفت من چه گویم ؟ نه قوت
دارم چون درخت و نه لطافت دارم چون گیاه ، بی مایگان را خاموشی به . ایزد
تعالی شکر در نی آفرید ببرکت تواضع . او را چون شکر درنی پیدا شد، و مردم
بوی روی نهادند، و باز بارنامه کرد و کرشمه نمود و گردن بر افراشت، خدای
تعالی بر سروی کلاهی نهاد تا مردمان بوی خاک و خاشاک رو بند، شومی تکبر را ،
و این فصل اندر تواضع و تکبر، قطره از دریاست.»
ع «ترك الاطناب ص ۱۸۵ شماره ۲۶۶»

ص ۵۰ كُلُّ مُدْعٍ كَذَابٌ در کلام سعدی مثل فوق چنین آمده است:

تو باز دعوی پرهیز می کنی سعدی که دل به کس ندهم «كُلُّ مُدْعٍ كَذَابٌ»
و مولوی فرموده است :

خواب می بینم ولیکن خواب نی مدعی هستم ولی کذاب نی
«امثال و حکم دهخدا ج ۳ ص ۱۲۲۹»

ص ۵۲ بَعْضُ الْجِلْمِ عِنْدَ الْجَهْلِ لِلذَّلَّةِ إِذْعَانٌ هُوَ مِنْ قَصِيدَةِ الْفَنْدِ الزَّمَانِي وَاسْمُهُ
شهل بن شیبان قالها فی حرب البسوس اولها :

أَقْبِدُونَا فَإِنَّ الظُّلْمَ لَا يَرْضَاهُ دِيَّانٌ

وَإِنَّ النَّارَ قَدْ تَصْبِحُ يَوْمًا وَهِيَ نَيْرَانٌ

وَفِي العُدْوَانِ لِلْعُدْوَانِ تَوْهِينٌ وَإِقْرَانٌ

وَفِي القَوْمِ مَعًا لِلقَوْمِ عِنْدَ لَيْئَاسٍ إِقْرَانٌ

وَدَعَضُ الْجِلْمِ دَوْمَ الْجَهْلِ لِلذَّلَّةِ إِذْعَانُ
 صَفَحْنَا عَنْ بَنِي ذَهْلِ وَقُلْنَا لِقَوْمِ إِخْوَانِ
 فَلَمَّا صَرَخَ الشَّرُّ بَدَا وَالشَّرُّ عُرْيَانُ
 وَلَمْ يَبْقِ سِوَى الْعُدُوِّ أَنْ دَنَاهُمْ كَمَا دَانُوا
 أَنْاسُ أَصْلُهَا مِنْهُمْ وَدَنَا كَالَّذِي دَانُوا
 فَكُنَّا مَعَهُمْ ذَرْمِي فَنَحْنُ الْيَوْمَ أَحْزَانُ
 وَفِينَا الطَّاعَةُ الْجَاهِلِ عِنْدَ الْحَرِّ عَصِيَانُ
 فَلَمَّا أَنْ أَبَى الصُّلْحَ وَفِي ذَلِكَ خِذْلَانُ

«جامع الشواهد باب الصاد و الفاء»

ص ۵۶ شیخ الاسلام عبدالله انصاری شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبدالله بن ابی منصور محمد بن ابی معاذ علی بن محمد بن احمد بن علی بن جعفر بن منصور بن مت انصاری هروی صاحب آثار منظوم و منشور مانند مناجات نامه و رباعیات متولد در ۳۹۶ و متوفی در ۴۸۱ هجری قمری است. وی کتاب طبقات الصوفیه ابو عبدالله سلمی را در مجلس وعظ املا می کرد که مأخذ جامی در تدوین کتاب نفحات الانس در قرن نهم هجری گردید.

ص ۵۶ المطلب والوجدان توأمان

نظیر آن است در فارسی : عاقبت جوینده یا بنده بود (مولوی) و

هر که جو یا شد بیابد عاقبت مایه درد است اصل مرحمت (مولوی)
 که در عربی نیز آمده است:

مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَهُ وَجَدَ مِنْ دَقِّ دَابَّاءٍ وَلَجَّ وَلَجَّ

گفت پیغمبر که چون کوبی دری

عاقبت زان در برون آید سری (مولوی)

«امثال و حکم دهخدا ج ۲ ص ۱۰۸۵»

ص ۵۸ إِذَا الْمَرْءُ أَعْيَتَهُ الْمَرْؤَةُ نَاشِيًا

فَمَطْلَبُهَا كَهَلَا عَلَيْهِ شَدِيدٌ

هر گاه مرد عاجز و خسته بگرداند او را بزرگی کردن و بخشش نمودن در حالت

مستی جوانی . پس طلب کردن آن مرد آن مروت را در حالت پیری سخت است
 بر آن مرد . «جامع الشواهد باب الالف»
 قائل بیت فوق معلوم نشد. سیوطی در باب حال به عنوان شاهد مثال در
 مورد «تقدیم حال بر ذوالحال مجرور» بیت فوق را آورده است که شاهد بر سر
 «کهلا» است که مقدم بر ذوالحال مجرور (= علیه) آمده است (بهجة المرضية
 المسمی بـ سیوطی ص ۱۰۸) توضیح آن که بجای کلمه «مرؤة» در دو کتاب مرجوع
 کلمه «سیادة» آمده است.

ص ۵۹ عَنِ الْمَرْءِ لَأَتَسْتَلُّ وَأَبْصِرُ قَرِينِهِ

فَكُلُّ قَرِينٍ بِالْمُقَارِنِ يَقْتَدِي

که بیت بعد از آن اینست :

إِذَا كُنْتَ فِي قَوْمٍ فَصَاحِبُ خِيَارِهِمْ

وَلَا تَصْحَبِ الْإِرْدَى فَيَتَرَدَى مَعَ الرَّدَى

از خود شخص مپرس و همنشین او را در نظر بگیر چرا که هر کسی به
 همنشین خود اقتدا می کند. هر گاه در میان جماعتی مجاور بوده باشی، مصاحبت با
 بهترین آنها کن و با پست تر ایشان یار و رفیق مشو زیرا پست شمرده می شوی با
 مرد پست شمرده شده . «جامع الشواهد باب الالف»

و به فارسی گفته اند:

تو اول بگو با کیان زیستی پس آنکه بگویم که تو کیستی

توضیح آنکه در پاره بی از کتب مستشهد به، بجای «ابصر» فعل امر «سل»
 و بجای فعل «یقتدی» کلمه «مهتد» ذکر گردیده است .

شرح بر غرر و درر ج ۱ ص ۸۶ - مقاصد الحسنه ص ۳۷۸ - التمثیل والمحاضره
 ثعالبی ص ۵۲

شعر فوق از عدی بن زید بن مالک بن عدی بن الرقاع العاملی شاعر دربار

حیره در عهد جاهلی متوفا ۶۰۴ است.

برای اطلاع از احوال او رجوع شود به کتاب اغانی ۱۸۲/۸ و ابوحیان

توحیدی در کتاب الصداقة و الصدیق ص ۷۳ بعنوان شاهد مثال در باب «الاقتداء

بالمقارن» بیت فوق را آورده است.

و فِتْيَانِ صِدْقٍ لَسْتُ مُطَّلِعٌ بَعْضِهِمْ
 عَلَى سِرِّ بَعْضٍ غَيْرِ أَنِّي جَمَاعُهَا
 لِكُلِّ امْرِئٍ شِعْبٌ مِنَ الْقَلْبِ فَارِغٌ
 وَ مَوْضِعٌ نَجْوَى لِأِدْرَامٍ أَطْلَاعُهَا
 يَظْلُونَ شَتَّى فِي الْبِلَادِ وَ سِرَّهُمْ
 إِلَى صَخْرَةٍ أَعْيَا الرِّجَالَ انْصِدَاعُهَا

ص ۶۱

چه بسیار جوانمردان راستین که راز دار و سر پوش بودند (المعنی :
 أَنَّهُمْ يَصْدُقُونَ فِي الْوُدِّ وَ لَا يَدْخُونُ = یعنی در دوستی صادق و پایدارند و
 هر گز خیانت نمی کنند.)

برای هر مردی (از جوانان و دوستان راستین) در قلب خویش شکافی و بیغوله‌یی
 خالی دارم (المعنی : لِكُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ جَانِبٌ مِنَ الْقَلْبِ فَرِغَ لَهُ وَ خُصَّ بِمَوْضِعِ
 سِرِّهِ) و جایگاه رازی که آهنگ دیده و رشدن بر آن نرود (هیچ کس نطلبد که بر آن
 واقف شود) ، (النَّجْوَى قَجْرِي عَلَى أَحْتِمَامِ الْمَصَادِرِ كَالدَّعْوَى وَ الْعَدْوَى وَ
 أَلْفَهُ لِيَلْتَأَنِيثَ وَ يُوصَفُ بِهِ الْأَمْرُ الْمَكْتُومُ.)

پراکنده می شوند در شهرها و رازایشان بر سنگ خاره بی است که مانده و
 عاجز کرد مردان را شکافتن آن.

(المعنی : يَغِيبُونَ عَنْهُ وَ سِرَّهُمْ مَكْتُومٌ عِنْدَهُ كَأَنَّهُ أَوْدَعَ صَخْرَةَ
 أَعْجَزَ الرِّجَالَ صَدْعُهَا وَقَوْلُهُ إِلَى صَخْرَةٍ أَي مَضْمُومٌ إِلَى صَخْرَةٍ فَتَعَلَّقَ إِلَى
 بِفِعْلِ مَضْمَرٍ دَلَّ عَلَيْهِ الْكَلَامُ)

مقصود اینست که سخت رازدار و راز پوشند که پنداری راز دل آنها در
 درون سنگ نهفته است.

ایات فوق در شرح حماسه ابی تمام (ج ۳/۷۵) ذیل «باب الادب» به
 «مسکین دارمی» نسبت داده شده است. مأخذ اشعار و قایل سه بیت فوق را حضرت استاد

جلال‌الدین همایی دامت افاداته العالیه راهنمایی فرموده‌اند که سپاس قلبی از ایشان برای نگارنده این سطور ، از مقوله فرایض است.

اما در کتب مستشهد به (مانند کتاب حاضر) بیت سوم را با تقدیم بر بیت دوم آورده‌اند. در کتاب کلیله و دمنه نیز دو بیت اخیر آن بر رسم استشهاد (چاپ مینوی ص ۴۹) آورده شده است.

مسکین دارمی - اسمش ربیعة بن عامر بن انیف بن شریح بن عمرو بن عدس بن زید بن عبدالله الدارمی التمیمی از اشراف قبیله تمیم و از اهالی عراق و همروزگار فرزندق بود. مسکین لقب یافت بخاطر سرودن اشعاری که در ضمن آن گفته بود:

أدنا مسکین لمن انکرنی بیت متداول زیر از اوست:

اخاک اخاک ان من لا آخاله کساع الی الیهیجاء بغير سلاح

وفاتش بسال ۸۹ هـ ق اتفاق افتاد. (الصدائقة والصدیق ص ۲۶۳ و

(۴۶۵)

ص ۶۱ آله الریاسة سعة الصدر در تأیید این سخن ، کلامی است که در ذیل نقل می‌شود اما مأخذ آنرا بیاد ندارم که در کجا خوانده‌ام:

لا یتحق انسان الریاسة حتی یجتمع فیہ اربع خصال : یصرف
جہله عن الناس و یحمل جہلهم و یتروک ما فی ایدیدهم و یبذل ما فی
یدہ لهم»

ص ۶۲ رضی بالذل من کشف ضره لغيره راضی شد بخواری کسی که اظهار کند بدی حال خود را از برای غیر خود. مراد اینست که اظهار بدی حال خود باعتبار پریشانی یا غیر آن نزد کسی باعث خواری این کس می‌شود نزد او ، پس تا ضرور نشود ، اظهار نباید کرد.

«شرح بر غرر و درر ج ۴ ص ۹۳»

ص ۶۳ من یحرم الرفق یحرم الخیر در سنن ابن ماجه (کتاب الادب ۳۳) شماره ۹ باب الرفق جزء ۲ ص ۱۲۱۶ سلسله اسناد فوق آمده است و مفهوم آن اینست:

من جعله الله محروماً من الرفق ، ممنوعاً منه ، فقد جعله محروماً
من الخیر کله اذا الخیر لا یتسب الا بالرفق والتأنی و قدرك الاستعجال
فی الامور .

ص ۶۲ انس مالك ابو حمزه انس بن مالك بن نصر بن ضمضم بن زید انصاری خزرجی از صحابه حضرت رسول (ص) و در شمار عابدان و زاهدان روزگار خود بود و در میان سالهای ۹۳-۹۱ در بصره در گذشت.

ص ۶۲ ابو ضمضم نام مردی از اتقیای روزگار پیغمبر (ص) و یا اندکی پیش از آنست. صاحب الاصابه و مؤلف استیعاب و دیگر علمای رجال آورده اند که رسول اکرم (ص) فرمود: **الاحبُّون ان تکتوبوا کاتبی ضمضم**. قالوا یا رسول الله و من ادو ضمضم؟ قال ان اباضمضم کان اذا اصبح قال: اللهم انی قد تصدقت بعرضی علی من ظلمنی... .

و در این حدیث ارشاد است در تحمل و بردباری در مقابل بدزبانی و دشنام سفهائ قوم.

ص ۶۳ روز حنین حنین: نام موضعی است میان مکه معظمه و طائف که در آن جا کفار با حضرت رسول اکرم (ص) نبرد کرده اند

ص ۶۴ قال النبی سعد غیور و اذنا اغیر من سعد

مستند نویسنده ، حدیث ذیل است:

اَعْجَبُونِ مِنْ غَيْرَةِ سَعْدٍ فَوَاللَّهِ لَافَا اغیر مِنْهُ وَاللَّهُ اغیر مِنْی مِنْ اجْلِ غَيْرَةِ اللَّهِ حَرَمَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ

«احادیث مثنوی ص ۱۸»

و مراد از سعد، سعد بن عباد خزرجی انصاری مکنی بابا ثابت از بزرگان صحابه و نقیب بنی ساعده و سید خزرج بود. گویند مردی بسیار غیور بود و این خبر که سید فرمود: «**اِنَّ سَعْدًا لَغَيُورٌ وَاِنِّي لَاغَيِّرُ وَاللَّهُ اغَيِّرُ مِنْهَا**» از سعد ، او را اراده نموده و بعضی دیگر گویند این خبر را در باره سعد بن معاذ فرموده است نه سعد بن عباده .

وقتی که پیغمبر رحلت نمود، سعد بن عباد ، طمع در خلافت بست و در سقیفه بنی ساعده ، مجلسی آراست و جماعت انصار را بخواند تا برای خویش از آنان بیعت بستاند. ابو بکر صدیق و عمر خبر شدند و بدانجا شتافتند و مردم با ابو بکر

بیعت نمودند و سعد با ابو بکر بیعت نکرد و بشام رفت و در حوران مقیم شد، و تا خلافت عمر در آنجا بود و در سال پانزده یا چهارده هجری وفات یافت. گویند قبرش در منبجه که قریه یی در غوطه دمشق است، می باشد.

الاصابه فی معرفة الصحابه ج ۲ ص ۲۷ والاستیعاب ج ۲ ص ۳۲ واسد-

الغابه ج ۲ ص ۲۸۳

«نگاه کنید به تعلیقات حدیقه الحقیقه تألیف آقای مدرس رضوی»

سعدی در غزلی از طبیات به مطلع:

به فلک می رسد از روی چو خورشید تو نور

قل هو الله احد چشم بد از روی تو دور

به سعد غیور اشارتی لطیف دارد و در مقطع غزل گفته است:

سختم آید که به هر دیده ترا می نگرند

سعدیا غیرتت آمد؟ نه عجب سعد غیورا

غزلیات سعدی چاپ فروغی ص ۱۶۳ (طبیات)

ص ۶۶ بو الحسن انطاکی عین این داستان را فریدالدین ابو حامد محمد بن ابو بکر ابراهیم

بن اسحاق عطار نیشابوری (۶۲۷-۵۳۷ هـ ق) در شرح احوال احمد بن عاصم

انطاکی در تذکره الاولیاء (ص ۴۱۳ چاپ دکتر استعلامی) آورده است.

تعلیق و توضیح بر کتاب تحفة الاخوان در روز پنجشنبه هفتم

بهمن ماه ۱۳۵۰ هـ ش برابر با دهم ذیحجه الحرام (=

عید قربان) ۱۳۹۱ هـ ق در شهر اهواز پایان پذیرفت .

محمد دامادی

فرہنگ نوادری لغات تحفۃ الاخوان

اخى / ۴۴

برادر من - این لقبی بوده است که فتيان (جوان مردان) به یاران و هم مسلکان خود می داده اند مثل برادر خواندگی که در بین مسلمانان رایج بوده است. فتيان، جماعتی متشکل بودند با قواعد و رسوم خاص که در قرون اولیه اسلام در خراسان و ماوراءالنهر پیداشدند و اندک اندک در نواحی دیگر، نفوذ کردند. این دسته از مردمان که خود را «فتی» و «جوانمرد» می خواندند، يك سلسه قوانین و رسوم را مراعات می کردند که برای مطالعه آنها باید به رحله ابن بطوطه ج ۱ ص ۲۲۵ مراجعه کرد. (فرهنگ لغات مثنوی) به هر صورت کلمه «اخى» عنوانی بوده است که در جلو نام بزرگان اهل «فتوت» که مسلک خاصی داشته اند، درمی آورده اند. چنان که کلمه بابا در اول نام عنوانی بوده است که در زمان سلجوقیان در جلو اسم مشایخ صوفیه درمی آورده اند. مانند بابا طاهر و بابا افضل و مانند آنها.

ادخار / ۲۸

ذخیره کردن ، اندوختن، جمع و پس انداز کردن چیزی را

ارتضاء / ۵۵

ارتضاء لصحبتہ ولخدمته : رضیه

خشنودی از کسی نمودن و او را پسندیده داشتن و ستودن .

ارتیاض / ۴۳

رام شدن بر اثر تعلیم، ریاضت کشیدن.

ارجاس / ۵۱

دارا شدن. بدست آوردن، تصرف چیزی که متعلق به عموم باشد

اختلاط / ۵۵

اختلط : امتزج

آمیخته شدن، درهم شدن، درآمیختن .

اختلال / ۴۸

اختل الامر: وهن

سست و تباه شدن کار ، خلل پذیرفتن ،

نابسامانی ، آشفتگی فکر .

اختیار / ۷

اختاره من الرجال : اصطفاه من بينهم .

برگزیدن: انتخاب کردن .

اخطار / ۲۹

ج خطر: بلاها مهلكه ها، سختی ها

اخفاء / ۳۶

پوشیده داشتن، پنهان داشتن

اخلاص / ۸

احلص الطاعة: ترك الرياء فيها: خالص کردن،

عقیده پاک داشتن، خلوص نیت داشتن

اخوان صفا / ۴

یاران يك دل و يك جهت، درویشان هم مسلک -

و «اخوان الصفاء و خلان الوفاء» نام

گروهی است که در قرن چهارم بمنظور نشر

علوم عقلی و نزدیک ساختن دین و حکمت

به يك دیگر و آگاه ساختن عامه از مبانی

حکمت نظری و عملی ، رسالات مختصر

و ساده بی - بدون ذکر نام مؤلف - نوشتند

و انتشار دادند .

«رسالة اخوان الصفا تأليف دكتور صفا و

لغت نامه دهخدا :

الرجس : القدر : كثافت ، هر کار زشت و ناپسند، وسوسه شیطان .
 ارزانی داشتن / ۳-۵۰
 عطا کردن، بخشیدن، چیزی بسیار ارزنده را در حق کسی نالایق و ادا داشتن (کلیله ح ۳۷۱)
 ازار / ۱۳
 به کسراول دستار، فوطه، لنگ، زیرجامه، شلوار در معنی مطلق جامه و پوشش و پوشیدنی نیز آمده است.
 اسافل / ۱۶
 ج اسفل / پائین تران، فرودستان (طبقه پست) - زیر دستان.
 استیداع / ۴۰
 بامانت چیزی را نزد کسی گذاشتن، امانت خواستن
 استبشار / ۴۴
 استبشر به: بشره شادمانی یافتن و از دیدار کسی شاد شدن - گشاده رویی
 استبطاء / ۲۶
 استبطاه: وجده قدابطاً
 کسی را در کار و در رفتن کند یافتن و ازو شتاب طلب کردن
 استجلاء / ۳۵
 استجلت فلان الشی: ظهرت و استکشفه
 استحسان / ۱۵
 استحسنة: عده حسنا: نیکو داشتن، نیک شمردن، ترك کردن قیاس و اختیار کردن چیزی است که اخذ آن برای مردم آسان باشد (تعریفات جرجانی)
 استحقار / ۲۹
 استحقرة: استصغرة و رآه حقیرا
 خوار داشتن، خردانگاشتن، خواری.
 استحضار / ۵۲
 استحضر الشی، جعله حاضرأ و طلب حضوره. حاضر کردن، بحضور خواستن، یادآوری کردن
 استغراق / ۸
 همه را فرا گرفتن، غرق-شدن، فرورفتن در امری - سخت سرگرم شدن بکاری.
 استرداد / ۴۰
 استرد الشی: طلبه و سأل ان یرده علیه . و اخواستن، بازستاندن، پس گرفتن
 استعادت / ۱۱
 استعاده: صیره عادة لنفسه و استعاده فلانا: ساله ان یعود . بازگشت چیزی را خواستن، دوباره خواستن، عادت به چیزی کردن.
 استعتاب / ۲۶
 بخشیدن کسی را رضا و خواستن از روی رضا و بازگردیدن از بدی . (آنندراج)
 استعظام / ۲۷
 استعظم الامر: عده عظیمأ بزرگ شمردن، بزرگ منشی کردن
 استعلاء / ۴۹
 استعلی الشی: صعده، عده و وجده عالیأ (از ع ل و) بلندی خواستن، برتری جستن، بلندی
 استغفار / ۲۰
 استغفرة اياه: طلب منه ان یغفره له: آمرزش خواستن، طلب مغفرت کردن
 استغناء / ۶۲
 استغنی الله: سأل ان یغنیه

الرجس : القدر : كثافت ، هر کار زشت و ناپسند، وسوسه شیطان .
 ارزانی داشتن / ۳-۵۰
 عطا کردن، بخشیدن، چیزی بسیار ارزنده را در حق کسی نالایق و ادا داشتن (کلیله ح ۳۷۱)
 ازار / ۱۳
 به کسراول دستار، فوطه، لنگ، زیرجامه، شلوار در معنی مطلق جامه و پوشش و پوشیدنی نیز آمده است.
 اسافل / ۱۶
 ج اسفل / پائین تران، فرودستان (طبقه پست) - زیر دستان.
 استیداع / ۴۰
 بامانت چیزی را نزد کسی گذاشتن، امانت خواستن
 استبشار / ۴۴
 استبشر به: بشره شادمانی یافتن و از دیدار کسی شاد شدن - گشاده رویی
 استبطاء / ۲۶
 استبطاه: وجده قدابطاً
 کسی را در کار و در رفتن کند یافتن و ازو شتاب طلب کردن
 استجلاء / ۳۵
 استجلت فلان الشی: ظهرت و استکشفه
 استحسان / ۱۵
 استحسنة: عده حسنا: نیکو داشتن، نیک شمردن، ترك کردن قیاس و اختیار کردن چیزی است که اخذ آن برای مردم آسان باشد (تعریفات جرجانی)
 استحقار / ۲۹

اضیاف / ۶۵

ج ضیف، الضیف: النزیل ینزل علی غیره وقد
یجمع علی ازیاف و ضیوف: مهمانان

اطوار / ۳

ج طور، به فتح اول، چگونگی ها، حالات

اعالی / ۱۶

ج اعلی: برتران، والاتران، بلند پایگان

اعتبار /

اعتبر الشئی: اختبره و نظر فیه ورده الی

نظیره فحکم علیه بحکمه

پند گرفتن، عبرت گرفتن

اعتصام / ۴۷

اعتصم به: امسکه بیده: دست در زدن، چنگ

در زدن، پناهنده شدن.

اعجاب / ۵۰

اعجبه الامر: حمله علی العجب منه: بشگفت

آوردن کسی را، عجیب دانستن، بشگفت

آمدن، خوش آمدن، خود پسندی.

اعراض / ۸

روی بر گردانیدن، رخ تافتن

اعزاز / ۲۷

اعزه: جعله عزیزاً: ارجمند و گرامی داشتن.

اعنی / ۱۲

(متکلم وحده از مضارع): قصد می کنم.

کلمه بی است که هنگام تفسیر و توضیح مطلبی

بکار می رود. «مشتی آسمان جلال و منقبت،

اعنی خداوندخواجۀ جهان...» مرزبان نامه

ص ۷

افاضت / ۵۰

افاض الماء علی جسده افاضة: افرغه

خواستار بی نیازی بودن - بی نیازی از
ماسوی الله (آنچه جز خداست) و نیاز و فقر در
برابر خداوند است.

استفتاح / ۳۶

استفتح الباب: فتحه و- الشئی بکذا- ابتداء
به و - فلان طلب الفتح واستنصر. نصرت
خواستار، فتوح و گشایش طلبیدن، خواستار
رفع دشواری از کاری شدن.

استمالت /

استمال: مال واستعطفه (از م ی ل) کسی را

به سخن خوش به سوی خود خواندن -

دلجویی کردن

استنکاف / ۵

استنکف الرجل: استکبر و- منه: امتنع انفة

حمية و استکباراً

سریچی کردن، امتناع کردن و ابا کردن.

استیفاء / ۴۳

استفاء المال: اخذه فیئا

تمام بازستدن، انتفاع و بهره بردن از کار

یا مال غیر با اجازه او.

استیناس / ۴۴

استانس: ذهب توحشه واحس انسیا

آرام گرفتن، خو گرفتن، انس گرفتن

اصابت / ۳۹

از (ص وبوصی ب): رسیدن به، درست

رسیدن، راست آمدن بسوی.

اصفیاء / ۳۸

ج الصفی: الحیب المصافی. ج اصفیاء: پاکان،

برگزیدگان

ذریتم و اشهدهم علی انفسهم بر بکم قالوا
بلی... و «عهدالست»: پیمانی که در روز
الست خدای از ارواح بنی آدم گرفت...

امالت/۵۱

میل دادن، برگردانیدن، خم دادن

امانی/۵۸

ج امنیت: آرزوها.

امثال/۵۸

امثل امره: عمل علی مثال و اطاعه: فرمان
بردن، فرمان برداری کردن.

امتحان/۱۱

امتحنه: اختبره: آزمودن، آزمایش کردن.

انبعاث/۱۷

انبعث: اندفع و فلان فی السیر: اسرع.
برانگیخته شدن، روان شدن، فرستاده شدن

انتصار/۶۱

انتصر منه: انتقم منه. انتصر علیه: استظهر.
انتصر: امتنع من ظالمه: یاری دادن، پیروزی
یافتن، پیروز شدن، غالب گردیدن، داد
ستدن.

انتصاف/۴۳

انتصف: اخذ حقه منه كاملا حتی صار و
ایاه علی النصف. به نیمه رسیدن، نصف چیزی
را گرفتن، حق خود را از کسی گرفتن

انجاز/۴۸

از (ن ج ز) روا کردن وعده و وفا به وعده

انحصار/۱۷

انحصر: انحبس و تضایق: در تنگنا افتادن،
محدود بودن، مخصوص بودن امری به کسی

فیض رسانیدن، بهره دادن، پر کردن ظرف
تا حدی که لبریز گردد.

افترا/۱

تهمت زدن، بدروغ نسبت خیانت یا عمل
بدبه کسی دادن.

افتقار/۲۱

افتقر: صار فقیراً: نیازمند و فقیر و بی نواشدن.

اقتصار/۴

اقتصر علی کذا: اکتفی به ولم يتجاوزه
الی غیره، بکوتاهی پرداختن

اقتناء/۱۶

به دست آوردن.

اقدار/۶۴

ج القدر: الوسخ و قد يطلق علی الغائط: کثافات

اقلاع/۲۰

اقلع عن الامر: کف عنه: باز ایستادن، دور شدن

اکتحال/۳۸

سرمه کشیدن

اکفاء/۴۴

ج الکفو: المماثل: همانندان، اقران

اکمال/

کامل کردن، تمام نمودن، رسانیدن.

اکوان/۳

هستی ها، موجودات

التفات/۲۸

بازنگریستن، روی آوردن، مهربانی، لطف.

الست/۳۶

آیانیستم اشاره به آیه ۱۷۱ سوره ۷-اعراف:
«واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم

اهتزت الابل: تحرکت فسی سیرها لحداء الحادی	انشرح/۳۶
اهتزت الارض: انبتت	انشرح مطاوعة شرح يقال «شرح الله صدره لقبول الخير فانشرح» ای وسعه فاتسع: گشاده شدن، باز شدن، گشایش.
جنیدن شتر به آواز حدی، شادمان گردیدن،	انظلام/۱۵
اهل الحیل/۲	انظلم فلان: احتمال الظلم: توسری خوری.
مردم حیلہ گر، حیلہ گران	انفت/۶۱
اهواء/۴۴	ننگ داشتن از ماده انف و در فارسی به معنی خسارت و نقصان و زیان است:
ج هوی: العشق یكون فی الخیر والشرو ارادة النفس يقال فلان من اهل الاهواء:	هر آینه انفت کرده باشد از دانش کسی که جز به ثنای تو باشدش مفخر (مختاری غز نوی)
ای ممن زاغ عن الطريقة المثلی و یسمى اهل الاهواء باهل البدع و فی تعریفات السید «الهوی میلان النفس الی ماتسلذمن الشهوات من غیر داعیة للشرع...»	انفتاح/۳۸
اهواء: کامها، خواستها، خواهشها	مطاوع فتح. فتحت الشی فانفتح: ای فرجته فانفرج
اهوال/۵۴	انقیاد/۱۲
ج هول: المخافة: ترسها، بیمها	رام شدن، مطیع شدن، کسی را گردن نهادن
ایثار/۱۱	انکشاف/۳۲
آثره: اختاره واکرمه و فضله: بذل و عطا کردن، مقدم داشتن دیگران و ترجیح دادن آنان بر خود در کل امور.	انکشف الشی: ظهر: برهنه و آشکار و پدیدار گشتن
ایداع/۴۷	انوثت/۲۲
اودعته مالا: به ودیعت گذاشتم مال در نزد او. امانت گذاشتن.	زن بودن
ایعاد/۸	اوطار/۸
اوعده: تهدده يقال اوعدنی بالسجن: هددنی السجن. تهدید کردن، ترسانیدن.	نیازمندیها، حاجات ج و طر به فتح اول و دوم
ایهام/۵۰	اهتداء/۳۹
به گمان افکندن، پنداشت.	اهتدی مطاوع هدی يقال «جعل لكم النجوم لتهدوا بها»
باقیات صالحات/۲۸	راه یافتن، راه راست گرفتن، راه بردن، هدایت شدن
عملهای صالح، کارهای نیکو، اعمالی که ثواب	اهتز از/

اخروی نصیب شخص کند.

بینونت/۴۷

بان الشيء عن الشيء: انقطع عنه، بان القوم :
فارقوا جدایی، مفارقت.

تأذی/۲۹

اوصلت اليه المكروه فتأذی به: رنج کشید
و آزرده شد از وی

تبدل/۵۳

تبدل: تغیر، دیگرگون شدن، بدل شدن

تبذیر/۵۱

بذر المال: فرقه اسرافاً

تبر/۱۵

تبرامنه: تخلص. دوری کردن، بی زاری
جستن، شفا یافتن بیمار

تبرع/۲۳

تبرع بالعطاء فعله غیر طالب عوضاً
بدون توقع پاداش کاری نیک کردن.

تبعث/۱۰

بزه، باد افراه، فرجام بد،

تجرد/۲۵

تجرد: تعری تجرد زید لامره: جدفیه
وتفرغ له پیراسته بودن، برهنه شدن.

تحریض/۴۲

حرضه عليه: حثه عليه ومنه في القرآن «وجاهد في
سبيل الله لا يكلف الانفسك وحرص المؤمنین.»
انگیختن، ترغیب و تحریک کردن.

تخویف/۸

خوفه: جعله يخاف وقيل صيره بحال يخافه
الناس و منه. ترسانیدن، بیم دادن

تذلل/۲۲

تذلل له: خضع وتواضع
خواری نمودن، فروتنی کردن، رام شدن.

تراکم/۱۰

تراکم الشيء: اجتمع مع ازدحام وكثرة
روی هم افتادن، برهم نشستن، انبوه شدن.

ترفع/۶۱

ترفع: تعلی و- الشيء والرجل: رفعه
برتری نمودن، بلندی جستن، خود را برتر
گرفتن، تکبر ورزیدن

تزکیه/۱۶

زكاة الله: انما وطهره وفي سورة براءة «خدمن
اموالهم صدقة تطهرهم و تزكيتهم بها» ای
تنمی حسناتهم وترفعهم الى منازل المخلصین
و- فلان ماله: ادى عنه زكاته: پاکیزه
گردانیدن، بی آرایش کردن، ستودن، زکات
دادن.

تساهل/۲۱

تساهل: تلاينا وتسامحا: سهل گرفتن بريك
دیگر، آسان گرفتن، بنرمی رفتار کردن،
سهل انگاری.

تسخیر/۵۲

تسخردا به له: ركبهار بلاجرة و- به: بمعنی
سخر. مسخره کردن، ریشخند کردن.

تسرع/۲۸

تسرع بالامر: بادربه تسرع الى الامر: عجل

تشجیع/۷

دلیر گردانیدن، جرأت دادن

تشدد/۷

تعفف / ۱۶

از عفاف و عفت: پرهیزگاری کردن، پاکدامنی

تعليق کردن / ۴

از مصطلحات متداول قدیم است به معنی جزوه نویسی و یادداشت برداشتن به طوری که معمول طلاب و محصلان قدیم بود که تقریرات و امالی و افادات استاد را برای خود یادداشت برمی داشتند و می نوشتند و به این مناسبت کلمه «تعليق» به معنی مطلق نوشتن و کتابت کردن هم استعمال شده است. (داستان دز هوش ربا / ۵۹ حاشیه استاد همایی)

ابو حیان توحیدی آورده است که: «التعليق في حواشي الكتب كالشوف في آذان الابكار.» (البصائر ۱/۱۳۱) و بیهقی در تاریخ خود مگوید: «آنچه گویم، از معاینه گویم و از تعلیق که دارم و از تقویم (چاپ فیاض ۱۵/۵)، این همه دیدم و بر تقویم این سال تعلیق کردم (ایضاً ۲۲۶)، فاضلی از خاندان منصور، نام او مسعود، اختلاف داشت، نزدیک این قاضی و هرچه ازین باب رفتی تعلیق کردی (ایضاً ۵۹۲) حاشیه کلبله و دمنه / ۱۳۲ - از استاد مینوی

تعلم / ۵۹

به عمل پرداختن، کارورزیدن.

تغليب / ۴۱

چیرگی دادن، چیره کردن

تفاریق / ۵۳

ج تفریق: پراکندهها

تشدد: تقوی، تصلب فی امور، اسرع سخت شدن، تندی نمودن، راندن

تشریح / ۳۹

شرح الطريق، بینه و فلان فی الماء: خوضه

تشویر / ۱۹

شور به: خجل کردش: شرمساری، سرافکنده و شرمنده شدن

تصرف /

تصرف فی الامر: احوال و تقلب فیه و - به الاحوال: تقلب علیه: بدست آوردن، چیزی را به میل خود تغییر دادن. دست اندازی.

تصریح / ۳۵

صرح الحق عن محضه: کشف عن خالصه
صرح فلان بما فی نفسه: ابداه و اظهره
پیدا کردن. آشکارا و روشن گفتن

تطبع / ۵۰

تطبع باخلاقه: تخلق، تطبع النهر بالماء:
فاض به من جوانبه

تعبد / ۱۹

تعبد الرجل: تنسك و انفراد للعبادة
تعبد فلانا: صیره كالعباده و دعاه للطاعة
عبادت کردن، چیزی را بی چون و چرا پذیرفتن، پرستش

تعرف / ۳۴

تعرف الاسم: ضد تنکر و تعرف فلان ما عند فلان: تطلبه حتی عرفه: آشنا شدن، شناختن.

تعريضات / ۳۵

ج تعريض:

بکنایه و سر بسته سخن گفتن

هلاک شدن، نابود گشتن، هر چیزی که سر-
انجامش نابودی باشد .

ثنویت / ۸

دوگانگی، دوگانه پرستی .

جافی / ۵۰

(اسم فاعل از جفا) ستم کار.

جبار / ۸

قاهر، مسلط، متکبر

جبلت / ۹

طبیعت، سرشت، فطرت، اصل.

جزع / ۲۹

ناشکیبایی و بی تابیی کردن

جزم / ۲۰

استوار کردن، عزم کردن اجرای کاری را
بی تردید.

جزیل / ۲۸

فراوان، بسیار، بزرگ.

جسیم / ۷

زیبا اندام

جلادت / ۵۴

چابک و نیرومند بودن، شجاعت.

جودت فهم / ۳۶

خوش فهمی، سرعت انتقال، زود یابی.

جهت / ۱۹

کلمه «جهة» به کسرا اول دارای چندین معنی
است که از آن جمله: سبب و سوی می باشد
و در کتابت عربی به هر دو معنی با تاء کوتاه
یعنی مدور نوشته می شود. اما در فارسی
اگر به معنای سبب و علت باشد، باید آن را

تفصیل / ۵۲

ج تفصیل: شرح و بسطها، فصل های متمایز
از هم .

تفاضل / ۲۴

از هم فزون آمدن، برتری جستن بر یکدیگر.

تفاوت / ۲۴

از هم جدا و دور شدن، عدم موافقت،
اختلاف

تفریط / ۱۵

فرط الشی: ضیعه: تباه کردن، کوتاه آمدن

تفنین / ۳۹

التفنین: طرائق فی الثوب لیست من جنسه
یقال «ثوب ذو تفنین» و قیل اختلاف فی
نسجه برقة فی مکان منه و کثافة فی آخر یقال
«ثوب به تفنین»

رجل مغنن: کبیر سببی الخلق .

تلوینات / ۵۴

ج تلوین: رنگ کردن، گونا گونی، رنگارنگی

تمسک / ۴۷

چنگ در زدن، دستاویز ساختن.

تنزه / ۶۳

دوری جستن، پاك بودن

توبت نصوص / ۲۰

توبه راست، توبه بی که باز رجوع نکنند
بر آنچه از آن توبه کرده باشند .

تودد / ۴۴

اظهار دوستی کردن، دوستی کسی را جلب
کردن .

تهلکه / ۵۲

اندازه، آن چه مفاخر اجداد که بشمرند و یاد کنند. گوهر نیک.

حسبان / ۵۰

نگاه کنید به ذیل ص ۵۰ تحفة الاخوان .

حسنى / ۲۴-۴۵

مؤنث «احسن» نیکوتر، عاقبت نیکو.

حصاء / ۵

بدقت برشمردن چیزی را و نگاه داشتن شماره آنست.

حضيض / ۴۸

نشیب، پستی، جای پست در پایین کوه یا در زمین .

حطام / ۵

ریزه گیاه خشك، پاره و شکسته از چیزی خشك، خرده و ریز، مال دنیا

حظوظ / ۶۲

حظ: بهره ها، برخوردارى ها، خوشى ها.

حق اليقين / ۸

رجوع شود به تعلیقات ص ۷۴

حلق سر / ۱۶

این اصطلاح فقهی است و سر تراشیدن را

گویند و یکی از اسباب تحلیل محرم است

در حج (شرح لمعه ج ۱ ص ۱۶۹)

فرهنگ علوم دکتر سید جعفر سجادی

حیز / ۳

از (حوز) جای، مکان، محل، کرانه، هر چیز

حيض الرجال / ۳۵

غیبت و کلام بی فایده . (غیاث اللغات)

(آندراج)

خبیر / ۵۳

باتاء کوتاه نوشت و اگر به معنای سوی و جانب باشد باید با تاء دراز نوشته شود. از جمله کسانی که تصریح بر این مطلب کرده اند، مؤلف غیاث اللغات می باشد که آن را ذیل کلمه «جهة» از شرح بهلول بر دیوان حافظ نقل کرده و در غیر این مورد قاعده کتابت تاء اینست: هر تاء آخر کلمه که در عربی موقع وقف تبدیل به «ها» می شود، در رسم الخط عربی با تاء کوتاه باید نوشته شود ولی در رسم الخط فارسی با تاء دراز نوشته می شود زیرا در فارسی در هر حال آن کلمه با تاء خوانده می شود نه با هاء و اصل در کتابت تابع تلفظ بودن است .

«حاشیه ص ۷ دیوان صابر همدانی، زکیوان

سمیعی»

حدائث / ۵۷

نوشتن، تازه گردیدن، ابتدای هر چیز، آغاز

جوانی .

حروب / ۲۸

ج حرب / جنگ ها، کارزارها .

حریت / ۱۹

آزادی، آزادگی / ملکه بی است نفسانی

که نگهبان نفس است به نحو حراست

جوهری نه صناعی و کسی که قواعد عقلی

او قوی تر باشد، حریت او زیادتر است و

بعکس کسی که قوای عقلی او کم تر باشد،

برده شهوات و امیال نفسانی خود می شود.

حریف /

هم پیشه، همکار، رفیق، یار .

حسب / ۱۳

دواعی/۵	آگاه، مطلع، آزموده.
ج داعیه : سبها، انگیزه‌ها	خرقه/۱۶
دیات/۴۳	قطعه‌یی از پارچه یسا لباس، جامه‌یی که از
ج دیت (= دیه) : پولی که قاتل یا اقوام	قطعات مختلف دوخته‌شود. لباس‌درویشان
او برای جبران قتلی که واقع شده، پردازد،	صوفی نهاد .
خون بها.	خصاست/۲۲
ذروه/۲۴	خسیس و فرومایه بودن. پستی، فرومایگی
به کسر اول	خطیئات/۲۹
سرکوه، بالای هر چیز، نوك سر	ج خطیئه: گناه‌ها، خطاها
ذمایم/۱۶	خلت/۱۱
ج ذمیمه : نکوهیده‌ها	المصادقه والاخاء. دوستی و برادری
راجح/۲۵	خلیقت/۹
غالب آمده، چربیده، افزون (اسم فاعل از	سرشت، طبیعت، خوی و عادت، آفریده
رجحان)	خدا، مردم
راسخ/۶	خمود/۱۹
برقرار، استوار، پایدار (اسم فاعل از	خاموش شدن زبانه آتش، خاموشی.
رسوخ)	خنوئت/۲۲
ربانی/۶۴	خنثی (نه مرد و نه زن) بودن
مرد خدایی، خداشناس، راسخ در دین	دال
ربوبیت/۴۷	دلالت‌کننده، هدایت‌کننده، راه‌نماينده.
خدایی، پروردگاری، الوهیت.	دعت/۲۰
رجولیت/۲۲	الدعة (از ودع) الراحة و الخفض والسعة
مرد بودن، مردی، مردانگی.	و السکینه : سکون نفس در وقت حرکت
رخا/۶۲	شهوت و مالک زمام خویش بودن.
از (رخ و): فراخی روزی، فراوانی نعمت،	دمائت/۲۸
آسانی	همواری و حسن خلق و نرم‌خویی
رشح/۱۲	(آندراج)
تراویدن آب، تراوش آب.	دنائت/۱۹
رکاکت/۲۷	پستی، پست‌فطرتی، فرومایگی
سستی، کم‌خردی.	

می شود . زیرا در آن صورت ماده اشتقاقش (سؤر) می باشد . و معنای لغوی سؤر ، قطرات باقی مانده آب در ته ظرف است . و حریری در کتاب (درة الغواص) درباره این که سائر به معنای باقی است یا به معنای جمیع بحث مفصلی کرده است که طالبین بایستی به آن کتاب مراجعه کنند . (حاشیه دیوان صابر همدانی ص ۱۴ - از کیوان سمیعی) در کتاب کلیله و دمنه ، به رسم استشهاد آمده است :

فظن بسائر الاخوان شراً

ولا تأمن علی سر فؤاداً

(کلیله و دمنه ص ۹۹ تصحیح استاد مینوی)
و سعدی در باب اول کتاب گلستان (در سیرت پادشاهان) آورده است : « یکی از ملوک خراسان محمود سبکتکین رادر خواب دید .. که جمله وجود او ریخته .. مگر چشمانش که همچنان در چشم خانه همی گردیدند .. «سایر» حکما از تعبیر آن فرو - ماندند مگر درویشی که گفت هنوز نگرانست که ملکش باد گرانست .»

سباع / ۱۷

ج سبع: درندگان

سبکساری / ۲۰

حالت و کیفیت سبکسار، بی وقار، فرومایه.

سداد / ۳۹

برراه راست بودن استقامت داشتن

سریان / ۱۵

رفتن چیزی در اجزای چیزی. نفوذ کردن

رمق / ۲۵

بقیه جان، تاب، توان.

رندان / ۵۴

ج رند : لاقید ، لاابالی ، آن که پای بند آداب و رسوم عمومی و اجتماعی نباشد.

رویت / ۵۰

اندیشه در امور، فکر، تأمل.

ریبت / ۱۰

اضطراب، قلق، شك، گمان.

زفاف / ۳۲

عروس را به خانه شوهر فرستادن، عروسی.

زلت / ۲۹

به فتح اول. لغزیدن؛ لغزش. خطا.

زی / ۴

هیئت، پوشش، شعار.

زیادات / ۳۹

ج زیادت: افزونی ها، پیشی ها.

سایر / ۱۲

کلمه «سائر» دارای خصوصیتی است که برای ارباب فضل و ادب قابل توجه است. این کلمه دارای دو معنی است: یکی سیر کننده ، دیگری باقی . اگر به معنی سیر کننده باشد، چون ماده اشتقاق آن سیر است و سیر اجوف یایی است بنا بر این مانند تمام اسم فاعل هایی که اجوف واوی و یایی هستند. اسم فاعل این کلمه جایز است با یا به صورت (سایر) یا با همزه (سائر) نوشته و خوانده شود اما اگر به معنای باقی باشد فقط با همزه خوانده و نوشته

شمایل/۱۶	سعت صدر/۶۱
ج شمیله : طبعها، خویها.	گشادگی سینه، بلند نظری، گشاده دستی
شمسه/۲۱	سماحت/۲۴
آنچه که از فلز به شکل خورشید سازند . هر تصویر مدور و منقش.	جوانمردی، بخشش.
شمار/۱۹	سنی/۵۶
عار، ننگ، فصاحت، رسوایی.	رفیع، بلند مرتبه
شوایب/۳۶	سورت/۵
ج شایبه : عیبها، زشتیها.	تندی و تیزی، سطوت، هیبت.
شیم/۳	سیاست/۳۹
ج شیمه : خلقها، طبیعتها، عادتها	حکم راندن و اداره امور مملکت. مجازات و تنبیه و گوشمالی کسانی که مقصر شناخته می شدند.
شین/۳۵	شح/۲۲
زشتی، عیب در برابر زین.	بخل و حرص. در مثل مردم گویند: «شح ماء الینبوع او ماء النهر» ای قل ماؤه : آب چشمه یا جوی کم گردید.
صفح/۲۹	شرایع/۳۹
اعراض کردن، در گذشتن از خطا و معاف کردن.	ج شریعت: آیینهای پیامبران.
صفاوت/۳	شروور/۹
اسم مصدر صفا در برابر کدورت.	ج شر: بدیها.
صیت	شره/۵۲
آوازه، شهرت نیک.	آزمند، حریص، طماع
ضعت/۵۲	شطار/۵۷
فرومایگی در نژاد و تبار.	ج شاطر : المتصف بالدهاء نگاه کنید به ذیل صفحه ۵۷ تحفة الاخوان.
ضنت/۵۵	شغب/۲۸
بخل و امساک ورزیدن.	فتنه انگیزی، فساد، شورش، غوغا.
طاری/۹	شقاوت/۳۶
ناگاه در آینده، عارض، گذرنده	بدبخت شدن، بدبختی.
طلاقت	
گشاده زبانی، زبان آوری، فصاحت.	
طیب/۲۴	

پاکیزه شدن، بهترین از هر چیز، خوشی.

طیش/۲۰

سبک شدن، خفت عقل یافتن، سبکی.

ظلومی/۱۵

بسیار ستمکار بودن بستمکاری.

عاجل/۶۱

شتابنده، فوری، این جهانی.

عاهات/۵۳

ج عاهة : آفت، سختی، فساد.

عجب/۵۰

به خوب شدن نازیدن، تکبر، خودبینی.

عدت/۳۲

سازو برگت جنگ. لوازم معاش.

عدوان/۱۵

ستم کردن بر کسی، در گذشتن از حد، دشمنی،

ظلم.

عروة وثقی/۱۷

دستاویز استوار. مأخوذ از آیه «فمن یکفر

بالتاغوت ویومن بالله فقد استمسک بالعروة

الوثقی لانفصام لها» (قرآن ۲/۲۵۶)

عزيمة الرجال/۲۰

عزيمة الرجل: جد فی الامر: کوشش انسان

در انجام کار

عشر/۵۵

ده يك چیزی، يك دهم.

عشیر/۵۵

ده يك، يك دهم.

عفاف/۱۵،۶

پارسایی، پاکدامنی.

علايق/۵

ج علاقه : دل بستگی ها

عوايق/۴۹

ج عایقه : موانع، بدبختی ها

عیاران/۵۴

ج عیار : بسیار رفت و آمد کننده، ولگرد،

تندرو، سریع السیر، حيله باز، زیرک، چالاک

جوانمرد عیاری یکی از طرق تربیت قدیم

بوده و از اواخر قرن دوم هجری وجود

داشته و عیاران اصول و روش های مخصوصی

در زندگانی داشته اند که به تدریج با

تصوف آمیخته بصورت فتوت در آمده

است. «اصل جوانمردی سه چیز است :

یکی آن که آن چه بگویی، بکنی دوم آن

که راستی در قول و فعل نگاه داری. سیم آن

که شکیب را کار بندی، زیرا که هر صفتی

که تعلق دارد به جوانمردی در زیر این سه

چیز است.» (قابوس نامه)

عين اليقين/۸

نگاه کنید به تعلیقات ص ۷۳

غایات/۱۸،۵

پایانها، نهایتها.

غطاء/۳۲

پرده، پوشش.

غطیظ/۳۲

غطیظ النائم : خرخر کسی که خوابیده

است. «المنجد» غط البعیر غطاً : غریدشتر

و بانگ کرد. (منتهی الارب) غط النائم و

المذبوح والمخنوق : نخر و ترددد نفسه

فر، فروغی است ایزدی، بدل هر که بتابد
از همگنان برتری یابد. از پرتو این نور
است که کسی در کمالات نفسانی و روحانی
کامل گردد و از سوی خداوند به پیامبری
برگزیده شود.

فرحت/۴۴

شادی، شادمانی، مسرت.

فریسه/۵۸

مایفترسه الاسد: آنچه شیر شکار کند، طعمه،
جانوری که حیوانی درنده آن را صید
کرده از هم دریده باشد.

فسق/۷

بیرون رفتن از فرمان خدای، کار بد،
گناه.

فص/۲۱

به تثلیث فاء ج فصوص: ما یرکب فی -
الخاتم من الحجارة الکریمه. نگین.

فطنت

زیرکی، تیز خاطری.

فظاظت/۲۸

درشت خوی گردیدن، درشت خویی،
خشونت در رفتار و در سخن بد خلقی و
تندخویی.

فقدان/۲۹

گم کردن، از دست دادن

فوات/۳۰

مردن، گذشتن وقت کاری.

فی الجملة/۵۷

باری، همگی، کمی.

صاعداً الی حلقة حتی یسمعه من حوله و
بعض العامة یقول خط النائم فیبدل الغین
حاء (محیط المحيط)

غفران/۲۹

آمرزیدن، آمرزش.

غلبات/۵۴، ۴۹

ج غلبة: چیرگی‌ها.

غلظت/۲۸

الغلظة: الشدة. گفته می‌شود «بینهم غلظة»

یعنی میان آنان دشمنی است «المنجد»

غواشی/۵

ج غاشبه: زین پوش،

ان لم اکن راکب المواشی

اسعی لکم حامل الغواشی

(گلستان سعدی چاپ عبدالعظیم خان باب

۶۲/۲)

فاتحه/۱۹

آغاز هر چیز

فاقه/۱۷

نیازمندی، تنگدستی.

فتور/۱۹

آرمیدن آب بعد از جوشش، آرام شدن بعد
از تندی، سستی، ضعف، کندی.

فتیان/۳

جوانان، جوانمردان، پیروان فتوت

فجور/۵۶

روگردانیدن از حق، عدول از حق،
تبهکاری.

فر/۲۷

ناپسند داشتن، دوست نداشتن.

کسر/۵

شکستن، خرد کردن.

کسوت/۴

جامه پوشیدنی، لباس.

کفاف/۲۱

آن اندازه روزی و قوت که انسان را بس باشد.

کفران/۷

ناسپاسی، حق ناشناسی نعمت دیگران.

کلائت/۳۱

حفظ و حمایت و نگاهداری کردن.

کلفت/۵۳

سختی، رنج، مشقت

کمد/۲۸

نگاه کنید به ذیل ص ۲۸ متن تحفة الاخوان

لاحق/۱۰

آینده، بعدی.

لایح/۵۳

پیدا شونده، آشکار.

لب/۳۶

برگزیده و خالص از چیزی، مغز چیزی.

لبس/۱۳

به ضم اول: پوشیدن جامه و مانند آن

لقاء/۴۰

دیدار کردن، دیدن.

لمعان/۱۹

درخشیدن، تابیدن.

مآرب/۴۸

قادح/۲۰

عیب کننده، سرزنش کننده

قصاص/۲۹

پاداش دادن بدین نحو که کشنده را بکشند و ضارب را به ضرب و جرح را به جرح تنبیه کنند.

قصب السبق/۳

قصب نپی که بالای تپه نصب کنند تا هر کدام از اسب سواران پیش تر آن را در رباید، گروگان او را باشد و سبق به معنی مال المسابقه و گروگان و جایزه است: «برادری از زمره ارباب فضل که در عیون علوم و فنون آداب از اکفاء و اقران قصب السبق برده بود.» المعجم ص ۳ «در تربیت افاضل و تقویت امثال از امرای زمان و کبار روزگار قصب سبق می ربود.»

لباب الالباب چاپ نفیسی/۳۲

قصو/۳۱

دوری: التباعد.

قمع/۱۷

سرکوب کردن، خوار گردانیدن.

کتم/۶۰

پنهان داشتن. کتم عدم: جهان نیستی.

کتمان/۶۰

پنهان داشتن.

کرایم/۵۴

ج کریمه: زنان با مروت و بزرگواری، بزرگ قدر، ارجمند.

کره

آمیزش کردن و معاشرت کردن.
 مخانیث/۱۹
 مخنثان (افرادی که نه مرد و نه زنند).
 مخاوف/۲۷
 ج مخوف : اموری که موجب بیم و ترس
 شود. جای های ترسناک.
 مدرج/۱۴
 در نور دیده ، در نوشته ، درج شده.
 مستوحش/۳۲
 از استیحا ش : وحشت دارنده، ترسنده.
 مشعوف/۵
 شیفته، دلباخته، شاد، خوش حال.
 مصابرت/۷۴
 شکیبایی کردن
 مطواع/۵۳
 فرمانبردار، مطیع.
 معالی/۵
 ج معلات: منزلها ، مقامات بلند، خصلت
 های برجسته ممتاز .
 معجب/۵۰
 کسی که کسی یا چیزی را پسندیده و از
 کسی یا چیزی او را خوش آمده باشد.
 مفضل/۳۴
 برتری داده شده، مردی که برتری و فضیلت
 او بر دیگران محرز باشد.
 مفضی/۴۴
 رساننده و منتهی کننده. افضی به الی کذا:
 بلغ و انتهی به
 مقابح/۱۷

ج مآرب و مآربه : نیازها
 مآلاید/۴
 آن چه که ضروریست.
 مآلایعنی/۴
 آن چه که معنی ندارد. بی معنی.
 مباحات/۳۹
 ج مباح : حلال و روا و جایز داشته شده
 مبالات/۷
 فکر کردن در امری ، اندیشیدن ، اهتمام
 کردن .
 مباحات/۵۲
 فخر کردن، بالیدن.
 مبرات
 ج مبرت : نیکی ها، اعمال خیر
 متحلی/۴۹
 آراسته شونده، زیور گیرنده، آراسته.
 متدرب/۵۸
 تدرب به : تَعَوَّدَ
 متمرن/۵۴
 تمرن : تفضل مرن الثبی : لینه
 مجارات/۶۱
 باهم رفتن ، با هم برابری کردن ، با یک
 دیگر سخن گفتن، مناظره.
 محادثت/۴۴
 سخت گفتن با یک دیگر گفت و گو .
 محامات/۲۹
 پشتیبانی و حمایت و طرفداری از کسی
 کردن.
 مخالطت/۵۵

- ج قبح برخلاف قیاس صرفی: خوی های زشت و ناپسند
- مقتحم / ۵۱
کسی که بی اندیشه خویشتن را در کاری افکند و از خطر نترسد. از مصدر افتتاحام.
- مماکت / ۵۷
نهایت تأکید و مبالغه بکار بردن، ابرام کردن. در متن به معنی چانه زدن در معامله، بخیلی و بخل بکار رفته است.
- مناجح / ۴۴
ج منجح از مصدر انجاح: کامیاب، کامروا، پیروزمند
- منافات / ۵۱
خلاف یکدیگر بودن
- مناقشت / ۵۷
مجادله و ستیز کردن - سخت گیری کردن بر کسی مخصوصاً در محاسبه.
- منح / ۳
ج منحة: بخشش و عطا.
- مندوبات / ۳۹
مندوب: فرا خوانده شده - برای بدست گرفتن کاری.
- منطقه / ۲۱
کمر بند، میان بند.
- منیف / ۴
بلند و دراز (چنان که از بالا بر همه چیز مشرف باشد).
- مواسات / ۲۴
یاری کردن به مال و تن.
- موافقت / ۵۶
هم رای شدن بایک دیگر. هم فکر گردیدن.
- مواعید / ۴۸
ج میعاد: وعده گاهها.
- موفر / ۳۶
بسیار کرده شده. فراوان، بسیار.
- مهابت / ۲۱
شکوه، عظمت.
- مهالك / ۵۱
ج مهلكة: جای های هلاکت.
- مهانت / ۶۱
خوار گشتن، خواری، ذلت.
- میثاق / ۴۰
عهد، پیمان.
- ناصیه / ۴۰
پیشانی، چهره، روی.
- نجدت / ۳۱
دلیری، شجاعت
- نزوات / ۶
نزو: برجستن نزوات: برجستن های شهوت آمیز.
- نصب العین / ۳۵
مد نظر و منظور خاطر. يقال: هذا نصب عینی: ای امامها.
- نصوح / ۲۰
نصیحت کننده، راست. توبه نصوح: توبه بی که باز رجوع نکنند بر آن چه از آن توبه کرده باشند.
- نصیبه / ۲۲

<p>وعدة بد ، تهدید.</p> <p>وعی/۳۷</p> <p>عقل و شعور ظاهر (المنجد)</p> <p>وهن/۱۹</p> <p>سست شدن، سستی، ضعف</p> <p>هاویه / ۱۹</p> <p>طبقة هفتم از طبقات دوزخ و آن پایین ترین طبقه است. مغالك، درة ژرف.</p> <p>هرب/۱۷</p> <p>گریختن، فرار کردن، گریز، فرار</p> <p>هنی/۵۶</p> <p>گوارا - آن چه بی رنج و بی زحمت به دست آید.</p> <p>هوان/۵۷</p> <p>نرم و آسان گشتن، سبك گردیدن . نرمی ، آسانی</p> <p>هیولانی / ۶۴</p> <p>منسوب به هیولا : ماده اولیه عالم را که همواره منصور به صور و متقلب به احوال و اشکال و هیآت مختلف است، هیولا گویند و آن واحد و بسیط است.</p>	<p>بهره و نصیب : « مبارزت و حفظ نواحی مملکت، نصیبه بندگان دولت و اعیان عساکر باشد .. » المعجم</p> <p>تقدیر و سر نوشت ، تقدیر الهی :</p> <p>کنون به آب می لعل، خرقة می شویم نصیبه ازل از خود نمی توان انداخت « حافظ »</p> <p>نفس اماره / ۸</p> <p>نفس فرودین که تابع هوی و هوس است و بر حسب دستور های مهلك ، انسان را وادار به کار های زشت می کند. به تعبیر دیگر، روح انسانی را به اعتبار غلبه حیوانیت، نفس اماره گویند.</p> <p>نگاه کنید به تعلیقات درص ۷۴</p> <p>نقابت / ۳۹</p> <p>رئیس و نقیب قوم شدن . کفالت و سر - پرستی را بر عهده داشتن</p> <p>وعد / ۶۰</p> <p>نوید دادن کسی را (در خیر و شر هر دو استعمال می شود) و عدة خوش مرده.</p> <p>وعید / ۷</p>
---	--

فهرست اشعار عربی

فمطلبیها کبلاً علیه شدید

ص ۵۸

اذا المرء اعیتته المرأة فاشیا

للصبر عاقبته محمودة الاثر

ص ۲۰

ای رأیت و فی الأيام تجریدته

فعل قرین بالمقارن یقتدی

ص ۵۹

عن المرء لا تسأل و ابصر قرینته

ان الحدیث من الحبيب قلاق

ص ۱۱

كرر حدیثك یا سهیج لوعتی

والفضل ما شهدت به الاعداء

ص ۱۰

على سر بعض غیر انی جماعها

إلى صخرة أعین الرجال انصداعها

و موضع نجوى لا یرام اطلاعها

ص ۶۱

و فتیان صدق لست مطلع بعضهم

یظنون شتی فی البلاد و سرهم

لکل امری شعب من القلب فارغ

عَنْ الْمَرْءِ لَا تَسْأَلُ وَسَلَّ عَنْ قَرِينِهِ فَكُلُّ قَرِينٍ بِإِلْمِقَارِنٍ يَقْتَدِي

ص ۸۶

بیت سی و دوم از قصیده عدی بن زید عبادی است به مطلع :

أَتَعْرِفُ رَسْمَ الدَّارِ مِنْ أُمَّ مَعْبُودٍ نَعَمَ: فَرَمَاكَ الشُّوقُ بَعْدَ التَّجَلُّدِ

ص ۱۰۶ دیوان عدی بن زید چاپ بغداد ۱۹۶۵

و نیز نگاه کنید به ذیل ص ۱۰۶ دیوان مذکور که بیت مستشهد به را برخی از مراجع به طرفه بن عبد در پایان معلقة منسوب به او آورده‌اند.

فهرست اشعار فارسی

چنین است آیین مردان دین کسی کو ز یزدان بود بریقین
ص ۲۵

بد کسی دان که دوست کم دارد زو عجتز آنکه داشت و بگذارد
ص ۴۴

فهرست آیات قرآن

آمنوا بربهم و زدناهم هدی و ربطنا علی قلوبهم ۸

آیه ۱۳ سورة ۱۸ «كهف»

ابراهيم الذی و فی ۴۷ آیه ۳۷ سورة ۵۳ «نجم»

اتبع ملته ابرهیم حنیفاً ۱۲ آیه ۱۲۵ سورة ۴ «نساء» آیه ۱۲۳ سورة ۱۶ «نحل»

ادفع بالتی هی احسن فیذا الذی بینک و بینہ عداوة کانه ولی حمیم ۶۳

آیه ۳۴ سورة ۴۱ «فصلت»

اذلته علی المؤمنین اعزة علی الکافرین ۶۱ آیه ۵۹ سورة ۵ «المائدة»

افمن شرح الله صدره للإسلام فهو علی نور من ربه ۳۶ آیه ۲۳ سورة ۳۹ «زمر»

الذین یوفون بعهد الله ولا ینقضون الميثاق و الذین یصلون ما امر الله به

ان یوصل ۴۷ آیه ۲۰ سورة ۱۳ «رعد»

ان الشکر لظلم عظیم ۸ آیه ۱۲ سورة ۳۱ «لقمان»

ان المبترین كانوا اخوان الشیاطین ۵۱ آیه ۲۷ سورة ۱۷ «اسراء»

انک لعلی خلق عظیم ۱۵ آیه ۴ سورة ۶۸ «قلم»

انما یتذکر اولوالالباب ۳۷-۴۷ آیه ۱۹ سورة ۱۳ «رعد» آیه ۹ سورة ۳۹

انه کان صادق الوعد ۶۰ آیه ۵۴ سورة ۱۹ «مریم»

إِذْهُمْ فَتِيَّةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاَهُمْ هُدًى وَرَبَّنَا عَلَي قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا
رَبَّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا ۚ
آيَةٌ ۱۲ سوره ۱۸ «كهف» آيَةٌ ۱۳ سوره ۱۸ «كهف»

إِذْ سَقِيمٌ ۚ آيَةٌ ۳۶ سوره ۸۷ «الصافات»

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ ۚ آيَةٌ ۳۴ سوره ۱۷۸ «اعراف»

أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ ۚ آيَةٌ ۲۲ سوره ۵۸ «مجادله»

أُولَئِكَ لَهُمُ الْإِيمَانُ وَهُمْ عَلَيْهِمْ يُؤْتُونَ ۚ آيَةٌ ۳۱ سوره ۸۲ «انعام»

بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا ۚ آيَةٌ ۳۶ سوره ۲۱ «انبياء»

بَلْ هُمْ أَضَلُّ ۚ آيَةٌ ۳۴ سوره ۱۷۹ «اعراف» آيَةٌ ۴۴ سوره ۲۵ «فرقان»

تَعَيَّنَ بِهَا أُذُنٌ وَأَعْيَتْهُ ۚ آيَةٌ ۳۷ سوره ۱۲ «الحاقه»

تَوَدُّوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً صَوحًا ۚ آيَةٌ ۲۰ سوره ۸ «تحریم»

خَشَبٌ مُسْتَدَدٌ ۚ آيَةٌ ۳۱ سوره ۴ «مناقون»

رَبَّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ آيَةٌ ۶-۷ سوره ۱۴ «كهف»

فَأَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ۚ آيَةٌ ۳۹ سوره ۵ «مائده»

فَاسْتَقِيمْ ۚ كَمَا أَمَرْتُ ۚ آيَةٌ ۳۹ سوره ۱۱۲ «هود» آيَةٌ ۱۴ سوره ۴۲ «شورى»

فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ ۚ آيَةٌ ۳۵ سوره ۶ «فصلت»

إِنَّمَا مَنْ أَعْطَىٰ وَادَّقَىٰ وَصَدَقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنِيسِرْهُ لِلْيُسْرَىٰ ۚ آيَةٌ ۵۹

آيَةٌ ۶ سوره ۹۲ «ليل»

قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ أَجْرُهُمْ ۚ آيَةٌ ۱۰ سوره ۲۱ «الانبياء»

قَالُوا لِأَضْيَرَ إِذَا إِلَىٰ رَبَّنَا مَنقَلِبُونَ ۚ آيَةٌ ۳۰ سوره ۵۰ «الشعراء»

قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ ۚ آيَةٌ ۴۲

آيَةٌ ۱۵ سوره ۴۲ «شورى»

- لَمِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ ۚ آيَةٌ ۱۴ آيَةٌ ۳۱ سوره ۲۱ «انبياء»
 لَنْ نَقْبَلَهُنَّ إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا ۚ آيَةٌ ۳۳ آيَةٌ ۵۱ سوره ۹ «توبه»
 لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطْنَا إِذَا شَطَطْنَا إِذَا شَطَطْنَا ۚ آيَةٌ ۸-۶ آيَةٌ ۱۳ سوره ۱۸ «كهف»
 لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ ۚ آيَةٌ ۹ آيَةٌ ۲۸۶ سوره ۲ «بقره»
 مَازَاغَ الْبَصَرِ وَمَا طَغَى ۚ آيَةٌ ۳۹ آيَةٌ ۱۷ سوره ۵۳ «نجم»
 مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ خَوْفِهِمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ۚ آيَةٌ ۴۸ آيَةٌ ۱۲۰ سوره ۹ «توبه»
 مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ ۚ آيَةٌ ۲۳ آيَةٌ ۳۳ سوره ۳۳ «احزاب»
 وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۚ آيَةٌ ۲۷ آيَةٌ ۲۱۵ سوره ۲۶ «شعراء»
 وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ مِنْ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا ۚ آيَةٌ ۴۵ آيَةٌ ۹۹ سوره ۳ «آل عمران»
 وَ اسْبِغْ عَلَىٰكُمْ نِعْمَةً ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً ۚ آيَةٌ ۳ آيَةٌ ۱۹ سوره ۳۱ «لقمان»
 وَ ان كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَ ان تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۚ آيَةٌ ۲۳ آيَةٌ ۲۸۰ سوره ۲ «بقره»
 وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ۚ آيَةٌ ۲۸ آيَةٌ ۶۹ سوره ۲۹ «عنكبوت»
 وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ ۚ آيَةٌ ۶۲ آيَةٌ ۸ سوره ۶۳ «منافقون»
 وَ لِيَجْذُبُوا فِيكُمْ غِلظَةً ۚ آيَةٌ ۶۲ آيَةٌ ۱۲۳ سوره ۹ «توبه»
 وَ يَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا ۚ آيَةٌ ۱۱-۲۴ آيَةٌ ۸ سوره ۷۶ «هر»
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اؤْفُوا بِالْعُقُودِ ۚ آيَةٌ ۴۷ آيَةٌ ۱ سوره ۵ «مائده»
 يَذُكَّرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ۚ آيَةٌ ۶۶-۲۴ آيَةٌ ۹ سوره ۵۹ «حشر»
 يَذُفُونَ بِالَّذِي ۚ آيَةٌ ۴۷ آيَةٌ ۷ سوره ۷۶ «دھر»

اقاويل عرفاني

احاديث نبوي و كلمات مشايخ

آله الرياسته سعة الصدر ٦١

اتقوا مواضع التهم ٢٩

اصل الفتوة الوفاء والصدق والامن والسخاء والتواضع والنصيحة والهداية
والتوبة ولا يستأهل الفتوة الا من يستعمل هذه الخصال ١٧

اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان واعجز منه من ضيع بما ظفر به منهم ٤٤
اقبلوا ذوى المروءات عشرا قبيهم فإدنه لا يعثر منهم عاثر الا ويده بيد الله
يرفعه ٦

اكملك يا على ١٣

ان الله تعالى خلق الخلق في ظلمة ثم رش عليهم من نوره فمن اصابه من
ذلك النور اهتدى و من اخطأ ضل ٤٠

ان الله يحب الامور و اشرافها و يبغض سفسافها ٢٩

انت رفيتقى و انا رفيق جبرئيل رفيق الله تعالى ١٣

ببالافضال يعظم الاقدار ٢٤

- بُعِثْتُ لِأَقِمَّ مَنَارِمَ الْأَخْلَاقِ ۱۵
 بعض الحلم عند الجبل لذئته اذغان ۵۲
 التحدث بالنعم شكر ۴۳
 تَعْطَى مَنْ حَرَمَكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ ۶۳
 تهادوا تحابوا ۴۴
 الحكمة ضالته كل مؤمن ۱۴
 الحياء من الايمان ۱۷
 رضى بالذل من كشف ضره ۶۲
 سألت الله ان يجعلها اذنك يا على ۳۷
 سبوح قدوس رب الملائكة والروح ۱۱
 سعد غيور و أنا أغير من سعد و الله أغير مني ۶۴
 الصبر صبران صبر على ما تكره و صبر عما قبح ۲۸
 العدل يضع الاشياء مواضعها والجدود يخرجها عارض خاص فالعدل اشرفيهما
 و افضلهما ۴۱
 كل مدح كذاب ۵۰
 كن سمحاً ولا تكن مبذراً ۲۴
 كن مقدراً ولا تكن مقتراً ۲۱
 لا دين لمن لا عهد له ۴۸
 لأفتي الأ على ۱۲
 لامروءة لكدوب ۳۴
 لجاهل سخي أحب إلى من عابد بخيل ۲۳
 لو لم تذبوا لخشيت عليكم ما هو أشد من الذنب العجب العجب العجب ۵۰
 المطلب و الوجدان توأمان ۵۶

من قأنى اصاب او كاد ومن عجل اخطأ او كاد ۲۱
 من تكبر وضعه الله ۵۰

من كساه الحياء ثوبه لم ير الناس عيبه ۱۷
 من يحرم الرفق يحرم الخير ۶۲

المؤمن آلف ما لوف ۴۴

وجبت محبتي للمتحابين في وجبت محبتي للمتواصلين ۴۵

وضع الشيء في غير موضعه ۱۵

هذا سانه فكيف سانه ۳۲

هذه الحقيقة ۱۳

هذه الشريعة ۱۳

هذه الطريقة ۱۳

هي العفو عند القدرة و التواضع عند الدولة و السخا عند القلة و العظية

بغير منته ۱۷

يا على انت فتى هذه الأمة ۱۳

يد الله مع الجماعة ۴۵

جمله‌های دعایی تحفة الاخوان

ان شاء الله ص ۱۸

ان شاء الله و الله الموفق ۱۲

والله اعلم ۲۲

والله القادر على ما يشاء ۳۳

والله المستعان ۳۰

والله الموفق ۲۶

والله العاصم ۵۵

والله الهادي و اليه ينتهي المبادي ۴

والله الهادي و بيده التوفيق ۵۲

والله يهدي من يشاء ۳۷

فہرست الفبائی نوادر مفردات و ترکیبات کہ
در تحفة الاخوان تفسیر شدہ است

۲۸	حکم	۴۲	اخى
۲۹	حمیت	۴۲	اصلاح ذات البین
۱۷	حیا	۹	اکتساب
۲۰	دعت	۴۴	الفت
۲۲	دیانت	۴۲	امانت
۴۲	رأفت	۳۰	امن
۴۲	رحمت	۲۱	انتظام
۶۲	رفق	۲۴	ایثار
۲۹	رقب	۲۴	بذل
۴۶	زکا	۲۷	تواضع
۲۳	سخا	۶۱	تکرم
۲۴	سماحت	۱۹	توبت
	شفقت	۴۴	تودد
۲۸	شہامت		حریت
۳۹	صاحب فتوت	۲۱	حسن سمت
۳۹	صاحب ولایت	۴۳	حسن شرکت
۴۴	صداقت	۴۳	حسن قضا
۳۵	صدق	۳۴	حکمت

۳۶	لب	۴۶	صفا
۵۲	مباہات	۴۲	صلت رحم
۵۳	منفتی	۲۹	عظم ہمت
۵۴	مدعی		عفت
	مروت	۶۳	غیرت
۲۳	مسامحت	۱۶	فتوت
۵۲	مفاخرت	۵۳	فتی
۴۳	مکافات		قطب
۲۴	مواسات	۲۱	قناعت
۴۲	نصیحت	۲۹	کبر نفس
۲۱	ورع	۲۴	کرم
		۹	کسب

اسامی اشخاص

بوالحسن انطاکی ۶۶، ۹۰	آدم ۱۲، ۷۶
بہار (محمد تقی، ملک الشعراء) - بیست، ۱۸	ابراہیم ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۳۵، ۴۶، ۷۴،
جوہری ۵۴	۷۶، ۷۵
حاتم اصم ۳۲، ۸۰	ابراہیم ادھم ۸۰
حبیب اللہ (رک محمد)	ابن اثیر ۷۹
حذیفہ عدوی ۲۵، ۷۶	ابن بطوطہ، بیست ۱۸
حسن ۱۷، ۲۶	ابن عباس ۲۰، ۷۷
حسین ۲۶	ابن ماجہ ۸۸
خاقانی شروانی، ہیجدہ، ۱۶، ۱۷	ابن ہشام ۱۴
خانلری (دکتر پرویز ناتل) بیست، بیست و یک،	ابو المعالی نصر اللہ منشی - ہفدہ، ۱۵
۱۹، ۱۸	ابو بکر ۸۹، ۹۰
خلیل اللہ (رک ابراہیم)	ابو حیان توحیدی ۸۲
خلیل رحمان (رک ابراہیم)	ابو ضمضم ۶۲، ۸۹
دامادی (دکتر محمد) دہ، بیست و یک، ۱۰، ۱۴،	احمد بن خضروہ ۸۰
۹۰، ۶۷، ۱۹	استعلامی (دکتر محمد) ۹۰
دانش پڑوہ (محمد تقی) یازدہ، ۱۱	اسحاق ۷۵
داود ۲۲، ۷۶	اسماعیل ۱۳، ۷۵
دقیانوس ۷، ۷۱، ۷۲، ۷۳	اشعث بن قیس ۷۸
دہخدا (علی اکبر) ۷۵، ۷۸	انس بن مالک ۶۲، ۸۹

عیسی ۷۱، ۷۶	ربیعہ بن عامر (رک بہ مسکین دارمی)
فرزدق ۸۸	رحمان ۱۳
فرعون ۷۱	رسول (رک محمد)
مالک ۸۲	زرقانی ۷۷، ۸۲
محمد (ص) رسول، حبیب اللہ، محمد	زمخشری ۸۲
مصطفیٰ، پیغامبر ۳، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴	سجادی (دکتر ضیاء الدین) نوزده، ۱۷
۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵	سعد بن عبادہ ۶۴، ۸۹، ۹۰
۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۵۰، ۶۲	سعد بن معاذ ۸۹
۶۳، ۶۴، ۶۶، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹	سعدی ۹۰
محمد جریر طبری ۷۹	سلمان ۱۳، ۷۶
مدرس رضوی محمد تقی ۴۴، ۸۲، ۹۰	سلیمان ۷۶
مسکین دارمی ۸۷، ۸۸	شقیق بلخی ۳۲، ۸۰
معاذ بن جبل ۸۲	صفی اللہ (رک آدم)
معاویہ ۷۶	عبد اللہ بن ابی سرح ۷۷
معین (دکتر محمد) ۸۱	عبد اللہ انصاری (شیخ الاسلام) ۵۶
معصوم بن عبد اللہ ابن الحسین الکاشی، چهارده،	عبد اللہ بن ابی بکر ۶۳
۶۷، ۱۲	عبد اللہ بن الحسین ۳۷
موسیٰ ۷۱، ۷۶	عبد اللہ بن عباس (رک ابن عباس)
مهدی ۱۲	عطار نیشابوری ۸۰، ۹۰
میبدی (رشید الدین ابوالفضل) بیست، ۱۷	علی (مرتضیٰ علی، امیر المؤمنین، علی بن
مینوی (مجتبیٰ) هفده، هجده، ۱۵، ۱۶، ۵۷، ۸۸	ایطالب) ۳، ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۰
نمرود ۷۵	۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۷
نوح ۷۶	۴۱، ۴۴، ۴۷، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۶
ہشام بن عاص ۲۵	۷۷، ۷۸، ۸۲
ہمایٰی (استاد جلال الدین) هفده، ۱۵، ۵۷، ۸۸	عمر ۸۹، ۹۰
ہشام بن عاص ۲۵	عمرو بن عبدود ۳۲

طوائف

ترکان ۸۰
خزرج ۸۹
صحابہ ۱۲
صفویہ ۱۸
طیفوریہ ۵۷
عشقبہ ۵۷

اصحاب کھف ۷۱
انصار ۸۹، ۶۶
با یزیدیہ ۵۷
بنی اسماعیل ۷۴
بنی تمیم ۸۸، ۱۴
بنی ساعدہ ۸۹

اسامی کتب

حدیقة الحقیقه ۴۴	احادیث مشوی ۷۶، ۸۱، ۸۹
دائرة المعارف ۷۵	اخلاق محتشمی ۷۹
دیوان خاقانی، نوزده	ادب الكتاب ۱۴
ربیع الابرار ۸۲	الاستیعاب فی معرفه الاصحاب ۹۰
رحله ابن بطوطة، بیست، ۱۸	الاصابه فی معرفه الصحابه ۹۰
سبک شناسی، بیست، ۱۸	اصول تصوف ۷۴
سخن (مجله) بیست، ۱۸	اعلام فرهنگ معین ۸۱
سنن ابن ماجه ۸۸	انجیل ۷۱
شرح بر غرر و درر ۷۷، ۷۹، ۸۸	تاریخ الامم والملوک ۷۹
شرح حماسه ابی تمام ۸۷	تاریخ کامل ۷۹
شرح زرقانی برموطاً ۸۲، ۷۷	تاریخ گزیده ۷۶
الصداقه والصدیق ۸۲، ۸۸	تحفه الاخوان، نه، ده، یازده، چهارده، پانزده، شانزده، هفده، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳،
صفوة الصفوة ۸۰	۱۵، ۱۴، ۱۶، ۶۷
طبقات الصوفیه ۸۱	تذکره الاولیاء ۸۰، ۹۰
قاموس کتاب مقدس ۷۴	ترك الاطناب ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱
قرآن ۳، ۱۴، ۳۵، ۶۳، ۷۱، ۷۵	تعلیقات حدیقه الحقیقه ۷۶، ۸۲، ۹۰
کشف الاسرار / ۳، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۵،	جامع صغیر ۷۶
۱۸، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱	حدود العالم من ۷۵
۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۵، ۴۷	

مجمع الامثال ۷۷	۷۳، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۱، ۴۸
مرصاد العباد ۷۴، ۷۶	كشف الظنون، ده، ۱۰
معجم البلدان ۷۱	کلیله و دمنه، مفده، هيجده، ۱۵، ۱۶، ۸۸
مغنی ۱۴	کنوز الحقایق ۷۶
مقاصد الحسنه ۸۱، ۷۶، ۷۷	لغت نامه ۷۵، ۷۶، ۷۸
نامه مینوی ۵۷	مثنوی مولوی ۷۷

نام امکنہ

۷۹، ۷۱ روم	۷۶ اصفہان
۷۵ شام	۷۷ افریقیہ
۷۸، ۷۷، ۷۶ صفین	۷۱ افسوس
۷۷ طائف	۷۷ بصرہ
۱۷ طرسوس	۷۶ بغداد
۸۸، ۷۷ عراق	۸۰ بلخ
۹۰ غوطہ دمشق	۷۳ بنجلوس
۸۰ کولان	۷۱ پارس
۸۰ ماوراءالنہر	ترکیہ، یازدہ، ۱۱
۷۶ مدائن	جی اصفہان ۷۶
۸۰ واشجرد (واسجرد)	۱۴ حجاز
۷۹، ۲۵ یرموک	۱۴ حیرہ
	۸۰ خراسان

فہرست الفبائی منابع و ماخذ

- ۱ - احادیث مثنوی بجمع و تدوین بدیع الزمان فروزان فر - شماره ۲۸۳ - انتشارات دانشگاہ تہران ۱۳۳۴
- ۲ - اخلاق محتشمی تألیف خواجہ نصیرالدین طوسی: دیباچہ و تصحیح آقای محمد تقی دانش پژوه تیرماہ ۱۳۳۹ انتشارات موسسہ وعظ و تبلیغ اسلامی
- ۳ - اخوان الصفا تألیف دکتر ذبیح اللہ صفا تہران ۱۳۳۰ شمسی
- ۴ - ادب الکتاب الصولی قاہرہ ۱۳۴۱ هـ ق .
- ۵ - اصول تصوف تألیف دکتر احسان اللہ استخری تہران
- ۶ - اقرب الموارد فی فصیح العربیۃ والشوارد تألیف سعید الخوری الشرتونی اللبانی طبع بیروت ۳ جز ۱۸۸۹ م
- ۷ - امثال و حکم تألیف میرزا علی اکبر خان دہخدا در ۴ جلد ۱۳۳۸ - ۱۳۱۰ مطبعہ مجلس.
- ۸ - ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون از اسماعیل پاشا بہ تصحیح و طبع محمد شرف الدین ۱۹۴۵ م - ۱۳۶۴ هـ
- ۹ - بہجۃ المرضیۃ المسمی بسیوطی چاپ تہران ۱۲۸۲ ق
- ۱۰ - تاریخ الامم والملوک از امام ابی جعفر محمد بن جریر طبری جزء ثانی مقابلہ براساس نسخہ ۱۸۷۹ م بریل شہر لیڈن چاپ قاہرہ ۱۳۵۷ - ۱۹۳۹
- ۱۱ - تاریخ بیہقی تصنیف خواجہ ابوالفضل محمد بن حسین بیہقی دیر باہتمام دکتر غنی و دکتر فیاض ۱۳۲۴ هـ ش.

- ۱۲- تاریخ کامل عزالدین علی بن الاثیر ترجمه عباس خلیلی ج ۲.
- ۱۳- تاریخ گزیده تألیف حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی در سنه ۷۳۰ هـ چاپ لندن.
- ۱۴- تذکرة الاولیاء طبع طهران بکوشش دکتر محمد استعلامی کتابفروشی زوار و چاپ لندن
- ۱۵- ترك الاطناب فی شرح الشهاب از ابوالحسن ابن قضاعی بکوشش محمدشیروانی ۱۳۴۳ - تهران
- ۱۶- تعلیقات حدیقه الحقیقه از آقای محمد تقی مدرس رضوی استاد دانشگاه تهران ۱۳۴۴ ش
- ۱۷- جامع الشواهد از محمد باقر الشریف تهران ۱۲۷۴ قمری
- ۱۸- حدیقه الحقیقه سنایی غزنوی بتصحیح آقای محمد تقی مدرس رضوی طهران ۱۳۲۹ شمسی
- ۱۹- دائرة المعارف فؤاد أفرام البستانی ج ۴ من ابن ماجه الى ابوالعیناء بیروت ۱۹۶۲
- ۲۰- داستان قلعه ذات الصور یا دزهوش ربا از مثنوی مولوی با مقدمه و حواشی جلالالدین همایی از انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۴۹ شمسی
- ۲۱- دیوان اشعار اسدالله صنیعیان (صابر همدانی) با مقدمه کیوان سمیعی تهران ۱۳۳۷ کتابفروشی زوار
- ۲۲- دیوان خاقانی شروانی بکوشش دکتر ضیاءالدین سجادی تهران ۱۳۳۸ هـ ش
- ۲۳- دیوان عثمان مختاری باهتمام جلال الدین همایی بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۱
- ۲۴- دیوان عدی بن زید العبادی حقه و جمعه محمد جبار- المعید طبع بغداد ۱۹۶۵
- ۲۵- دیوان منسوب به علی علیه السلام
- ۲۶- رحلة ابن بطوطه باهتمام احمد العوامری قاهره ۱۹۳۴ م
- ۲۷- سبک شناسی یا تاریخ تطور نشر فارسی از محمد تقی بهار (ملك الشعراء) تهران ۱۳۲۱ هـ ش
- ۲۸- سنن - الحافظ ابی عبدالله محمد بن یزید قزوینی «ابن ماجه» (۲۰۷-۲۷۵ هـ) با تحقیق و تعلیق محمد فؤاد عبدالباقی (۱۳۷۳-۱۳۷۲ هـ) ۱۹۵۳-۱۹۵۲ م در دو جزء
- ۲۹- شرح جمال الدین محمد خونساری (متوفی ۱۱۲۵) بر غرر الحکم و درر الکلم

- تألیف عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی (متوفا ۵۱۰ هـ ق) با مقدمه و تصحیح
و تعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث) در ۷ مجلد ۱۳۳۹-۱۳۴۲
- ۳۰- شرح محمد زرقانی بر صحیح امام مالک بن انس در چهار جزء قاهره - ۱۳۷۳
۱۹۵۴ هـ م
- ۳۱- شرح شیخ ابی زکریا یحیی بن علی تبریزی (متوفا ۵۰۲ هـ) مشهور به خطیب
بردیوان اشعار حماسه ابو تمام حبیب بن اوس طائی (۲۳۱ هـ) طبع بولاق
- ۳۲- الصداقة والصدیق لابی حیان توحیدی عنی بتحقیقها و تعلیق علیها الدكتور ابراهیم
الکیلانی ۱۹۶۴ دمشق
- ۳۳- طبقات الصوفیه (امالی شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبدالله هروی انصاری تألیف
۴۸۱ هـ) تصحیح و حواشی و تعلیقات از عبدالحی حبیبی. میزان / ۱۳۴۱
- ۳۴- فرهنگ آندراج تألیف محمد پادشاه متخلص به (شاد) زیر نظر محمد دبیر سیاقی
از انتشارات کتابخانه خیام در ۷ مجلد ۱۳۳۵ هـ ش
- ۳۵- فرهنگ علوم تألیف دکتر سید جعفر سجادی
- ۳۶- فرهنگ لغات و تعبیغات مثنوی تألیف دکتر صادق گوهرین ۵ جلد / ۱۳۴۷
- ۳۷- فرهنگ معین تألیف دکتر محمد معین ۵ مجلد
- ۳۸- فرهنگ نفیسی (فرنود سار) از ناظم الاطباء
- ۳۹- قاموس (کتاب مقدس) ترجمه و تألیف مستر ها کس آمریکایی ساکن همدان
بیروت ۱۹۲۸ م
- ۴۰- کشف الاسرار و عدة الابرار تألیف ابو الفضل رشیدالدین میبدی تألیف در سال ۵۲۰
هـ از انتشارات دانشگاه تهران / ۱۰ مجلد.
- ۴۱- کلیله و دمنه انشای ابو المعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی تصحیح
مجتبی مینوی / ۱۳۴۳ شماره ۹۲۵ انتشارات دانشگاه
- ۴۲- کلیات سعدی چاپ محمد علی فروغی
- ۴۳- گلستان سعدی چاپ میرزا عبدالعظیم خان گرگانی ۱۳۱۰ شمسی
- ۴۴- لباب الالباب تألیف نورالدین محمد عوفی تصحیح شادروان سعید نفیسی
- ۴۵- مثنوی مولوی باهتمام نیکلسون. لیدن ۱۹۲۵ م
- ۴۶- مجله سخن دوره های هیجدهم و نوزدهم
- ۴۷- مجمع الامثال لابی الفضل احمد بن محمد النیسابوری المعروف بالمیدانی متوفا
سنه ۵۱۸ هـ تهران / ۱۲۹۰ ق.

- ۴۸- مجموعہ جنگ و رسایل عکسی شماره ۲۸۳۲ تا ۲۸۳۴ - کتابخانہ مرکزی
دانشگاہ طهران
- ۴۹- محیط المحيط تألیف معلم بطرس البستانی چاپ افسست از طبع ۱۸۷۰ م ناشر
مکتبہ لبنان - بیروت
- ۵۰- مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد تألیف شیخ نجم الدین رازی متوفاً ۶۵۴ ھ
بسعی و اهتمام شمس العرفاء تیرماہ ۱۳۱۲ ھ ش .
- ۵۱- معجم البلدان تألیف شیخ الامام شہاب الدین ابی عبداللہ یاقوت بن عبداللہ الحموی
الرومی البغدادی المتوفاً ۶۲۶ ھ سنہ ۱۳۲۴ ھ ۱۹۰۶ م چاپ مصر
- ۵۲- المعجم المفہرس لالفاظ الحدیث النبوی . و نسنگ . لیدن / ۱۹۴۳ م (طبع
آن ادامہ دارد.)
- ۵۳- المعجم فی معاییر اشعار العجم از شمس الدین محمد بن قیس رازی باہتمام
آقای محمد تقی مدرس رضوی انتشارات دانشگاہ طهران ۱۳۳۵ ش
- ۵۴- مغنی اللیب از ابن ہشام باہتمام محمد محیی الدین عبدالحمید چاپ مصر
- ۵۵- مقاصد الحسنہ فی بیان کثیر من الاحادیث المشہرہ علی الالسنۃ تألیف شمس
الدین ابی الخیر محمد بن عبدالرحمان السخاوی المتوفاً / ۹۰۲ ھ ق بتصحیح و
تعلیق و حواشی عبداللہ محمد الصدیق مصر ۱۹۵۶ م - ۱۳۷۵ ھ
- ۵۶- المنجد - تألیف اب لويس معلوف.
- ۵۷- منتهی الارب فی لغۃ العرب تألیف علامہ عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری
طهران ۱۳۷۷ ھ ق
- ۵۸- نامہ مینوی - مجموعہ سی و ہشت گفتار در ادب و فرہنگ ایرانی تهران
۱۳۵۰ شمسی



تصحیحات

صواب	ناصواب	شماره سطر	شماره صفحه
المَجْدُ	المَحْدُ	۱۲	مقدمه ۲۱
صفاوت	صفات	۵	۳
عَلِيٌّ	عَلِيٌّ	۱	۱۲
سائر	سایر	۴	۱۲
فَتِيٌّ	فتی	۶	۱۳
الماء	الما	۴	۱۴
دهند	دهنده	آخر حاشیه	۱۵
بشاید	نشاید	۲	۱۶
إِنْ شَاءَ اللَّهُ	انشاء الله	۹	۱۸
نگردد	نگدد	۱۳	۲۱
كُنْ مُقَدَّرًا أَوْ لَا كُنْ مُقَدَّرًا	كن مقدرًا أو لا كن مقدرًا	۱۷	۲۱
مُبَدَّرًا	مبندرا	۳	۲۴
تَكَرَّرَ	تَكَرَّرَ	۹	۲۸
سفسافها	سفسافها	۱	۲۹
كلائت	كلات	۷	۳۱
إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ	ما يتذكر إلا	۱	۳۷
۹	۱۲	۱۰	۳۷
مَنْ	مَنْ	۸	۳۷
استبداع	استبداع	۱۰	۴۰
قَحْفٌ	و محادثت	۵	۴۴
أَعْجَزُ	أَعْجَزُ	۱۴	۴۴
معاونت	ممانعت	۲	۴۵
ننماید	بنماید	۳	۴۶
۹	۱۲	۱۹	۴۷
كشف	كشت	۲۳	۴۷

**PUNJAB UNIVERSITY LIBRARY
QUAID-I-AZAM CAMPUS LAHORE**

Call No.

Accession No.

The book was drawn from the library on the date last marked. it can be retained for the period permitted by the rules governing the class of your membership.

Text books and current periodicals must be returned within three days.

--	--	--	--

